



حزب کمونیست ایران، کومه و آینده آن

مصاحبه با دبیر کمیته مرکزی

کمیته: مدتی از علنی شدن اختلافات درون حزب کمونیست ایران میگذرد. رهبری حزب حکمتیست تابحال در این رابطه عکس العمل یا اظهار نظری نکرده است. دلیل این مسئله چیست؟ آیا دلیل آن مهم نبودن مسئله است؟

آذر مدرسی: عدم اظهار نظر در مورد اختلافاتی که علنی شده اند، قطعاً بدلیل کم اهمیت بودن مسئله از نظر ما نبوده است.

دلیل اینکه تا امروز ما در مورد این اختلافات رسماً اظهار نظر نکردیم اساساً به این دلیل بود که اولاً از نظر موقعیت سیاسی و طبقاتی، مادی و جنبشی کومه، اتفاق جدیدی نیفتاده است، مسئله یک شکاف و بحران داخلی است که سر باز کرده است و ثانیاً در ابتدا عمق و دامنه اختلافات داخلی برای ما روشن نبود. امروز مستقل از اینکه طرفین چه تبیینی از اختلافات دارند، آنرا انکار میکنند یا همه اختلافات را طرح میکنند، مسئله به درجه زیادی روشن شده است.

صفحه ۴



ماهانه منتشر میشود ژوئن ۲۰۱۹ فرداد ۱۳۹۸

www.hekmatist.com

میلیتاریزم آمریکا

مردم ایران، اپوزیسیون و جمهوری اسلامی



خالد حاج محمدی

مقدمه: پس از تحریمهای اقتصادی آمریکا علیه ایران، دولت ترامپ ناوگان های عظیم جنگی، سیستم های ضد موشکی "پایتریوت" و بعلاوه بمب افکن های "بی-۵۲" را در منطقه خلیج فارس مستقر کرده است. در همین مدت دولت ترامپ اعلام کرد برای کنترل ایران در عراق ماندگار و مستقر خواهند شد. این اقدامات همراه با شاخ و شانه کشیدن ترامپ و روسای مختلف این کشور، زورگویی نه تنها به ایران بلکه به همه دولتهای جهان و اعلام اینکه همه کشورها باید هر نوع معامله تجاری با ایران را قطع کنند و همزمان پروپاگاندا جنگی این مدت، فضای خاورمیانه را ملتهب و مردم ایران و منطقه را در هراس و نگرانی جدی فرو برده است. این اوضاع مستقل از عوارض مخرب آن بر مردم ایران، در میان اپوزیسیون راست و چپ جمهوری اسلامی هم صف بندی ایجاد کرده است. در این نوشته ضمن پرداختن به این ماجرا و اهداف دولت ترامپ، عوارض لشکر کشی و مخاطرات آن برای مردم در ایران و منطقه، صف بندی اپوزیسیون جمهوری و اتخاذ یک سیاست اصولی خواهم پرداخت.

صورت مسئله

دولت ترامپ دلیل تحریمهای وسیع اقتصادی، مانورهای نظامی و تبدیل خلیج فارس و کشورهای همجوار ایران به میدان حضور گسترده ناوگانها و بم افکن ها و سلاح های مهیب جنگی را، خطر "ایران اتمی" و بعلاوه نقش ایران به عنوان "عنصر ناامن کردن" خاورمیانه نام گذاشته است. دولت ترامپ مدعی است کل این اقدامات برای "محدود کردن ایران به عنوان عنصر ناامن کردن خاورمیانه" و در راستای "امنیت این منطقه" انجام میگیرد.

در حقیقت این ادعای پنتاگون و هیئت حاکمه آمریکا و رسانه های مختلف غربی و متحدین آنها در منطقه است. اما در دنیای واقعی کل این صورت مسئله ساختگی و بهانه است. ساختگی است به این دلیل که اهداف آمریکا مطلقاً نه "ایران اتمی" است و نه امنیت خاورمیانه! خطر "ایران اتمی" و نقش این کشور در کمک به جریانهای تروریستی، صرفاً بهانه و توجیهی برای حل و فصل مسائل و جواب به معضلات بزرگتری است که بورژوازی آمریکا و دولت آن در مقابل خود دارند. در مورد خطر "ایران اتمی" و پوچی این بهانه، باید اشاره کنیم که دولت آمریکا بزرگترین زرادخانه اتمی، نظامی و سلاحهای کشتار جمعی در دنیای را در اختیار دارد. آمریکا تنها کشوری است که از بمب اتم در هیروشیما و ناگازاکی استفاده کرده است. در جنگ ویتنام و افغانستان و عراق، نه تنها از بزرگترین سلاحهای کشتار جمعی، که بعلاوه از بکار بردن اورانیم رفیق شده نیز کوتاهی نکرده است. بعلاوه کشورهای هم پیمان آمریکا از اسرائیل تا کره جنوبی، بسیاری از کشورهای اروپایی و همزمان هند و پاکستان، همگی بم اتم در اختیار دارند. اگر قرار است منع سلاح هسته ای و تولید سلاحهای کشتار جمعی در دستور قرار گیرد، کاندید اول و قبل از هر کشوری در دنیا خود آمریکا است.



افق های نازل در مقابل مبارزه اقتصادی طبقه کارگر در ایران

مصطفی اسدپور

مقدمه

این نوشته نگاهی به مبارزه اقتصادی طبقه کارگر در ایران معاصر مشخصاً چگونگی بسیج و سازماندهی نیروی طبقه کارگر در این مسیر است. مبارزه اقتصادی طبقه کارگر در ایران در قالبی گسترده و یک پدیده عینی فرض نوشته است. چرخ و خون حاکمیت سرمایه در عمق همه وجوهای زندگی و معیشت طبقه کارگر غیر قابل انکار است و این کابوس همچنان بر سرنوشت جامعه کارگری در آن جغرافیا سنگینی میکند. در یک جامعه پرتلاطم همه جریانها از درون و بیرون حکومت از موقعیت و مبارزات اقتصادی تأثیر پذیرفته و بدنبال تأثیر بر آن بوده اند. تاریخاً عرصه اقتصادی مبارزه طبقه کارگر میدان ابراز وجود کمونیستها شناخته شده است و کمونیستها شاخص مهم سرنوشت این مبارزات به حساب آمده اند. نوشته قصد ارزیابی از مبارزات موجود و مواضع و ارزیابی جریانها چپ و کارگری را مد نظر ندارد. در عوض و برای سهولت کار، نوشته جهت معکوس را تعقیب میکند: صورت مسئله را با کمک مارکس و انگلس باز تعریف کرده و دو سوال را در مقابل خود قرار میدهد: کدام کمونیستها و با کدام فعالیت ها؟ (۱)

صفحه ۷

ناسیونالیسم چپ و کمونیسم طبقه کارگر
بررسی تجربه ایران
منصور حکمت
صفحه ۱۱

این تازه آغاز کار است!
(درسهای بزرگ دو اعتصاب)
مظفر محمدی
صفحه ۱۰

چرا ناسیونالیسم چپ در کردستان به جایی نمیرسد؟
باز هم در باره سرنوشت کومه له
محمد فتاحی
صفحه ۱۵

برنامه های هفته حکمت
صفحه ۱۷

در این شماره می خوانید:

تحریم ها و میلیتاریسم آمریکا / (مصاحبه هیمن خاکی با امان کفا) / (صفحه ۱۸)

پیام به کارگران ایران (صفحه ۲۱)

مدافعین دروغین در صف تعرض به شادی کودکان / مونا شاد (صفحه ۲۲)

کومه علیزاده همه پل های پشت سر را خراب کرده است! / مظفر محمدی (صفحه ۲۳)

دانشگاه در ددفاع از آزادی و برابری (صفحه ۲۳)

جنگ و صلح ناسیونالیست ها بر سر چیست! (صفحه ۲۴)

کشتن کولبران قتل عمد است! (صفحه ۲۴)

بیانیه مشترک در همبستگی با جنبش و فعالان کارگری ایران / در پنجاه و دومین کنگره کنفدراسیون

عمومی کار - س ژ ت، دیژون فرانسه (صفحه ۲۵)

نامه اعتراضی اتحادیه کارگران خدمات عمومی کانادا (کیوپی) به خامنه ای (صفحه ۲۵)

علیه قلدری و میلیتاریزم آمریکا (صفحه ۲۶)

آزادی، برابری، حکومت کارگری!

میلیتاریزم آمریکا …

در مورد ادعای آمریکا مبنی بر "مبارزه با تروریسم" نیز این بهانه از اولی بی پایه تر است. نه به این دلیل که جمهوری اسلامی دولتی تروریستی نیست و یا از تروریسم در منطقه دفاع نمیکند، که میکند، بلکه به این دلیل که در تاریخ صد ساله گذشته هیچ کشوری به اندازه دولتهای مختلف آمریکا اعمال تروریستی را بطور رسمی علیه بشریت مرتکب نشده اند. بعلاوه آنها بیشترین نقش را در سازمان دادن و تولید و بزرگ کردن جریانات تروریستی در جهان داشته و دارند. آنها و متحدین شان عاملین اصلی اشاعه تروریسم در کل جهان اند. از القاعده تا داعش و جبهه النصر و دهها جریان و باندهای بزرگ و کوچک جانی، ابتدا بوسیله دولت های آمریکا و متحدین او در منطقه سازمان یافته، آموزش دیده اند و اسلحه و امکانات در اختیار شان قرار گرفته است تا در خدمت سیاستهای آنها به جنایات و آدم کشی بپردازند. لذا دولت ترامپ و دولتهای مختلف این کشور در موقعیتی نیستند که ادعای "مبارزه با تروریسم" و "دفاع ازامنیت خاورمیانه" را به خورد مردم دهند و زورگویی و قلدری خود را با این توجیهاات به جهانیان تحمیل کنند. دولت آمریکا یک پای اصلی نابودی جامعه عراق، افغانستان، کشورهای آفریقایی، سوریه و لیبی، و ویرانی و آوارگی و کشتار میلیونی مردم این منطقه و عقب گردهایی که به جهانیان تحمیل شده است. امریکا و متحدین منطقه ای آن از مهمترین عوامل ناامنی و گسترش جنگ و تروریسم در منطقه اند.

اما اصل مسئله و صورت مسئله واقعی، جدالی جدی تر در دنیای پسا "جهان یک قطبی و" "پیروزی دمکراسی و بازار آزاد" است. جنگ واقعی میان قطبهای اصلی اقتصادی در جهان در دوره ای است که موقعیت آمریکا و یکه تازی و اربابی او در جهان رو به افول رفته است. دوره جنگ سرد، نیاز بلوک غرب به "رهبر" برای این بلوک، بعد از دیوار برلین پایان یافت و با این اتفاق ناتو و اتکا به قدرت برتر نظامی آمریکا برای متحدین دیروز او هم دیگر جایگاه گذشته را از دست داد. حمله نظامی به عراق و ویرانی آن، عکس العمل هیئت حاکمه وقت آمریکا به موقعیت جدید خود در دنیای پسا جنگ سرد، بود. عراق بهانه ای شد تا حاکمین بر آمریکا یک بار دیگر ژ اندارمی خود و قدرت نظامی برتر خود را به دیگران و از جمله به متحدین خود در اروپا، تحت عنوان نظم نوین جهانی، تحمیل کند. امروز هم دقیقاً قرار است مردم ایران و منطقه تاوان قلدری و مقاومت آمریکا در مقابل پایان یکه تازی او را پرداخت کنند، کاری که دیروز مردم عراق توانش را پرداختند. امروز علاوه بر عروج چین به عنوان یک حریف بزرگ اقتصادی، شاهد قطبهای دیگر و عروج آنها از هند تا بطور ضعیفتر روسیه هستیم. بعلاوه خود اروپا به عنوان یک قطب اقتصادی مستقل از کشمکشهای درونی آن، منافع مستقل تر خود از آمریکا را دنبال میکند. کشمکش این دولتها در دوره کنونی بر خلاف جنگ جهانی اول و دوم، در شکل جنگهای نیابتی پیش میرود. حمله به عراق در دوره صدام به بهانه داشتن سلاح کشتار جمعی و بزرگتری در دنیای بی ثبات کنونی بود. دست و پازدن آمریکا در این دوره و با اتکا به زرادخانه نظامی خود، چیزی جز مقاومت و قبول نکردن موقعیت افول یافته امروزی این کشور، با اتکا به میلیتاریزم، نیست. دعوی دیروز هیئت حاکمه آمریکا با کره شمالی سر سوزنی به "خطر کره اتمی" ربط نداشت. کره شمالی بهانه ای بود تا از کانال آن دعوی آمریکا با چین پیش برود. امروز هم جنگ اصلی با چین است و اقدامات این دوره ترامپ از جمله اعمال تعرفه گمرکی بر کالاهای چینی که به یک کشمکش میان این دو کشور تبدیل شد، تنها گوشه ای از این دعوا را نشان میدهد. بردن ناوگانهای جنگی به خاور دور و مانورهای نظامی با استرالیا و …، بحث تایوان و استقلال و عدم استقلال آن و تاکید چین بر آمادگی در دفاع نظامی از تمامیت ارضی خود، گوشه ای از این دعوا را نشان میدهد. لذا ایران اتمی و یا دستیابی آن به سلاح های کشتار جمعی (حتی با فرض صحت آن) تنها یک بهانه بیش نیست.

مستقل از پوچی ادعای ترامپ، قرار است عوض این کشمکش را مردم در خاورمیانه

بدهند. کشتارهای وسیع و ویرانی سوریه به نام مبارزه با دیکتاتوری اسد، حمله به لیبی و تبدیل آن به یک جنگلستان تمام عیار به نام مبارزه با دیکتاتوری قذافی و در ادامه ویرانی موصل به بهانه مبارزه با داعش و امروز ایران اتمی و نقش جمهوری اسلامی در نا امن کردن خاورمیانه، همگی بهانه بوده و هستند. تاوان این کشمکش را تا کنون مردم خاورمیانه با ویرانی و کشتار و آوارگی پس داده اند و امتداد آن به ایران هم تا کنون با تحمیل فقر و گرسنگی به مردم ایران همراه بوده است. امروز حتی متحدین ترامپ در منطقه در این واقیعت که اگر حمله ای به ایران صورت بگیرد و با جنگی ناخواسته اتفاق بیفتد، مردم ایران و منطقه به تباهی کشیده میشوند تردیدی ندارند. عدم حمایت از حمله به ایران، تلاش برای پادرمیانی جهت مذاکره و هشدارهای رسمی در مورد عواقب فاجعه بار حمله نظامی و جنگ در خاورمیانه همگی حاکی از دیدن مخاطرات واقعی این وضعیت در منطقه است.

لشکر کشی به خاورمیانه و میلیتاریزه کردن خلیج فارس و استقرار نیروی نظامی در عراق و..، همراه با تحریم اقتصادی ایران و اخطار به همه کشورها که باید هر نوع معامله تجاری با ایران را قطع کنند، مستقل از عوارض زیانبار و کشنده آن برای مردم ایران، یک قلدری و گردنه گیری آشکار علیه جهان است و باید در مقابل آن ایستاد. امروز حتی کشورهای اروپایی زیر فشارهیئت حاکمه آمریکا هستند و اینزا رسماً بیان میکنند. مستقل از اینکه ماهیت دولتهای حاکم بر اروپا یا ایران و کرده شمالی و.. چه است، نفس این افسار گسیختگی و مهار آن و مقابله با آن، وظیفه بشریت متمدن در سراسر جهان است. مشروعیت دادن به این قلدری آشکار یعنی اگر فردا در هر گوشه ای از جهان، یک حکومت کارگری هم سر کار باشد با یک دوجین بهانه، با تهدید و ارعاب، با نیروی نظامی و بمب و سلاح هسته ای آمریکا طرف خواهد شد. هیئت حاکمه آمریکا رسماً اعلام کرده است که هر جا منافع او اقتضا کند، به آن حمله خواهد کرد، جنگ را تحمیل میکند و آخرین سلاحهای کشتار جمعی را روی مردم آن محل و منطقه آزمایش میکند. اعلام کرده است هر کشوری از دایره تحریمهای او خارج شود و گوش به فرمان او نباشد با آمریکا طرف است. ظاهراً در این جدال هدف ایران است، اما ایران بهانه ای است برای تحمیل یک قلدری بزرگ و یک زورگویی به همه جهانیان. به این اعتبار و مستقل از ماهیت جمهوری اسلامی و هر ارزیابی که از آن داشت، نفس صورت مسئله را از ترامپ نباید پذیرفت. این ابتدای هر موضع اصولی در قبال این اوضاع است.

عواقب این وضعیت

عواقب زورگویی هیئت حاکمه آمریکا به زندگی و امنیت مردم ایران و حتی خاورمیانه، محدود نمیشود، همچنانکه عواقب حمله به عراق در دوره صدام به عراق محدود نماند. همچنانکه عواقب جنگ در لیبی و سوریه، تنها به این کشورها ختم نشد. امروز شاهد عوارض زیانبار آن جنگها را در اشکال مختلف و از جمله به شکل تعرض وسیع راست به همه دستاوردهای طبقه کارگر و بشریت متمدن در قلب اروپا و امریکا هستیم. عوارض تا کنونی جنگهایی که به بهانه های ساختگی "مبارزه با تروریسم"، "امنیت خاورمیانه"، "کمک بشردوستانه "به مردم لیبی و سوریه و عراق و..، دفاع از "حقوق بشر" و "مبارزه با دیکتاتوری"، "رشد دمکراسی" و …، به خورد جهانیان داده اند، علاوه بر ویرانی و جنگ و جنایت و کشتار وسیع مردم این کشورها، رشد انواع باندهای وحشی قومی و مذهبی در این منطقه و کل جهان، تحمیل یک عقب گرد سیاسی، فرهنگی و اجتماعی در جهان را به همراه داشته است. بورژوازی جهانی و قدرتهای بزرگ امپریالیستی، جواب و افقی روشن برای حل معضلات اقتصادی و سیاسی بورژوازی، برای جهان چند قطبی، برای تقسیم مجدد قدرت در جهان و نقش و وزن هریک از آنها ندارند. اگر دوره ای این کشمکش ها از طریق جنگهای جهانی پیش میرفت امروز این تنش و جنگ برای سهم خواهی و تقسیم جهان و تعیین حوزه نفوذ هر کدام، از کانال ویرانی جوامع بشری در افریقا و خاورمیانه پیش میرود. عوارض این جنگها، در نبود یک آلترتاتیو کارگری، کمونیستی و رادیکال و قدرتمند، علاوه بر کشتار و ویرانی و آوارگی میلیونی مردم محروم، عملاً میدان را به جریانات

تروریستی، عقب مانده، قومی و مذهبی، به نام مقابله با جنایات این دولتهای داده است. عروج جریانات باند سیاهی در عراق، افغانستان، در سوریه و لیبی و کشورهای افریقایی، نتیجه دخالتهای "بشردوستانه "دول بزرگ امپریالیستی و تبدیل آنها به میدان تسویه حساب معضلات بنیادی تر میان قدرتهای بین المللی است.

در مورد ایران هم اگر حمله نظامی صورت بگیرد نه تنها جامعه ایران بلکه کل منطقه به آتش کشیده میشود و جامعه ایران به میدان کشمکش باندهای جنایتکار، تبهکار، تروریسم از نوع مذهبی و قومی تبدیل میشود. در چنین اوضاعی هر نیروی باند سیاهی با مسلح کردن و اجیر کردن چند صد نفر، در گوشه ای موی دماغ تمدن و مدنیت میشود و نیروهایی از هم اکنون برای چنین اوضاعی روزشماری میکنند. مجاهد تنها یکی از آنها است. در این میدان باندهای حکومتی، انواع آخوند و روسای دولتی جمهوری اسلامی، انواع دستجات اجبر شده قومی و مذهبی حلقه بگوش این و آن دولت مرتجع میداندار خواهند شد و یک عقب گرد بزرگ و باور نکردنی به مردم ایران و کل منطقه و حتی در سطح جهان تحمیل خواهد شد که حمله به عراق در مقابل آن به بازی کودکانه شبیه خواهد بود.

اما دولت ترامپ برنامه حمله نظامی به ایران را ندارد. آنها میدانند حمله به ایران شروع جنگی است که دامنه و زمان آن در کنترل هیچ دولتی منجمله امریکا نخواهد بود. چنین اتفاقی کل خاورمیانه و خصوصاً ایران و منطقه خلیج فارس را به آتش میکشد و مهار آن مطلقاً از دست آمریکا و متحدین او در منطقه خارج است. آمریکا میداند که توان چنین جنگی و مهار آن را ندارد. پس از حمله به عراق و شکست سیاسی-نظامی آمریکا، هیئت حاکمه امریکا به این امر واقف است که وارد شدن به چنین جنگی هزینه بسیار بالایی دارد و موفقیت در آن اگر غیر ممکن نباشد، مطلقاً تضمین شده نیست. بعلاوه بر خلاف حمله به عراق در این ماجرا جز اسرائیل و عناصری جنگ طلب در خود امریکا، هیچیک از متحدین بین المللی و سنتی این کشور خواهان و مدافع چنین جنگی نیستند. امروز حتی دولتهای متخاصم ایران از جمله عربستان، امارات، قطر و… نیز از ترس موقعیت خود، حمله به ایران و شروع چنین جنگی را به نفع خود نمیدانند. نتیجه نشست اخیر "سازمان همکاری کشورهای اسلامی "که به ابتکار عربستان برگزار شد و یکی از موضوعات مورد بحث آنها ایران بود، محکوم کردن برسمیت شناختن اورشلیم به عنوان پایتخت اسرائیل از آب درآمد. هدف آمریکا جنگ نیست. و اما قصد هدف فشار به ایران از کانال تحریم و فضای جنگی برای مذاکره، کوتاه آمدن و گردن گذاشتن ایران به شرایط آمریکا و نشان دادن قدرت خود به رقبای بین المللی در منطقه ای است که مدتها است امریکا نفوذ و توان اعمال قدرت خود را از دست داده است.

اما و علیرغم همه این فاکتورها، با فضای ملتهبی که ایجاد شده، با موضعی که هم امریکا و هم جمهوری اسلامی در جواب به این تهدیدات گرفته اند، با نیروهایی که از هر دو طرف آماده کرده و همگی دست به ماشه هستند، خطر جنگی ناخواسته در اثر ماجراجویی یکی از طرفین و یا عوامل و عناصری در میان آنها منتفی نیست. بعلاوه حتی احتمال اینکه در خارج ایران و از جمله در عراق حمله ای به نیروهای متحد ایران از قبیل حشد الشعبی را پیش ببرند، به هیچ عنوان منتفی نیست. امری که میتواند دستمایه مناسبی برای تبلیغ پیروزی ترامپ و قدرت نظامی امریکا شود. عقب کشیدن نیروهای حشد الشعبی از عراق به بهانه کمک به سیل زدگان در ایران و استقرار بخشی از آنها در مناطق مرزی کردستان ایران تلاشی برای مقابله با این سناریو است.

ترامپ و تیم همراهش تصور میکردند بعد از تحریم اقتصادی وسیع ایران، با تهدید و کشاندن ناوگانها ونیروی نظامی به خلیج فارس، ایران را وادار به مذاکره و قبول عقب نشینی هایی میکنند. تصور میکردند میتوانند با میلیتاریزه کردن منطقه، کشورهای اروپایی را ناچار از دخالت عربستان و سایر کشورهای منطقه از فضای جنگی زیادی حساب باز کرده بودند. تصورشان این بود که برخلاف کیس کره شمالی اینبار پیروزمند بیرون خواهد آمد و علاوه بر تأثیرات

کمونیست ۲۴۰

این پیروزی در بعد جهانی، در خود آمریکا هم موقعیت بهتری پیدا خواهد کرد و ترامپ از این پیروزی در انتخابات آتی در آمریکا به عنوان قهرمان این میدان استفاده میکند. اما امروز شاهدیم که تا اکنون همه این تصورات تقریباً به جایبرسیده و ترامپ و همراهان از قدمهایی عقب نشسته و این را رسماً اعلام کرده اند.

جمهوری اسلامی نیز به این امر واقف است که موقعیت کنونی دولت آمریکا با دوران حمله به عراق یکی نیست و احتمال حمله از جانب آمریکا ضعیف است. به همین اعتبار او نیز علاوه بر اینکه نمیخواهد تسلیم شود، تلاش میکند پیروزمند و به عنوان دولتی که در مقابل قلدری دولت ترامپ ایستاد، هم در بعد داخلی و هم در سطح منطقه اعتباری برای خود کسب کند. تلاش میکند با کوتاه نیامدن و تسلیم نشدن، موقعیت خود را در مقابل طبقه کارگر و مردم معترض در ایران، تحکیم کند و همزمان به عنوان محور مقاومت در مقابل قلدری آمریکا، نفرت از این قلدری و اشغال و زورگویی را در سطح منطقه، به جیب خود بریزد. تلاش میکند محدودیتها و بن بست امریکا را به حساب "قدرت نظامی"، "هراس امریکا از سپاه "و "قدرت منطقه ای" خود بگذارد. سیاستی که مخاطب آن نه امریکا و اروپا و عربستان که مردم معترضی اند که برای به زیر کشیدن آن به میدان آمده اند.

علیرغم تبلیغات جنگی جمهوری اسلامی، علیرغم اینکه جمهوری اسلامی هم خواهان ادامه تحریمها و حمله نظامی و رودرویی نظامی با امریکا نیست اما تمام تلاش خود را کرده و میکند، تا هم از تحریم و هم از فضای جنگی به نفع خود و علیه مردم آزادیخواه در ایران استفاده کند. جمهوری اسلامی جنگ نمیخواهد و اما فضای جنگی حریه ای جدی و فرصتی برای حاکمین بر ایران جهت عقب راندن مبارزات عدالتخواهانه علیه جمهوری است. تلاش میکند با اتکا به خطر حمله خارجی و وجود تحریم اقصادی، خطر داخلی را از سر خود بردارد و نه تنها اعتراضات کارگری را خاموش که فضای کل جامعه را مختنق کند. تلاش میکند به تحریم و فضای جنگی به عنوان فرصتی برای تسلیم کردن مردم آزادیخواه، عقب راندن اعتراضات کارگری، اعتراض زن و جوان و اقشار زحمتکش جامعه استفاده کند و در یک کلام مردم ایران را به تمکین و تسلیم وادارد و توازن قوا را به نفع خود عوض کند.

به این اعتبار مستقل از تحریمهای اقتصادی که کمر طبقه کارگر ایران را شکسته و جنگی جنایتکارانه علیه مردم ایران است، فضای جنگی نیز عملاً ابزاری در دست حاکمیت قرار داده است تا موقعیت خود در مقابل مردم معترض را تحکیم کند. در نتیجه اقدامات دولت ترامپ چه تحریم و چه قلدری و زورگویی آن، هر دو ابزاری برنده علیه طبقه کارگر و بخش محروم جامعه در مقابل جمهوری اسلامی است.

تحریم و تبلیغات جنگی و اپوزیسیون بورژوازی جمهوری اسلامی

اپوزیسیون بورژوازی جمهوری اسلامی طیفی رنگین کمانی از طرفداران حمله به ایران تا مخالفین آنرا در بر میگیرند. اما آنچه در این میان مشترک است، همه از راست تا چپ صورت مسئله را از هیئت حاکمه آمریکا پذیرفته اند و همه در میدانی بازی میکنند که عملاً هیئت حاکمه آمریکا تعیین کرده است. در تمام مباحثات این نیروها و حتی "رادیکالترین "و "چپ ترین "آنها، بحث بر سر تخصصات دو دولت و جنگ دو دولت است، چیزی که در دنیای واقعی وجود خارجی ندارد.

تخصصات ایران و آمریکا همزاد جمهوری اسلامی است. جمهوری اسلامی هیچ زمانی رژیم مورد قبول آمریکا و غرب نبوده است. در دوره انقلاب ۵۷ دولتهای غربی و رسانه های آنها از ترس خطر چپ در جامعه ایران، پشت خمینی رفتند و زیر بغل ارتجاع اسلامی را گرفتند. اما در کل این تاریخ جمهوری اسلامی حاکمیتی متحد غرب یا مورد قبول غرب نبوده است. متقابلاً سالیان طولانی جمهوری اسلامی از امریکا به اسم شیطان بزرگ نام برده است. اما دعوی امروز آمریکا با جمهوری اسلامی ناشی از این تخصصات قدیمی نیست. امتداد این تخصصات نیست که امروز تا سر حد یک جنگ تمام عیار،

یا خطر چنین جنگی، پیش رفته باشد. علاوه بر آن مستقل از تبلیغات جنگی جمهوری اسلامی و لاف و گزاف زنی های سران سپاه و ارتش، جمهوری اسلامی قدرت مقابله نظامی و جنگ با قدرتمند ترین ارتش جهان را ندارد. لذا بحث بر سر جنگ کلاسیک میان دو کشور نیست. بلکه بحث از حمله نظامی یا زورگویی و گردنه گیری آمریکا است. علیرغم این واقعیت اپوزیسیون جمهوری اسلامی عملا و رسماً با طرح "جنگ و دعوی آمریکا و جمهوری اسلامی"، خود صورت مسئله را از ترامپ و پنتاگون پذیرفته است. نفس این حقیقت عملاً بازی در میدانی است که دولت آمریکا و رسانه های آنها مهندسی کرده اند.

در میان این نیروها بخشی از باندهای قومی و مذهبی و جریانات ناسیونالیستی، آرزوی حمله آمریکا به ایران را دارند. این صف همراه با طیفی از اپوزیسیون راست که دور رضا پهلوی جمع شده اند، همگی طرفدار تحریم اقتصادی ایرانند. حتی جریاناتی که جسارت ندارند به روشنی طرفداری از تحریم را به زبان آورند، میگویند تحریم بد است اما نگاه جمهوری اسلامی است و عملاً آب پاکی بر سیاست ضد انسانی دولت آمریکا میریزند. این جریانات از مجاهد و فرقه های قومی و مذهبی بی ریشه تا احزاب ناسیونالیست کرد را شامل میشوند. آنها غیر از مجاهد، عموماً حول فدرالیسم قومی به عنوان آلترناتیو حکومتی برای فردای ایران دور هم جمع شده اند. در دنیای بی افق و استیصال و در ماندگی که به آن دچار شده اند، تصور میکنند با حمله به ایران فرجه ای برای بزرگ شدن و امکانی برای گرفتن گوشه لحافی از قدرت، آنهم در دل جامعه ای ویران شده، را خواهند یافت. کل این صف آماده اند در ازای گرفتن پول و امکانات از آمریکا، عربستان، اسرائیل و... به عنوان عنصر ناامن کردن محل کار و زندگی مردم و به نام مبارزه با جمهوری اسلامی، ظاهر شوند و به اعتباری نیروی خود را در خدمت سیاست این دولتها به کار گیرند. مجاهد که پرونده روشنی از نوکری و حلقه بگوشی برای هر ارتجاعی را در تاریخ خود دارد، شاید بی ابروترین اما نه مهمترین این نیروها است.

جریانات راست پرو غرب، طرفدار تحریم و فشار سیاسی به ایران از جانب دولت ترامپ و همزمان کمک به اپوزیسیون راست برای جایگزینی جمهوری اسلامی هستند. همچنانکه که گفتیم اینها طرفدار تحریم اقتصادی اند، اما حمله به ایران افق آنها را، در تحویل گرفتن جامعه ای دست نخورده، در دست بدست شدن قدرت بدون ضربه خورد بنیادهای اقتصادی سرمایه داری، کور میکند. آنها خواهان جنگ و حمله نظامی نیستند، میخواهند به کمک دولتهای غربی و با اتکا به امکانات آنها، جمهوری اسلامی سرنگون و کل ماشین دولتی و ارتش و مراکز پلیسی و... دست نخورده، باقی بماند و در خدمت آنها قرار بگیرد. در صورت وقوع جنگ و حمله به ایران این نیروها نه تنها بیش از پیش بی افق بلکه در میان خود به انواع شاخه ها تقسیم و بخشی در حمایت از "میهن" به دامن حاکمیت یا جناحی از آن باز خواهند گشت. اینها ناسیونالیستهای ایرانی هستند که خود را تاریخاً متحد غرب و در راس آن آمریکا دانسته و میدانند. اما همزمان نمیخواهند شیرازه جامعه به هم بریز و زیرساختهای اقتصادی نابود شود. میخواهند به عنوان متحد آمریکا و به کمک این کشور و سایر کشورهای غربی، قدرت از بالا بدست اینها بیفتد. حمله به ایران کل این آرزوها را دفن خواهد کرد.

بقیه نیروهای اپوزیسیون از جمله جریاناتی که به نام چپ و کمونیست فعالیت دارند، مخالف جنگ و حمله به ایرانند، بخشا حتی مخالف تحریم اند. اما همچنانکه گفتیم همه صورت مسئله را از ترامپ خریده اند. مخالفت آنها با جمهوری اسلامی توجیهی شده که کل حقیقت را لاپوشانی کنند و خود را به ندیدن و نشنیدن بزنند. چپ ترین آنها زمانی که از جنگ صحبت میکنند از دو قطب ارتجاعی و جدال آنها میگویند. گویی میان دو دولت ارتجاعی، تخصصاتی موجود است که ادامه آن امروز تا سرحد جنگ و یا خطر جنگ پیشرفته است و آنها رگ گردن شان را بلند میکنند و دو قطب و دو طرف جنگ را محکوم

میکنند. به این اعتبار صورت مسئله ای که در جلو خود قرار داده اند، از اساس همانی است که پنتاگون و رسانه های راست مانند "بی بی سی" و "سی ان ان" و... مهندسی و بیان میکنند. توقع سیاسی اصولی از چنین نیروهایی که هویت خود را صرف ضدیت با جمهوری اسلامی، ضدیت با اسلامیت آن و ولایت فقیه و سرنگونی آن به هر قیمتی، حتی به قیمت نابودی جامعه، تعریف کرده اند، توهم اس. نیروهایی که به نام چپ و کارگر دنیا و مافیای آن از درپچه مخالفت با ولی فقیه و اسلامیت حاکمین نگاه میکنند و اینکه در امتداد و در فردای این اتفاقات، چه بلای بر سر طبقه کارگر و مردم می آید، برایشان محلی از اعراب ندارد. توقع سیاسی کمونیستی از نیروهایی که عملاً در کنار حاشیه ای ترین و غیر اجتماعی ترین نیروها قرار میگیرند توقع زیادی است.

چه باید کرد

همچنانکه اشاره کردیم ایران بهانه است. اهداف آمریکا و افقی که در مقابل خود دارد، معضلاتی که میخواد از کانال تخاصم با ایران و میلیتاریزه کردن منطقه پیش ببرد، یک جنگ اقتصادی بزرگ با رقبیان خود و بعلاوه جواب به معضلات داخلی در آمریکا است. شرط هر موضع و سیاست اصولی مقابله با این قلدری در سطح جهانی و تلاش برای به میدان آوردن طبقه کارگر و مردم شرافتمند در غرب و آمریکا علیه این افسارگسیختگی و زورگویی، و در مقابل تحریم اقتصادی و فضای جنگی است.

متأسفانه در حال حاضر به هزار و یک دلیل و از جمله عدم حضور یک جنبش قوی کمونیستی و کارگری و همچنین مهندسی افکار عمومی توسط رسانه های بزرگ جهان به عنوان خدمتگذار سیاستهای راست و جنگ طلبانه آمریکا و... ، شاهد تحرکی جدی و همه جانبه علیه این میلیتاریسم عریان از طرف طبقه کارگر جهانی و مردم آزادیخواه جهان، نیستیم. با این وصف تلاش برای سد کردن و مقابله با زورگویی دولت ترامپ و میلیتاریزم او، اولین توقع از هر نیروی مسئول و متمدنی است.

اگر ترامپ و همراهان او در پنتاگون و هیئت حاکمه آمریکا، اتکایشان به زرادخانه نظامی و دول مرتجع متحد آنها و فضای راست حاکم بر دولتهای و رسانه های امپریالیستی است، طبقه کارگر و مردم آزادیخواه در ایران و منطقه، اتکایشان به طبقه کارگر در خود آمریکا و غرب و مردم متمدن و آزادیخواه جهان است. این نیرو اگر تکان بخورد میتواند افسار گسیختگی حاکمین بر آمریکا را لگام بزند.

تا جائیکه به طبقه کارگر و مردم آزادیخواه ایران، برمیگردد، سیاست دولت ترامپ بیشترین لطمات را به جنبش عدالتخواهانه طبقه کارگر و محرومین ایران در جدال خود با جمهوری اسلامی وارد کرده است. شکی نیست که دوره ای سخت و پر مشقت را به ما تحمیل کرده اند. آمریکا با این تهدیدها و تحریمها علاوه بر گرسنگی دادن به مردم محروم در ایران، دست جمهوری اسلامی را برای تعرض به سطح معیشت طبقه کارگر، به فضای اعتراض آزادیخواهانه در جامعه و به جنبش عدالتخواهانه مردم ایران برای سرنگونی جمهوری اسلامی و برای تأمین آزادی و رفاه و جامعه ای امن را باز گذاشته اند.

ما در جامعه ایران در حال جنگ با جمهوری اسلامی هستیم. ما، طبقه کارگر و مردم آزادیخواه در ایران، در یک جدال جدی و همه جانبه برای بهبود زندگی، آزادی های سیاسی و در یک کلام برای سرنگونی انقلابی جمهوری اسلامی هستیم. فضای جنگی و تحریمهای آمریکا و قلدری و میلیتاریزه کردن منطقه و تهدید و ارعاب آنها، شرایط مبارزه ما علیه طبقه سرمایه دار و جمهوری اسلامی به عنوان نماینده آنها را بشدت سخت و پیچیده کرده است. لذا مقابله با تلاش جمهوری اسلامی برای سواستفاده از این فضا و برای تحمیل استیصال و ناامیدی و فقر و استبداد به طبقه کارگر و مردم محروم جامعه، و سنگر بندی در مقابل آن از وظایف خطیر این دوره است.

ما کمونیستها، طبقه کارگر ایران و مردم عدالتخواه، خواهان سرنگونی جمهوری اسلامی و تأمین جامعه مرفه و آزاد و امن هستیم. ما برای

جامعه ای سوسیالیستی مبارزه میکنیم. سرنگونی جمهوری اسلامی با افق و سیاست و رهبری طبقه کارگر اولین قدمت در این راه است.

جمهوری اسلامی تلاش کرده است، فشار تحریمهای اقتصادی را بر دوش طبقه کارگر و مردم محروم سرشکن کند. تلاش کرده است فضای جامعه را نظامی و امنیتی کند و دستگیری و ارعاب را افزایش دهد. حملات این دوره و نیروهای امنیتی به کارگران و دستگیری هر کارگر معترضی، تعرض به فضای جامعه و تلاش برای ایجاد محدودیت بیشتر بر زنان، دستگیری فعالین سیاسی، دانشجویی، معلمان، زنان و تهدید مخالفین سیاسی، اعمال قوانین زورگویانه، همگی با هدف عقب راندن فضای اعتراضی در میان طبقه کارگر و مردم آزادیخواه و تغییر توازن قوا به نفع خود با اتکا به فضای جنگی است. مقابله با اقدامات حاکمین، تلاش برای متحد کردن کارگران در محل کار و از کانال تشکلات خود و با اتکا به مجامع عمومی کارگر، حول مطالبات خود، برای تأمین زندگی انسانی، برای افزایش دستمزد و مقابله با اخراج و بیکارسازی، برای تأمین بیمه بیکاری و علیه فقر و گرانی، علیه امنیتی کردن محل کار و مدرسه و دانشگاه و...، از نان شب واجبتر است.

امروز جامعه ایران با فقر و محرمیت دست به گریبان است و اتحاد مردم محروم برای تأمین امکانات زیستی، درمانی، بهداشتی و رفاهی، علیه گرانی و فقر، علیه امنیتی کردن محل کار و زندگی مردم، و برای مقابله با تعرض به سطح معیشت خود، در همه محلات و شهرها و... به هر شیوه و اشکالی که ممکن است، و از جمله از کانال شوراهای مردم در محلات و محل کار، نیاز جدی امروز و ابزارجدی برای دفاع از یک زندگی قابل تحمل است. حاکمین نمایندگان واقعی جنبشهای اعتراضی از کارگری تا اعتراض معلمان، دانشجویان، زنان، فعالین محیط زیست و... را هدف قرار داده اند. آنها را تهدید ، دستگیر و زندانی میکنند، علیه شان پرونده سازی میکنند. اخراج از کار و گرو گرفتن نان شب خانواده های آنها، ابزار خاموش کردن و مقابله با این اعتراضات است. دفاع از نمایندگان واقعی طبقه کارگر، از کسانیکه در صف مقدم این مبارزه قرار گرفته و مورد وحشیانه ترین تعرض ها قرار گرفته اند ، تنها نگذاشتن آنها در زندان و خانواده های آنها در فقر و بی امکاناتی، به عنوان اسرای ما در زندانهای حاکمین یک رکن جدی هر مبارزه ای باید باشد.

مقابله با تفرقه های قومی و مذهبی، مقابله با اشاعه انواع سموم ناسیونالیستی، دفاع از همسرنوشتی طبقه کارگر و هویت مشترک انسانی همه مردم ایران، افشا و منزوی کردن جریانات قومی و مذهبی در همه جا و باز کردن ذهن و گوش و چشم کارگران و مردم آزادیخواه به مخاطرات این سموم، یک رکن جدی تأمین اتحاد کارگری و اتحاد و همبستگی کل جنبش آزادیخواهی در جامعه است.

مقابله با و افشای همه نیروهایی که به بهانه مبارزه با جمهوری اسلامی، عملاً از افسار گسیختگی و میلیتاریزم آمریکا، از فضای جنگی و تحریمهای اقتصادی دفاع میکنند، از وظایف جدی ما و هر کمونیستی در این دوره است.

بی تردید این دوره وظایف سنگینی را بر دوش کمونیستها قرار میدهد. اما این رسالت ما، این رسالت کمونیستهای طبقه کارگر در همه جهان است. این دورانی است که مستقل از سختی و مشقات آن، صف بندی های سیاسی، پولاریزاسیون نیروهای سیاسی، فاصله و تفاوت عمیق مدافعین راستین و دروغین طبقه کارگر و مردم آزادیخواه، در زمخت ترین سطح خود را نشان میدهد. باید دوستان واقعی و دشمنان طبقه کارگر و جنبش عدالتخواهانه این طبقه را در این دوره زیر ذره بین گذاشت و چشم و گوش همه را به دیدن این حقایق باز کرد.

حلقه اصلی در پیشبرد این وظایف، در سد کردن تعرض جمهوری اسلامی به جامعه به بهانه تحریم و فضای جنگی، به میدان آمدن کمونیستهای به عنوان پیشقروانان و رهبران و نمایندگان راستین طبقه کارگر و مردم آزادیخواه است. حزب حکمتیست به عنوان بخش متحزب این جنبش، در این میدان تلاش میکند. اما حزب حکمتیست نوک تیز یک قله بزرگ از یک حزب بزرگ و

اجتماعی، از یک جنبش بزرگ و وسیع برابری طلبانه اجتماعی است که به وسعت جامعه در محافل کمونیستی، در جمعها و شبکه های فعالین کارگری، در میان زن و جوان عدالتخواه این طبقه در جریان است. متحد کردن، این صف، به هم وصل شدن این صف در دل مبارزه ای واقعی و به عنوان نمایندگان صالح طبقه کارگر، برای ایجاد سدی محکم در مقابل بورژوازی ایران و هیئت حاکمه آن، وظیفه ای است که حزب ما در مقابل خود قرار داده است. بدون متحد شدن کمونیستها در حزب کمونیستی خود، مبارزات رادیکال و جسورانه طبقه کارگر، معلمان، دانشجویان و زنان و مردان آزادیخواه قادر به در هم شکستن قدرت حاکمه نخواهد بود.

کمونیستها به عنوان سازماندهندگان مبارزات موجود، به عنوان لولای اتحاد کارگران و مردم محروم، باید به این وظیفه تاریخی خود در این دوره خطیر ایفای نقش کنند. احتمال حمله نظامی به ایران ضعیف است، اما با حمله نظامی و بدون آن، پیشروی جنبش عدالتخواهانه طبقه کارگر و سد بستن در مقابل تعرض جمهوری اسلامی، دفاع از مدنیت، کاهش تلفات مردم و کمک به اتحاد و همیاری در میان آنها، در گرو نقشی است که کمونیستها به عنوان یک نیروی وسیع از کارخانه و مراکز کاری تا محلات و مراکز تحصیلی و... ایفا میکنند.

اول ژوئن ۲۰۱۹

هرجا اتحاد کارگران و

آگاهی آنها نسبت به

اینکه اعضاء یک طبقه

جهانی اند تقویت

میشود، هرجا کمونیسم

بعنوان دورنمای انقلاب

کارگری در میان

کارگران رسوخ میکند و

با هر رفیق کارگری که

به کمونیسم و به محافل

و سلول های کمونیستی

کارگران نزدیک میشود،

یک گام به انقلاب

کمونیستی نزدیک تر

شده ایم. سلول ها و

محافل کمونیستی

کارگری که امروز تشکیل

میشوند، فردا کانون

های رهبری انقلاب

کارگری و پایه های

قدرت حکومت کارگران

را تشکیل خواهند داد .

منصور حکمت

حزب کمونیست ایران، کومله و ...

اگر اختلاف امروز درون این حزب بر سر گردش به راست و هژمونی ناسیونالیسم کرد در درون کومله و فاصله عمیق این سازمان از گذشته کمونیستی آن و بر سر آینده حزب کمونیست ایران است، ما بطور دائم در مورد تحرك گرایش ناسیونالیستی در کومله، در مورد انشعاباتی که در این سازمان پیش آمد، در مورد سیاستهای راستی که رهبری کومله در پیش گرفت، در مورد تغییر ریل در کومله و نزدیکی سیاسی و استراتژیکی آن با احزاب ناسیونالیست کرد، به تلاش این گرایش در کمونیسم زدایی در تاریخ این سازمان وحرف زده ایم، نقد کرده ایم، درمورد ریشه این گردش به راست و دلایل آن نوشته ایم.

بخصوص بعد از کنگره هفدهم این سازمان، ما تنها حزبی بودیم که ورود کومله به دوره جدیدی از حیات سیاسی خود را هشدار دادیم. به دست بالا پیدا کردن و هژمونی ناسیونالیسم کرد در کومله پرداختیم و گفتیم کومله علیزاده تعیین تکلیف کرده و دیگر سرسوزنی به گذشته کمونیستی خود بعنوان یک سازمان کمونیستی که در تقابلهای اجتماعی و طبقاتی در کردستان نماینده چپ، عدالتخواهی، نماینده طبقه کارگر در مقابل بورژوازی کرد و احزاب آن است، ربطی ندارد.

اگر به ادبیات بیست و چند سال گذشته ما نگاه کنید متوجه میشوید که مملو از پرداختن و نقد رشد گرایش ناسیونالیستی در این سازمان است. نقد ناسیونالیسم کومله بخشی از تلاش ما برای مقابله با قومی کردن مبارزه مردم در کردستان و همچنین شکل دادن به یک صف مستقل کارگری، چپ و کمونیستی در مقابل بورژوازی در کردستان است. نقدی که دائما با حملاتی اخلاقی، غیرسیاسی از طرف کومله و رهبری آن روبرو شده است. اینجا نمیشود به همه موارد پرداخت اما اشاره به مهمترین لحظات این گردش به راست و نقد ما میتواند تصویر دقیقتری به خواننده بدهد.

نزدیکی و رابطه دوستانه کومله با احزاب بورژوایی و ناسیونالیست کرد حاکم در عراق، شاید اولین نشانه این گردش به راست کومله بود. ما همان زمان سکوت کومله در رابطه با جنایات و تعرض این احزاب به طبقه کارگر و مردم محروم و در راس آن کمونیستها در کردستان، سکوت کومله در مقابل قوانین ارتجاعی و ضد زن شریعه، سکوت در مقابل ترور کمونیستها و فتوای قتل شان توسط ارتجاع اسلامی و دهها و دهها مورد دیگررا، که کومله نام آنرا دیپلماسی میگذاشت، نقد کردیم و گفتیم این نه دیپلماسی که یک انتخاب سیاسی روشن و آگاهانه است. گفتیم که این پروسه به سرانجام رساندن انتخاب میان چپ و کمونیست ماندن این سازمان و یا نزدیکی به جنبش ناسیونالیست کرد و حل شدن در آن است.

همان زمان هشدار دادیم که راهی که رهبری کومله در پیش گرفته است به پیوستن کامل این سازمان به ناسیونالیسم کرد منجر خواهد شد. گفتیم ادامه وضعیت دوفاکتو و ادامه حیات میان راست و چپ در کردستان برای کومله علیزاده ممکن نیست و کومله باید انتخاب سیاسی کند. نزدیکی و سکوت در مقابل بورژوازی کرد و احزاب آن در کردستان عراق اعلام این انتخاب سیاسی از طرف رهبری کومله بود.

پس از آن شاهد تلاش کومله برای شرکت در مجامع احزاب کردی و سهم خواهی این سازمان از جنبش ناسیونالیسم کرد بودیم. عضویت در "کنگره ملی کرد" یکی از لحظات تعیین کننده در این پروسه بود. در این مورد هم ما علاوه بر نقد عضویت کومله در این کنگره، مخاطرات این سیاست و این تغییر شیفت را در مبارزه طبقه کارگر در کردستان، در تقویت ناسیونالیسم کرد، در مشروعیت دادن به ناسیونالیسم کرد بعنوان بخشی از مبارزه برای آزادی و برابری و رفاه، را نشان دادیم و توانستیم در میان کارگران آگاه و کمونیستها در کردستان در مقابل این ناسیونالیسم در حال رشد در کومله سدی ببندیم. فاصله گرفتن طرف کارگران پیشرو و کمونیست ها از کومله در کردستان نتیجه این گردش به راست و نقدهای مارکسیستی جنبش ما بود.

نمونه دیگر همکاری مشترک ۶ جریان کردستانی (دو حزب دمکرات، سه شاخه کومه له و خبات) و تشکیل عملی یک جبهه و سر انجام اطلاعیه مشترک و همکاری این جریانات در رابطه با انتخابات در ایران بود. سیاستی که رهبری این سازمان و در راس آن ابراهیم علیزاده از آن بعنوان سیاست "فعال" و "مسئولانه" یک جریان سهیم در"جنبش کردستان"، ضرورت دفاع از منافع مشترک این" جنبش "و" نیازهای مشترک این جنبش "دفاع کردند. همان دوره ما این سیاست راست و ناسیونالیستی کومله را نقد کردیم و گفتیم که این همکاری بخشی از سیاست قدیمی تر کومله و ابراهیم علیزاده در پیوستن به "جنبش ملی" در کردستان و تلاش او برای زدن مهر خود به این جنبش است.

تحریف تاریخ حزب کمونیست ایران یکی دیگر از لحظات تعیین کننده در این تغییر شیفت در کومله علیزاده بود. حذف تلاشهای تنوریک، سیاسی و سبک کاری و جدالهای مارکسیستی آن دوره که سرانجام راه تشکیل حزب کمونیست ایران را هموار و به تشکیل حزب کمونیست ایران انجامید، حذف گرایش کمونیستی و برنامه و شخصیتها و سازمان آن و تبدیل تشکیل حزب کمونیست ایران به "شعبده بازی" و"کلاهبرداری" "عده ای فارس" علیه "مبارزین صادق کرد"، لوٹ کردن تلاش کمونیستی برای تشکیل حزب کمونیست ایران، ملی کردن این حزب و وصل کردن آن به چپ پوپولیست و ملی و همه و همه تلاش علیزاده برای اعلام برانث کومله از تاریخ کمونیستی، از جدالهای حزب کمونیست ایران و کومله با بورژوازی کرد در ابعاد سیاسی، اجتماعی، فرهنگی، نظامی و ... بود.

تلاشی که اتفاقا این واقعیت که کومله امروز مطلقا ربطی به کومله سالهای ۶۰ تا ۷۰ ندارد، این واقعیت که کومله علیزاده نه فقط ادامه این تاریخ پرافتخار و کمونیستی نیست، بلکه در مقابل آن ایستاده است را در برابر هر کمونیست و کارگر پیشرویی قرار داد. علیزاده و سازمانش برای عضویت در جنبش ناسیونالیسم کرد، بعنوان هم ردیف و هم رده احزاب کردی و نه برادر کوچکتری که فریب خورده و دوره ای چپ و کمونیست شده، به این اعلام برانث نیاز داشت. همانطور که عبدالله مهتدی به آن نیاز داشت. برای مهتدی و علیزاده حمله به تاریخ کمونیستی حزب کمونیست ایران و سازمان کردستان آن، تخطئه این تاریخ، حمله به کمونیسم این حزب و شخصیتهای اصلی آن و تبدیل آنها به عده ای "روشنفکر" و "بچه شهری فرصت طلب" و ساختن دیوار نفرت از آنها، اعلام فاصله شان از کومله کمونیست و هم جنبشی شدن شان با نیروهای ناسیونالیست کرد است. مدتها است در کومله طرفداری از منصور حکمت و مباحث او جرم سیاسی است اما دوستی، همکاری و اتحاد عمل و ... رهبری کومله با سران ارتجاعی ترین و ضد کارگری و ضد کمونیستی ترین احزاب کردی و حتی باندهای بی ریشه قومی و مذهبی افتخار سیاسی محسوب میشود. مدتها است آثار منصور حکمت در اردوگاههای کومله و حتی آرشیو این سازمان پاکسازی شده و ممنوعه است.

شاید مهمترین لحظه این چرخش کنگره هفدهم و مصوبه "خطوط عمده سیاست کومله در مورد همکاری و تنظیم مناسبات با احزاب سیاسی در کردستان" که با بدست گرفتن کامل رهبری کومله بدست جناح علیزاده و پلاتفرم پلنوم کمیته مرکزی کومله برای"تحکیم موقعیت خود در رهبری جنبش رفع ستم ملی در کردستان ایران" تکمیل شد، بود. در این مورد هم ما مفصل به تاثیرات این سیاست بر خود کومله و مخاطرات آن در کردستان و تقویت بیشتر ناسیونالیسم کرد پرداختیم و تلاش کومله برای شکل دادن به "جبهه کردستانی" را هشدار دادیم.

بالاخره آخرین نمونه حضور کومله در کنگره ملی کرد پ ک ک و کمیته دیپلماسی آن است. سیاستی که حاکی از تغییر جبهه از قطب بارزانی (مرکز همکاری احزاب کردستان) به قطب پ ک ک (کنگره ملی و کمیته دیپلماسی) است. نقد ما به همراهی کومله با طیفی از گروههای قومی، ناسیونالیستی و مذهبی در ترکیه، ایران، عراق و سوریه که در قطب بندی های ناسیونالیسم کرد با پ ک ک همراهند، دفاع روشن ابراهیم علیزاده و طیفی از همراهان او از این سیاست و تاکید بر

ادامه آن، آخرین نمونه است که کماکان ادامه دارد.

ما در دل این نقد ها علاوه بر آگاهگری به درجه زیادی توانستیم تاریخ، سنت و گرایش کمونیستی در کردستان را از زیر دست و بال ناسیونالیسم در کومله ، که همیشه از اعتبار آن "تغذیه" کرده است، بیرون بکشیم. نشان دادن تحولات درونی کومله، در تمام لحظات دگردیسی این سازمان، بررسی ریشه های آن و ... برای ما نه یک تلاش اکادمیک یا تبلیغی یا تهییجی، نه جدالی "درون خانوادگی" که عرصه ای از جدال فکری - مبارزاتی برای بیرون کشیدن آن تاریخ و سنت و گرایش از زیر آوار ضرباتی بود که ناسیونالیسم کومله بر سرش خراب کرده بود.

به یمن همین نقدها و تلاش دائمی جنبش ما، امروز برخلاف ادعای رهبری کومله، از دید کارگر کمونیست و آگاه در کردستان، کومله امروز ربطی به کومله کمونیستی که مبشر سوسیالیسم، تقابل با بورژوازی کرد، مقابله با ناسیونالیسم، مبشر برابری و رهایی زن بود، ندارد.

امروز از منظر هر کمونیست و کارگر پیشرویی، از منظر هر زن و مرد آزادیخواهی جریان و حزب ما است که صاحب این تاریخ، مدافع لحظه به لحظه آن و ادامه تلاش کمونیستی برای پیشبرد مبارزه طبقاتی در کردستان، سمبل همان شفافیت، تیزبینی، رادیکالیسم و امتیازنندان به بورژوازی کرد و احزاب کردی، سمبل مقابله همزمان با حاکمیت و بورژوازی کرد، است.

ما برخلاف سازمانهای مدعی چپ که ظاهرا منتقد کومله اند و گاهها نقدهایی از این سازمان میکنند، اما در عمل دائما به دنبال ائتلاف و همکاری بر پایه امتیاز دادن به همین گرایش ناسیونالیستی در کومله بوده و هستند، نقدمان را مبنای رابطه خودمان و طبقه کارگر و کمونیستها با کومله قرار دادیم. نقدمان را مبنای شکل دادن به صفی از کمونیستهایی که به ضرورت تقابل با ناسیونالیسم کرد در هر بسته بندی برای پیشبرد جنبش کمونیستی و کارگری را درک کرده بودند، قرار دادیم. ما برخلاف این سازمانها که تلاش کرده و میکنند کومله ناسیونالیست را بعنوان نیروی اصلی و تعیین کننده چپ در کردستان، به طبقه کارگر حقتنه کنند، روشن و صریح اعلام کردیم که شکل دادن به صف مستقل کارگری و کمونیستی بدون مقابله با ناسیونالیسم کرد و بویژه جناح چپ آن که به نام کارگر و چپ و کمونیسم طبقه کارگر را به سلاخ خانه ناسیونالیسم کرد میبرد، ممکن نیست.

این چپ، که دائم مشغول "دیپلماسی" با کومله است و عملا در مقابل نقد روشن و شفافی قرار میگیرد که در مباحث ما جاری است، در اعتبار و اتوریته بخشیدن به کومله علیزاده و گرایش ناسیونالیستی آن، در حق به جانی این سازمان، در مشروعیت دادن به آن بعنوان "کومله چپ و سوسیالیست" سهیم است.

کمونیست: بهرو امروز که از نظر شما دامنه اختلافات شفافیت پیدا کرده است، کومله به کجا میرود؟ میدانیم که مسائلی که تا بحال بعنوان اختلاف طرح شده است عبارت است از مسئله سرنوشت، ضرورت یا عدم ضرورت وجود حزب کمونیست ایران، سوسیالیسم در یک کشور، مسئله حضور کومله در کمیته دیپلماسی و کنگره ملی پ ک ک است. ابراهیم علیزاده از نبود جناح بندی در این حزب حرف میزنند. طرف مقابل خود را چپ مینامد، تبیین شما از اختلافات در این حزب و جناح بندیهای آن چیست؟ گرایشات درون حزب کمونیست ایران و وزن هریک از آنها را چگونه میبینید؟

آثر مدرسی: امروز اینکه دو جناح در حزب کمونیست ایران وجود دارد علیرغم انکار مسئله از طرف جناح علیزاده، علنی شده است.

باید توجه داشت که جناح بندی در این حزب، جناح بندی در یک جنبش با همه اشتراکاتشان، محدودیتهای تاریخی شان وآن است. در اینکه جناح علیزاده گرایش راست و ناسیونالیستی درون کومله است و جناح دیگر با این درجه از گردش به راست مخالف است و در

کمونیست ۲۴۰

مقابل آن مقاومت میکنند تردیدی نیست. اما همانطور که گفتم اینها چپ و راست یک جنبش و یک حزب هستند. صرف چپ یا راست بودن هریک هنوز چیز زیادی در مورد سیاست و ... آنها نمیگوید.

جناح چپ در تمام این سالها در مقابل تمام این راست روی ها سکوت کرده و بخشی از آن بوده است. در تمام این سالها کسی از این چپ در مورد رابطه با اتحادیه میهنی و بارزانی و دولت اقلیم، در مورد سکوت کومله در قبال ترور کمونیستها، در مورد تحریف تاریخ حزبی که ظاهرا این چپ در راس آن است و امروز برای ماندن آن میجنگند، در مورد عضویت کومله در کنگره ملی وحتی یک سطر نقد ندیده است.

موله جدیدی که ظاهرا این همزیستی را برای جناح چپ سخت کرده است وضعیت احزاب کردی و بی آبرویی آنها است. امروز همه احزاب و گروههای هم جبهه و همکار کومه له، رسما در بلوک بندی های منطقه ای در کنار یکی از دول مرتجع منطقه قرار گرفته اند. همکاران دیروز ابراهیم علیزاده در "جبهه کردستانی" و "مرکز همکاری احزاب کردی" (دو شاخه حزب دمکرات، دو شاخه کومه له زحمتکشان و گروه مذهبی خبات) همگی پرونده هایی مملو از اعلام آمادگی در بارگاه ترامپ و اسرائیل و عربستان تا ترکیه و بارزانی دارند و ابایی از دفاع از تحریم، حمله نظامی و رژیم چینج و مهره جنگ نیابتی عربستان شدن ندارد. بلوک پ ک ک نیز علیرغم پرونده "سفید" کوبانی امروز عملا و رسما در جبهه ایران قرار گرفته و مخالف سرنگونی جمهوری اسلامی هستند. این وضعیت، ادامه همزیستی با علیزاده برای جناح چپ را سخت کرده است.

با توجه به تاریخچه همزیستی این دو جناح، قبول اینکه موضوعات مورد مناقشه ظاهرا حضور کومله در کمیته دیپلماسی و کنگره ملی پ ک ک و یا اختلاف بر سر تحقق سوسیالیسم در یک کشور، اختلاف میان سوسیالیسم یا رفرمیسم و حتی ماندن یا نماندن حزب کمونیست است، را سخت میکند. بخصوص که بحثهایی که امروز طرح میشود مربوط به چند سال پیش است. به اعتقاد من این ها سنگرهایی است که جناح چپ برای فرار از رفتن در میدان واقعی جدال، در آن خزیده است. این بحث ها برای فرار از مقابله قاطع، روشن و محکم در مقابل دگردیسی کامل کومله به یک سازمان ناسیونالیستی چپ در کردستان ایران، است. برای مقابله با راست روی افراطی، نمی توان در این سنگر های کناری و حاشیه ای چیزی فتح کرد! بنظر میاید که علنی شدن اختلافات و این جدال به جناح چپ تحمیل شده است.

ظاهرا مسئله ای که باعث علنی شدن اختلافات، که الزاما به معنی طرح اختلافات واقعی در این حزب نیست، شده است، تلاش جناح علیزاده برای کسب همه کرسی های تشکیلاتی و خلع ید تشکیلاتی از جناح مخالف در حزب کمونیست ایران است.

جناح چپ مدتها بود به حزب کمونیست ایران و کومله بعنوان یک سازمان ائتلافی از چپ و راست رضایت داده بود. این جناح هژمونی ناسیونالیسم کرد بر حزب کمونیست ایران و کومله را پذیرفته بود و با آن مشکلی نداشت. این ائتلاف با کسب کرسی های قدرت در تشکیلات خارج حزب کمونیست توسط گرایش علیزاده، یعنی گرایش راست و ناسیونالیستی، عملا مورد تعرض قرار گرفته و گرایش چپ بیشتر و بیشتر به انزوا کشیده شده است.

در کنگره هفدهم کومله ما شاهد یکدست شدن کمیته مرکزی کومله، به نفع گرایش ناسیونالیست کرد، بودیم. جناح چپ، پس از تصویب سند "خطوط عمده سیاست کومله... " و دست بالا پیدا کردن گرایش ناسیونالیستی در این کنگره، با این امید که حزب کمونیست ایران سنگر دفاعی مناسبی در مقابل گرایش ناسیونالیسم کرد به رهبری علیزاده است، کومله را به علیزاده واگذار کرد و امیدوار بود علیزاده متقابلا حزب کمونیست را به آنها واگذار کند.

از نظر این جناح ظاهرا قرار بود کومله در اختیار ناسیونالیسم کرد باشد و حزب کمونیست ایران در اختیار جناح چپ تا بتواند از زیر "گناه"

^[1]

حزب کمونیست ایران، کومله و …

سیاست‌های ناسیونالیستی کومله شانه خالی کند. قرار بود کومله به نام نماینده "خلق کرد" و "جنبش ملی کرد" برای "تحکیم موقعیت خود در این جنبش" فعالیت کند و با احزاب ناسیونالیست جبهه تشکیل دهد و حزب کمونیست هم به نام دفاع از کارگر و سوسیالیسم مشغول ائتلاف با نیروهای موسوم به چپ و تشکیل "آلترناتیو سوسیالیستی" شود! این تقسیم کاری پذیرفته شده از جانب مولفین شان در " آلترناتیو سوسیالیستی" است !

سناریو و تصویری که بیش از هر چیزی توهم این جناح به عمق ناسیونالیسم در قدرت در کومله و سنت و پتانسیل آنرا نشان می‌دهد.

همانطور که گفتم چپ این حزب هم جناح چپ یک حزب معین با همه نقاط و سنت مشترک و نتیجتا محدودیتهای خود است. اینها نیاز گرایش ناسیونالیستی در کومله به تابلو و نام "حزب کمونیست ایران" را با نیاز این گرایش به وجود و تحمل یک جناح و گرایش چپ در حزب، را یکی گرفتند. با چنین توهمی تصور میکردند میتوانند موجودیت سیاسی و سازمانی خود را نگاه دارند.

این جناح عملا قربانی سنت قدیمی و ریشه دار کومله شد. سنتی که ابتدا کرسی های تشکیلاتی را تصرف میکند و بعد سیاست خود را اعلام میکند. جناح چپ سنت کسب رهبری تشکیلاتی بدون اعلام روشن اختلافات، سنت "حفظ ظاهر متحد" در "انظار عمومی"، اما همزمان دست زدن به تصفیه تشکیلاتی و محفلیسم قوی در کومله، را دست کم گرفتند. تصور میکردند خودشان قربانی این روشها و سنتهای مشترک، قدیمی و ریشه دار کومله نمیشوند. حتی ترجیح دادند این واقعیت آشکار را انکار کنند که گرایش ناسیونالیستی در کومله مدت ها بود نه فقط عملا کومله را به سازمانی خودمختار و مستقل از حزب کمونیست ایران تبدیل کرده بود، بلکه حزب کمونیست ایران را رسما به زیر مجموعه کومله، تبدیل کرده بود. واقعیتی که هر ناظر بیطرف اما هوشیاری آنرا میدید.

امروز هم که جناح چپ تشکیلات خارج حزب کمونیست را از دست داده است و خطر از دست دادن حزب کمونیست ایران و در دست گرفتن رهبری آن توسط جناح علیزاده جدی شده است، به جای مقابله ای سیاسی با ناسیونالیسم درون حزب کمونیست و کومله، به جای نقد روشن از سیاست ناسیونالیستی "تحکیم موقعیت کومله در جنبش ملی کرد و کسب رهبری آن"، به جای اعلام رسمی مخالفت با سیاست سازمان کردستان این حزب در شرکت در انواع ائتلافهای احزب کردی منجمله کنگره ملی پ ک ک و کمیته دیپلماسی آن، مشغول بحثهای "تئوریک" بر سر "سوسیالیسم در یک کشور "و "نیاز به حزب کمونیست ایران"، بحث های چند سال پیش در حزب کمونیست ایران، بعنوان مبنای اختلافات اند.

به جای دفاع از کمونیسم و سوسیالیسم در مقابل ناسیونالیسم در حزب و سازمان کردستان آن، برای حفظ موجودیت سازمانی شان، به بحث های حاشیه ای در مورد ضرورت وجودی سازمان سراسری پناه برده اند. این سنگری شنی و کوتاه در مقابل موج عظیم و سیل ناسیونالیستی است که کومله و سازمان سراسری اش را با خود برده و میبرد.

تصور میکنند با به بیراهه زدن، با بحث تئوریک بر سر مسائلی که حاشیه معضل واقعی و هژمونی ناسیونالیسم کرد در کومله است، با بحثهای تئوریک اما بی خاصیتی که مستقیما جدالی را علیه این ناسیونالیسم سازمان نمیدهد، میتوانند فعالین معترض به ناسیونالیسم کرد، فعالین تشنه کمونیسم و سیاست کمونیستی در این حزب را بسیج کنند و به جنگ این گرایش بروند.

تصور میکنند با بالا بردن دوز صدور اطلاعیه با نیروهای چپ، با بزرگ کردن نقش همکاری و ائتلاف نیروهای چپ و مقاله نوشتن در مورد ضرورت همکاری نیروهای چپ و …میتوانند جناح علیزاده را در حزب عقب بزنند.

تنها و تنها با رجوع به کمونیسم و گنجیه نظری و

پراتیکی تاریخی که حزب کمونیست ایران در دل آن شکل گرفت، دفاع از همه دستاوردهای ارزشمند کمونیستی حزب کمونیست ایران تا قبل از پیشروی و تعرض ناسیونالیسم در آن، و تعرض از این سنگر به راست روی های تاریخی حزب کمونیست و کومله پس از خروج منصور حکمت است که میتوان در مقابل موج عظیم و سیل ناسیونالیستی که همه را در این حزب دارد با خودش میبرد، سد بست. تلاشی که امروز اساسا فعالینی که به امید مبارزه ای کمونیستی به صفوف کومله پیوستند، آنرا نمایندگی میکنند.

"راس" این جناح چپ هنوز جسارت دفاع از تاریخ حزب کمونیست ایران، از گرایش کمونیستی در آن و سیاستهای کمونیستی آن را ندارد و هنوز برای هر نقدی از جناح مقابل دهها بار مرزبندی خود با کمونیسم کارگری و شخصیت اصلی آن، منصور حکمت، را اعلام میکند. اما دفاع از گذشته کمونیستی این سازمان، از گرایش کمونیستی در این حزب، مقابله با جعل و تحریف تاریخ این حزب از طرف علیزاده، شکستن دیوار نفرت از کمونیسم کارگری و منصور حکمت، در فعالین و کادرهای جوان این سازمان براه افتاده است و اگر نقطه امیدی برای سد بستن علیه ناسیونالیسم کرد در کومله وجود دارد، این طیف از کادرهای این سازمان است نه راس جناح چپ حزب کمونیست ایران.

امروز علیزاده دقیقا در راهی قدم برمیدارد که مهدی برداشت. تنها تفاوت در سرعت و نحوه آن است. اگر مهدی سریع و بی محابا و سریع به مقابله با هر آنچه شائیه ای از گرایش کمونیستی و کمونیسم در این سازمان در سیاست و تاریخ و … آن بود، پرداخت، علیزاده همان مقابله را اما آرامتر، زیر جلگی تر،"دیپلماتانه تر "انجام میدهد. ضدیت علیزاده با کمونیسم درون این سازمان، با تاریخ کمونیستی آن و حتی شخصیتهای اصلی این گرایش کمتر از مهدی نیست. ناسیونالیسم کرد، ضدیت با کمونیسم و گرایش و تاریخ کمونیستی حزب کمونیست ایران نقطه اشتراک مهدی و علیزاده، بعنوان شخصیت هایی است که اتفاقا از آن تاریخ اعتبار گرفته اند و به یمن حضورشان در این تاریخ امروز "کسی" هستند.

جناح چپ، به رهبری صلاح مازوجی، امروز سیاست کنار آمدن با ناسیونالیسم درون کومله برای حفظ حزب کمونیست ایران را پیش گرفته و امیدوار است با دیپلماسی، علیزاده را به سازش بکشاند. علیزاده تصمیم خود را گرفته است. مخاطب اینکه "شما نمیتوانید سیاست مصوب کنگره هفدهم ما را تغییر دهید" نه سازمانهای چپ و مولفین کومله، که اساسا جناح چپی است که در کنگره هفدهم شکست خورد.

اما در این میان آنچه که میتوان آن را مثبت ارزیابی کرد این است که اعلام مخالفت با علیزاده و ناسیونالیسم کرد در کومله توسط شخصیتها و کادرهای اصلی در حزب کمونیست ایران، برای اولین بار جاری شده است. شکستن تابوی انتقاد از کومله در صفوف این سازمان، امکانی را برای فعالین کمونبستی که بدهی به گرایش ناسیونالیستی و شخصیتهای اصلی آن مانند علیزاده ندارند، باز کرده است تا تقابل مستقیم با ناسیونالیسم کرد را پیش ببرند. در مقابله با راست روی افراطی کومله، این پدیده ای امیدوار کننده است.

به نوشته ها، اظهار نظرهای این طیف که نگاه میکنید صراحت و جسارت بسیار بیشتری را میبینید. جسارت و صراحتی که ناشی از روشن بینی سیاسی آنها است. در مقایسه با نقدهای روشن این طیف، نقدهای "تئوریک" و بی خاصیت، عدم صراحت و محافظه کاری شخصیتهای اصلی حزب کمونیست ایران تاسف آور و اعجاب انگیز است.

بهرحال مسئله این است که جدالی علیه ناسیونالیسم کرد در درون حزب کمونیست ایران شروع شده است. سنت کومله در مبارزه سیاسی همیشه به جای بحث سیاسی و استدلال، به جای اعلام اختلاف سیاسی در مراجع و مجامع رسمی، بحث در محافل "خودی"، "یارگیری" های محفلی، دامن زدن به عرق سازمانی، راه انداختن یک فالانژیسم سازمانی قوی به نام "دفاع" از کومه له و شهدای آن و شهید پروری، هتک حرمت، پرونده سازی و اتهام زدن به مخالفین است. امروز دامن زدن به عرق ملی و"کردایتی"

هم به این سنت اضافه شده است. به همین دلیل باید کمک کرد این جدال هرچه سیاسی تر، روشن تر و شفاف تر و هرچه متمدنانه تر پیش برود. هرچند عدم جسارت، ناتوانی سیاسی راس جناح چپ و شاید نقاط اشتراک بالای دو جناح، جای امیدواری کمی برای پیشبرد سیاسی و متمدنانه اختلافات و تعیین تکلیف نهایی این اختلاف میگذارد.

کمونیت: شما از هژمونی گرایش ناسیونالیسم کرد در کومله حرف زدید. زمینه این دست بالا پیدا کردن چیست؟

آثر مدرسی: همانطور که قبلا هم گفتم انتخاب سیاسی میان چپ و ناسیونالیسم کرد مدتها پیش در کومله صورت گرفته بود. مهم نیست علیزاده و رهبری کومله آنرا انکار میکردند اما رهبری کومله و شخص علیزاده مدتها است این انتخاب را کرده اند.

اما متحقق کردن آن و پیوستن کامل کومله به این کمپ و اعلام رسمی آن و قطعی کردن آن آسان نبود. راه رهبری کومله و علیزاده با موانع زیادی روبرو بوده و هستند. منجمله اینکه ناسیونالیسم کرد در چنین موقعیتی نبود، بخشا شرایط برای قطع رابطه کامل با چپ آماده نبود. رهبری کومله و علیزاده نمیتوانستند مانند مهدی یک شبه بند ناف خود را از گذشته کمونیستی خود و سازمان آن قطع کنند، نمیتوانستند یک شبه تابلوی حزب کمونیست ایران را پائین بکشند. نمیتوانستند هم صاحب تمام افتخارات این حزب و سازمان کردستان آن باشند و هم مانند مهدی بر این تاریخ تف کنند و خود را از آن میرا کنند و به راست ترین بخش ناسیونالیسم کرد بپیوندند. مهمتر از همه هنوز این تغییر ریل برای خود این رهبری و شخص علیزاده آخرین امکان بقا نبود. سرنوشت امروز علیزاده و گرایش اش، و چرخش به راست به این درجه، امری اجتناب ناپذیر نبود. میتوانست قابل اجتناب باشد.

مولفه های متعددی در دست بالا پیدا کردن و بالاخره هژمونی امروز ناسیونالیسم کرد در کومله نقش داشته و دارند.

یکی از تبعات اوضاع بحرانی منطقه و تبدیل آن به حیات خلوط قدرتهای بین المللی برای حل و فصل معضلات خود، سربلند کردن و ایجاد انواع نیروهای قومی و مذهبی و دامن زدن به و حتی ایجاد هویتهای قومی و مذهبی بود. انواع قومیت و شاخه مذهبی را از دوره بربریت از گور بیرون کشیدند و مردم را به یکی از آنها منتسب کردند و نیروی مسلح "نماینده" آنرا هم درست کردند. تا قبل از این نه مردم منطقه خود را با این هویتهای کاذب میشناختند و نه انواع نیرو و باند مسلح به نام نماینده شعبه هزارم از شاخه صدم فلان مذهب بعنوان "نماینده" این مردم کشتار و مذاکره میکرد.

در دل این وضعیت، مسئله کرد، بعنوان یکی از مسائل یا معضلاتی که تاریخا حل نشده بود، دوباره سر باز کرد. سناریوی به قدرت رسیدن احزاب ناسیونالیست کرد در عراق، زیر سایه به خاک و خون کشیدن عراق و به کمک امریکا، امیدی را در میان نیروهای کرد در هر چهار کشور بوجود آورد. این وضعیت برای ناسیونالیسم کرد، که سنتا و تاریخا در شکاف میان قدرتهای منطقه زندگی و امروز به فردا میکند، امکانی را باز کرد. امکان و شانس استفاده از این شکافها و کشمکشها و گرفتن امتیاز! در ایران احزاب اصلی کرد به کشمکش امریکا با جمهوری اسلامی امید بستند و آنرا تنها امکان امتیاز گرفتن از جمهوری اسلامی دیدند.

وجود و تداوم مسئله کرد، بعنوان یکی از معضلات حل نشده در منطقه، تجربه "موفق" به قدرت رسیدن "کردها" در عراق، استفاده امریکا از نیروهای کرد، آنها را به متحدین طبیعی امریکا در منطقه تبدیل کرد. احزاب ناسیونالیست کرد چه در ایران چه در ترکیه، عراق و سوریه از این موقعیت بیشترین استفاده را کردند. نقش احزاب کرد در مقاومت علیه داعش در سوریه و پدیده کوبانی اعتبار از دست رفته ناسیونالیسم کرد در کردستان عراق را به درجه زیادی جبران کرد. "کردها" دوباره "در بورس" رفتند!

این وضعیت و غیاب یک قدرت مطرح و در

صحنه کمونیستی قطعاً بر روی قوی شدن ناسیونالیسم در کومله و دست بالا پیدا کردن آن، در مقبولیت دوباره این جنبش بعنوان جنبشی که میتواند کومله را از بی افقی و انفعال بیرون بیاورد، موثر بوده است. اگر برای کومله دوره ای پیوستن به حزب کمونیست ایران راهی بود برای بیرون آمدن از بحران و بی افقی، امروز پیوستن به ناسیونالیسم کرد این امکان را باز میکند. بخصوص که در این مدت جنبش ما، کمونیسم کارگری، ضرباتی خورد و فشار بر ناسیونالیسم کرد برای مدتی کم شد.

مقابله با این فشار عظیم ناسیونالیسم کرد که به هیچ عنوان ناشی از موقعیت اجتماعی و قدرت اجتماعی آن نبود، و برعکس کاملا ناشی از پروژه ها و سناریوهای مخرب دول غربی بود، مقابله با ناسیونالیسم کردی که در منطقه بعنوان اهرم فشار امریکا عمل میکرد و سهم خواهی میکرد، نیازمند یک جنبش جدی اجتماعی، رادیکال و کمونیستی بود. در نتیجه حتی اگر ما، بعنوان کمونیسم کارگری، این ضربات را نخورده بودیم عقب زدن ناسیونالیسم کرد در قامت جدید آن نیازمند کاری عظیم بود. علیزاده و رهبری کومله ظرفیت سیاسی مقابله با این موج عظیم و حتی پیوستن به صف کمونیستهایی که به جنگ آن رفته بودند، را نداشتند و مصلحت را در تسلیم و پیوستن به این جنبش دیدند.

دیماه و تحولات پس از آن نیاز کومله به ظاهر چپ و دست نکشیدن کامل از این ظاهر و تابلوی حزب کمونیست ایران را بیشتر و بیشتر کرد. ائتلاف و همکاری با نیروهای چپ در کردستان تلاشی برای ایجاد این "بالانس" و این "حفظ ظاهر" بود. این اپورتونیزم علیزاده، تنها بر متن بی افقی سایر نیروهای چپ در کردستان، بی تاثیر بودن این چپ در کردستان، و نیاز مشترک همگی آنها به این نزدیکی و احساس قدرت ناشی از آن، ممکن بود.

بهر حال عروج ناسیونالیسم کرد مسئله ای محدود به ایران و تحولات اجتماعی آن و تغییر صبفندی و بالانس میان نیروهای سیاسی در ایران نبود. کل منطقه را قومی کردند و در این میان ناسیونالیسم کرد یکی از بازیگران جدی، نه الزاما موفق و پیروز، آن شد. به همین دلیل امروز علیزاده نیازی به "حفظ ظاهر" چپ هم ندارد و در جواب به" تهدید"ها و "فشار" ها و "انتخاب کنید"، مولفین چپ خود در کردستان به راحتی و علنا انتخاب خود، در پیوستن به جنبش ناسیونالیسم کرد، را اعلام میکند.

کمونیت: رهبری کومه له تاریخا نزدیکی و دفاع خود از جنبش ناسیونالیستی کرد و جریانات مختلف آن از حاکمان بر اقلیم کردستان تا احزاب و جریانات مختلف آنرا تحت نام دیپلماسی، حضور آنها در کردستان عراق و محدودیتهای آنها، سمتگری ملی و نیاز آنها به رابطه با این جریانات و…. توجیه کرده است. امروز دفاع رسمی از نفس این رابطه و نزدیکی و همکاری و قرار گرفتن آن در این کمپ، چه عواقبی برای مبارزات آزادیخواهانه و برای کمونیستها و حزب حکمتیست در ایران و خصوصا در کردستان دارد.

آثر مدرسی: به نظر من این اتفاق تأثیرات منفی زیادی بر فضای سیاسی در کردستان و حتی ایران خواهد داشت.

مهمترین تأثیر مخرب آن مشروعیت دادن به ناسیونالیسم کرد و قومگرگی به نام چپ، به نام کارگر از طرف سازمانی است که از اعتبار یک دهه مبارزه کمونیستی، که امروز علیه آن ایستاده، ارتزاق میکند.

کومله با سازمانی مانند راه کارگر فرق دارد. راه کارگر و سایر احزاب حاشیه ای با هیچ تحرک اجتماعی، با هیچ تقابل سیاسی اجتماعی تداعی نمیشود. اگر بخواهیم مقایسه ای بکنیم کومله با حزب توده قابل قیاس است و تأثیرات پیوستن آن به ناسیونالیسم کرد را باید با تأثیرات سیاستهای راست حزب توده بر جنبش کارگری مقایسه کرد. مهم نیست حزب توده از چه زمانی رسما به کمپ ارتجاع پیوست اما برای مدت زمان طولانی این حزب با اعتصاب کارگران نفت، با تشکلهای کارگری و …تداعی میشد. امروز هم مهم نیست

^[1]

حزب کمونیست ایران، کومله و ...

کومله در تقابلهای طبقاتی و صفیندی سیاسی کجا ایستاده است، مهم نیست تا چه حد به مبارزه اجتماعی و آزادیخواهانه و رادیکال در کردستان بیربط شده است، مهم نیست نسل جوان طبقه کارگر و کمونیست در کردستان آنرا ظرفی برای مبارزه سیاسی و اجتماعی خود نمیبینند، مهم این است هنوز در اذهان جامعه کومله با مقاومت علیه تعرض نظامی جمهوری اسلامی، با تاریخ جنبش ما، جنبش کمونیستی، با مبارزه برای آزادی و سوسیالیسم، با نمایندگی برابری زن، بعنوان سمبل مقابله با بورژوازی کرد در همه ابعاد سیاسی، اجتماعی، فرهنگی و نظامی، با شکست سیاسی-نظامی دادن حزب ناسیونالیست کرد و سرچا نشانیدن آن و ... تداعی میشود.

تا جائیکه به طبقه کارگر، کارگران پیشرو و کمونیستها برمیگردد مسئله متفاوت است. این بخش قطعا در مقابل این کومله جدید، کومله ناسیونالیست، می ایستند و تا بحال هم ایستاده است. افت اتوریته کومله در میان طبقه کارگر در کردستان که کمونیسم در آن اعتبار و اتوریته ویژه ای دارد، مدتهاست شروع شده است. روی برگرداندن از کومله در چند سال گذشته در میان طبقه کارگر، فعالین آزادیخواه و چپ در جنبش دفاع از حق زن، در فعالین اجتماعی و سیاسی در کردستان مدتهاست شروع شده و از منظر این بخش از جامعه کومله مدتهاست تعلق به این طیف و مبارزه آن ندارد.

کمونیسم اجتماعی، رادیکال، ماگزیمالیست، ضد مذهب و قومیت در کردستان مدتهاست دیگر با کومله تداعی نمیشود. این مانع جدی در برابر رهبری کومله برای دگرذیسی سریع و تبدیل به جریانی مانند مهتدی است.

کمونیست: آینده حزب کمونیست ایران و کومله را چگونه میندیشد؟

آذر مدرسی: یک مسئله روشن است آنهم اینک که هیچ یک از جناح ها حاضر نیستند دست از حزب کمونیست ایران بکشند. حفظ سنگر، تابلو و نام حزب کمونیست ایران برای جناح چپ تنها محمل ادامه حیات، تنها سرپناهی است که میتوانند زیر آن زندگی کنند و با بقیه چپ حشر و نشر داشته باشند و در تبلیغات و دنیای ذهنی خود "الترناتیو سوسیالیستی" تشکیل بدهند.

برای جناح ناسیونالیست هم تابلویی است برای "حفظ ظاهر" چپ و اعمال اتوریته در میان دوستان و موافقین چپ خود در کردستان و ایران، برای ابراز قدرت و قبولاندن خود بعنوان برادر بزرگتر و "قوی" در نشست با احزاب اصلی و راست ناسیونالیست کرد، و بالاخره برای روز "مبادا" که اگر ورق برگشت و ناسیونالیسم کرد بی اعتبار شد، سنگر عقب نشینی داشته باشند، است! در این میان آنچه که قرار است قربانی شود، اعتبار و تاریخ گرایش کمونیستی در حزب کمونیست ایران است!

علیزاده پتانسیل قوی چپ و کمونیستی در کردستان و ایران، را می شناسند و سرنوشت عبدالله مهتدی را هم دیده است. به همین دلیل حاضر نیست به این سادگی از تابلوی حزب کمونیست ایران دست بکشد. اینکه گویا جناح علیزاده خواهان تعطیل کردن حزب است واقعی نیست. علیزاده به نام و تابلوی حزب کمونیست احتیاج دارد.

جدال امروز بر سر بدست گرفتن رهبری این حزب است. جناح ناسیونالیستها، به رهبری علیزاده، برای یکدست کردن رهبری حزب به نفع خود و خلع ید از جناح مقابل، جناح چپ به رهبری صلاح مازوجی، خیز برداشته است.

اگر جدال سیاسی به شکلی که تا امروز پیش رفته، پیش برود امید زیادی به پیروزی جناح چپ نیست. هیچ نیرویی راست یا چپ نمیتواند با جدال بر سر حاشیه ها، با به بیراهه زدن و بدون یک پلاتفرم سیاسی روشن در یک جدال سیاسی به پیروزی برسد. تفاوت جناح چپ و راست در حزب کمونیست ایران همین است. جناح علیزاده در کنگره هفده کومله و پلنوم پس از این کنگره

پلاتفرم خود را اعلام کرده است اما جناح چپ هنوز پلاتفرمی روشن در مورد امروز و آینده حزب کمونیست ایران، در مورد سازمان کردستان آن، در مورد رابطه این سازمان با احزاب ناسیونالیست و ... ارائه نداده است. جونیوریسم و عدم جسارت راس جناح چپ، نا امید کننده است. بطور واقعی صف مخالفین جدی و محکم ناسیونالیسم کرد در کومله، در راس حزب کمونیست ایران نماینده ای ندارد. در نتیجه تا جائیکه به کسب کرسی های تشکیلاتی برمیگردد چپ موقعیت مناسبی ندارد. اما آینده سیاسی کومله و حزب کمونیست ایران به این سادگی و با تصرف پستهای تشکیلاتی رقم نمیکورد.

مانع اصلی در مقابل ناسیونالیسم کومله و علیزاده مولفه های اجتماعی و بیرونی است. مانع اصلی وجود کمونیسمی رادیکال و اجتماعی در آن جامعه است که با تاریخ مبارزه مردم در کردستان عجین شده است. همین کمونیسم و رادیکالیسم نهادینه شده در کردستان و بویژه در طبقه کارگر آن جریانی فاشیستی مانند مهتدی را وادار میکند کماکان دم از سوسیالیسم، از آزادیخواهی و برابری بزند و مدعی آن شود.

ما حزب حکمتیست (خط رسمی) بخش متحزب این جنبش و این واقعیت اجتماعی هستیم و تا امروز هم توانسته ایم این فشار سیاسی-اجتماعی را روی کومله نگاه داریم. این آن واقعیت و نقطه اتکایی است که فعالین چپ و کمونیست در صفوف حزب کمونیست ایران باید به آن متکی شوند.

کمونیست: سیاست حزب حکمتیست (خط رسمی) در قبال حزب کمونیست ایران و کومله چه خواهد بود؟ آیا ما شاهد تغییری در این سیاست خواهیم بود؟

آذر مدرسی: سیاست رسمی ما در قبال حزب کمونیست ایران تغییری نخواهد کرد. ما کماکان تقابل با ناسیونالیسم کرد، چپ و راست آن، را یکی از مهمترین جدالهای سیاسی در کردستان میدانیم. ما مدتها قبل اعلام کردیم کومله به ناسیونالیسم کرد پیوسته و جناح چپ آن است. بر همین مبنا سیاست خود را در قبال این سازمان بعنوان یکی از احزاب ناسیونالیست روشن کردیم، در مقابل سیاستهای راست و دگرذیسی آن ایستادیم. سیاست ما برخلاف چپ هایی که از سر بی افقی خود به دنبال کومله علیزاده دوپندند، نقد روشن و بی تخفیف به این گرایش در کومله بوده. ما هر مقاومتی در درون حزب کمونیست ایران در برابر این ناسیونالیسم را تقویت میکنیم اما همزمان محدودیتهای این مقاومت، ناتوانی هایی آن، نقاط اشتراک هر دو بخش در تقابل و یا فاصله از کمونیسم و ... را نشان میدهم.

سرنوشت و چپ یا راست شدن حزب کمونیست ایران و کومله برای ما همیشه مسئله جدی و مهمی بوده است و بدقت آن را دنبال کرده ایم. طبعاً ما همواره تلاش کرده ایم و امیدوار بودیم که کومله و حزب کمونیست ایران، کمونیست، چپ و کارگری، می مانندند.

بهرحال شاخص ما در برخورد به حزب کمونیست ایران و کومله، تقویت کمونیسم و صف کمونیستی در کردستان است. مستقل از اینکه این حزب چه آینده ای داشته باشد ما قطعا در راس کمونیستها در کردستان در مقابل تعرض راست، از احزاب دمکرات تا باند مهتدی، به چپ و کمونیسم و آرمان آزادیخواهی در جامعه، به بهانه اختلافات درون حزب کمونیست، میایستیم.

حیات، کار و استثمار

حیات پایه‌ای ترین حق انسان است. جسم و روح افراد از هر نوع تعرض مصون است.

استثمار انسان ممنوع است. کار مزدی، که اساس استثمار انسان در دنیای امروز است، و همچنین هر نوع انقیاد، بردگی و بیگاری در هر پوشش و با هر توجیهی ممنوع است.

کار فعالیت آزاد و خلاق انسان است. هر کس حق دارد خلاقیت‌های فکری و عملی خود را گسترش داده و بکار اندازد.

هر کس مستقل از نقش او در تولید میتواند از نعمات مادی و معنوی موجود در جامعه برخوردار گردد. همه انسانها در برخورداری از نعمات مادی و معنوی موجود در جامعه دارای حق برابر هستند.

همه انسانها حق فراغت، تفریح، آسایش و امنیت دارند. هر کس حق دارد از مسکن مناسب و از ضروریات زندگی متعارف در جامعه امروزی برخوردار باشد.

از بیانه حقوق جهانشمول انسان - مصوب حزب حکمتیست هیچ قانون، سیاست و مقرراتی در جامعه نمیتواند حقوق و بندهای این بیانیه را نقض کند. هیچ فرد یا بخشی از جامعه را از هیچ یک از حقوق این سند نمیتوان محروم کرد یا مورد تبعیض قرار داد. دولت و ارگانهای اداره جامعه موظف به تضمین تحقق این حقوق و بندهای این بیانیه هستند. حزب حکمتیست اعلام میکند که مواد حقوق جهانشمول انسان را حقوق تخطی ناپذیر مردم میداند و با تصرف قدرت سیاسی و اعلام جمهوری سوسیالیستی همه این حقوق را بعنوان مبنای قوانین و سیاست‌های جامعه اعلام میکند.

حکمتیست هفتگی: به سردبیری فواد عبداللہی دوشنبه ها منتشر میشود

fuaduk@gmail.com

کمونیست: به سردبیری خالد حاج ممدی ماهانه منتشر میشود

Khaled.hajim@gmail.com

نشریه نینا: نشریه دفتر کردستان مزب، به سردبیری ممد فتاحی منتشر میشود

m.fatahi@gmail.com

از سایت های زیر دیدن کنید

www.hekmatist.com

www.hekmat.public-archive.net

www.koorosh-modaresi.com

www.pishvand.com

www.marxhekmatistsociety.com

۴ ژوئن ۲۰۱۹

افق های نازل در ...

ایران آستانن تحولات مهم اجتماعی و سیاسی است. این تحولات میتواند چه بسا به یک طوفان سیاسی توام با سقوط جمهوری اسلامی منتهی گردد. چگونگی این تحول و سرنوشت آن به مبارزه موجود اقتصادی طبقه کارگر گره خورده است. دو انقلاب قبلی، انقلاب مشروطیت و انقلاب بهمن، از مبارزات اقتصادی کارگران مایه گرفتند و بر انکار بعدی این مبارزات منتهی گردیدند؛ تحول بعدی حرف آخر را همین امروز میطلبد. مبارزه اقتصادی طبقه کارگر سوال امروز است، و کشمکش های حاد و تعیین کننده پیشی گرفته اند. بحران و بیکاری و فلاکت عرصه اقتصادی را به عرصه اصلی تحولات تبدیل ساخته است، مهمتر اینکه مبارزات گسترده کارگری در این زمینه پاسخها و نه وعده ها را به مصاف یکدیگر برده است. تنش و کش و قوس جریانات اصلی سیاسی از چپ تا راست برای انطباق با مبارزات اقتصادی طبقه تماشایی است؛ سنگ روی سنگ بند نیست. برنامه و تبلیغات و پلانفرم ها در حال دگرگونی است. کمونیستها به معنای اجتماعی و فراتر از احزاب معین نه در موقعیت تعیین روندها بلکه خود موضوع تغییر هستند. مبارزات اقتصادی طبقه کارگر در پرشورترین و مساعدترین موقعیت خود در انتظار کمونیست ها و راه حلهای کمونیستی در جا میزند. کدام کمونیستها و با کدام فعالیت؟ نتیجه اعتراضات جاری و آینده این مبارزات در پاسخ این سوال نهفته است.

از گرسنگان تا شورشیان

مبارزه اقتصادی طبقه کارگر از مباحث و مشغله های مهم کشمکشهای اجتماعی و سیاسی جامعه ایران است. صرف عطف توجه به این پدیده بنظر من نشانه بلوغ سیاسی جامعه است، نشانه غلبه واقعیت و حقایق ساده در مباحث و کند و کاش های نیروهای دخیل در تحولات بزرگ اجتماعی این جامعه است. بنظر من اهمیت این مسئله به مراتب مهمتر از پدیده تحولات فکری مشروطیت و تحولات مربوط به مدنیت و تولد دموکراسی در ایران است. بالاخره، یک زمانی می بایست نوبت زبان فارسی و سرزمین ایران هم برسد، یک اعصاب کارگری بتواند انبوه زباله های فکری حاشیه آنرا کنار بزند و با همه وزن و قامت شایسته خود ابراز وجود کند. این یک تحول بزرگ و اجتناب ناپذیر، بسیار فراتر از یک پروبلماتیک نخ نمای دنیای جریانات چپ در باب اهمیت و تقدم مبارزه اقتصادی یا سیاسی است، یک تحول غول آسا و در نیمه راه است، باید آنرا شناخت، شناساند، قدر گذاشت و تقویت کرد. جامعه ایران باید یاد بگیرد، باید در الگوها و برداشت های خود در مفهوم عدالت، مبارزه جویی، در مولفه نقد خویش از وضع موجود، قهرمانان، رهبران و ابزارهای تحول شخم زده شود. در اولین قدم باید این عرصه را از بیرقهای بشدت گمراه کننده و نفرت انگیز (در بهترین حالت دوستی های خاله خرسه) از نوع "محرومان" و "مظلومان" پاک نمود؛ رهبران آن را از ستایشهای قلابی "شورشیان نان" معاف کرد؛ تشکل و سازماندهی کارگران را در دسترس قرار داد، این مبارزات و مکانیسم و سرنوشت آنها را همانطور که هست و باید باشد در کف فابریکها و محلات کارگری؛ با افت و خیزها، اشتباهات و دستاوردهایش تقویت کرد و به جلو برد.

مبارزه اقتصادی - لزوم باز تعریف صورت مسئله

ایجاد و تضمین صف متحد کارگری در مبارزه علیه سرمایه صورت مساله مبارزه اقتصادی طبقه کارگر را تشکیل میدهد. کشمکش طبقاتی یک کشمکش چند وجهی و دائمی؛ اما در نهایت

یک پدیده مادی است. معرفت و آگاهی برای طبقه کارگر یک ضرورت انکار ناپذیر است. اما جنگ را در عمل جز با ابزارهای مادی نمیتوان پیش برد. مارکسیسم نه فقط علم شناخت مکانیسم های کارکرد جامعه کاپیتالیستی بلکه مهمتر از آن علم شناخت مبارزه طبقاتی و مهمتر از هر چیز مبانی پیروزی پرولتاریا است. این پیروزی را باید بر متن داده های موجود قدم یه قدم، با تدارک یک انقلاب و شکل دهی یک حکومت کارگری ساخت و به سرانجام رساند. مارکس جزئیات هیبت و ظرفیتهای نکتب سرمایه را روشن ساخت و مبشر کمونیزمی شد که طبقه کارگر زیر یوغ سرمایه کمر راست خواهد کرد، و در هر قدم از مبارزه امروز شکوه فردا را نیز با خود یدک میکشد. مبارزه اقتصادی جوهره ذات خوش بینانه، بخشی و از ملزومات نقشه راه کمونیستها برای طبقه کارگر و کل جامعه است.

سرمایه ظلم و نابرابری را به حد اعلا و فراتر از تمام تاریخ طبقاتی رسانده است. سرمایه در عین حال گورکنان خود را در بهترین و مناسب ترین موقعیت کنار هم قرار داده است. کدام کارگر و عضو خانواده کارگری است که با گوشت و پوست خود استنثار وحشیانه سرمایه را بر خود و هم طبقه ای های خود تشخیص ندهد؟ کدام کودک دبستانی است که تمرکز کارگران و تسلط کارگران بر شریانهای اصلی جامعه را نبیند و نداند اگر کارگران متحد شوند، این بساط دو روز دوام نخواهد داشت؟ نه فقط این، بلکه بعلاوه، کارکرد طبیعی سرمایه، منطق سود و انباشت و بازتولید سرمایه مستلزم تعرض دائمی به میشت طبقه کارگر است. کارمزدی کارگر را در لبه پرتگاه نیستی قرار میدهد، او را به تنهایی و فردگرایی سوق میدهد و در عین حال هر روز با تعرض به پایه ای ترین رگه های حیات به شلاق میکشد که متحد شوند و مبارزه کنند. مبارزه اقتصادی لولا و تخته پرش میان فردگرایی و اتحاد میان صفوف کارگران است.

در کنکاش کارمزدی است ترس و تنهایی، فردگرایی، پناه بردن به راه حل های فردی و کوتاه مدت در مسیر یک اعصاب معنای واقعی خود را پیدا میکند. شغل و دستمزد سرمنشا نه فقط نان شب، سرپناه، سلامتی و درمان کل خانواده؛ نه فقط سر نخ تحصیل کودکان، دلخوشی های امروز و امید فرداهای در راه؛ بلکه همه سرمایه دوستی و علقه و احترام و حرمت فردی و اجتماعی است. اخراج و بیکاری آن "رنگ بالاتر از سیاهی" است که پیدا کردن کسی که استنثار کند به یک حسرت کشنده تبدیل میگردد. در این چهارچوب شرکت در یک اعصاب تا چه برسد به رهبری و سازماندهی یک اعصاب صد البته مستلزم شجاعت است؛ شرکت در یک اعصاب و سنگ کارگر دیگر را بر سینه کوبیدن صد البته نشانه درجه بالا از خود گذشتگی میباشد؛ اما در مقابل همه برایی مبارزه اقتصادی در زدودن جنبه های اخلاقی و فردی کارگران و همراهی آنها با اعتراضات و حق طلبی هم طبقه ای های خود است. در حکمت مبارزه اقتصادی ترس و فردگرایی ریشه در پدیده های مادی دارند؛ در منطق مبارزه اقتصادی مناسبات حاکم سرمایه ترس و تنهایی را به اصل جامعه تبدیل، دانما تولید و بازتولید میکند؛ و در حکمت مبارزه اقتصادی اتحاد کارگری نیز از پایه های مادی برخوردار میشود. همه صلابت مبارزه اقتصادی در معنای عملی و در زندگی روزمره است، اینجا اتحادیه چتر دهها پیوند و فعالیت مشترک است که بنوبه خود تصمیمات اتحادیه برای یک اعتراض را با خوش بینی گره میزند.

مبارزه اقتصادی همبستگی و تشخیص منافع طبقه بر منافع فردی را در عمل به تک تک کارگران "نمیاموزد"، بلکه در زندگی کارگر عجین میسازد، از زوایای پنهان زندگی طبقاتی به جلوی صحنه میراند. هر اعصاب در طول زمان به دشمنی بزرگتر علیه همبستگی کارگری تبدیل میگردد، گرسنگی و پول مهمترین ابزار کارفرما تنها با مشارکت جمعی و خالصانه جمع کارگران قابل جبران است و این جز با اولین

بارقه های تفکر و روشهای سوسیالیستی ممکن نیست... صندوقهای تعاونی، صندوقهای همبستگی، جمع های همیاری کارگری در محلات، فعالیتهای از نوع "کارگران نمیگذارند کسی تنها بماند" ، فعالیتهایی در تحکیم غیرت و همت و گذشت کارگری، فعالیتهایی از نوع تقدس اتحادیه کارگری، فعالیتهایی از نوع "کمونیستهایی که مشکلاتی را حل کردند" از کمترین زمینه ها و شخصیتها در میان کارگران برخوردارند. مبارزات اقتصادی مبنای بسیج بیشترین طیف کارگران، مستلزم فعالیت مستقیم آگاه ترین و از خود گذشته ترین رهبران است، فعالین محبوبی که تخم "حتی با اختلاف سیاسی، ما کارگران از سرنوشت مشترک برخورداریم، و ما میتوانیم منافع مشترکمان را پاس بداریم و متحد باشیم " بپاشند و در عمل حفظ نمایند. این کار کمونیستها است، باید باشد (و به هر درجه) غایب است.

مبارزه اقتصادی – سابقه و سایه سنگین تاریخی

طبقه کارگر ایران فاقد مکانیسم ها و سنت های اتحاد پایه ای کارگری است. جز در موارد محدود کمتر نشانی از مبارزات اقتصادی با مضمون و چشم انداز طبقاتی را در سابقه طبقه سراغ گرفت. چنین حکمی، از همان نگاه اول، در کشوری با احزاب کمونیستی و اعتصابات کارگری در سابقه ۱۱۰ ساله خود غیر قابل هضم بنظر خواهد رسید. در تاریخ مبارزه طبقاتی کارگری در ایران سه دوره مهم قابل تشخیص است که دو انقلاب و یک تعویض حکومت را در پی داشته اند و با اعتصابات بزرگ و به کرسی نشاندن قانون کار همراه بوده و به این معنی بنا به تعبیر رایج با مبارزات اقتصادی و سیاسی طبقه مشخص میگردند.

اول: تحولات حول مشروطیت

حزب سوسیال دمکرات ایران در سال ۱۹۰۵و در بهبوه انقلاب مشروطیت در برنامه خود خواهان آزادی تشکیل سندیکا و آزادی حق اعصاب گردید. همین خواستها در برنامه در برنامه جریانهای قوی سیاسی معاصر مورد تاکید قرار گرفته است. جنگلی ها در شمال ایران فراتر رفته مطالبات بیمه بیکاری، روز کار هشت ساعته و ممنوعیت کار کودکان را در مراننامه خود گنجاندند. سازمان همت – سوسیال دمکراتهای مسلمان، بر حق کارگران در اعتصابات سیاسی و اقتصادی تاکید گذاشت. سابقه اعتصابات سازمان یافته به رهبری سندیکاها و احزاب کمونیستی به سال ۱۹۰۶ در چاپخانه های تهران میرسد. یک سال بعد، اعصاب سراسری تلگرافچی ها به افزایش حقوق و تضمین آزادی دستگیرشدگان منتهی شد. سالهای ۱۹۰۵ در شکوفای آشکار سازمانهای کارگری و اعتصابات اقتصادی کارگری با تاثیر یکی بر دیگری فضای سیاسی را دگرگون میکند، در همین سال تحصن طولانی مدت کارگران برای اصلاح قانون کار در مقابل مجلس صورت گرفت. این دوره بخصوص با ابتکار حزب عدالت و تحت تاثیر افکار سلطان زاده انواع اشکال اتحاد کارگری و اعمال قدرت اتحاد کارگران به اجرا گذاشته شد. تعاونی های کارگری و اتحادیه های دخالتگر در زندگی توده های کارگران شکل گرفت. پس از مدت کوتاهی کل جنبش و تحركات و سازمانهای کارگری خود را در جنبش مشروطیت منحل کردند. کارگران و اساسا کارگران متشکل در اتحادیه ها در شمال و آذربایجان خمیرمایه لشکر آزدیخواهان از جمله جنبش خیابانی در آزادی تهران را تشکیل دادند. طبقه کارگر روح سرکش ولتر و روسو در انقلاب مشروطیت و نجات ایران از حشرات ترکمون اسلامی شد، اما مجال نیافت در قامت طبقه ای برای خود، چیز قابل توجهی از مطالبات و دستاوردهای خویش را تثبیت نماید. طبقه کارگر به سرعت در گرد و غبار رویدادها رنگ باخت.

دوم: تحولات سالهای ۱۹۱۵ و حکومت رضاشاه

پایان مشروطیت و حکومت رضا شاه درخشان ترین دوره جنبش کارگری از هر لحاظ است. اساسا به ابتکار حزب کمونیست (حزب توده) کادرهای برجسته کمونیستی و اعجوبه های سازماندهی کارگری از دل توحش تمام عیار بورژوازی پهلوی-اسلامی و چرک و خون سوادهای بورژوا - امپریالیستی اتحادیه های هزاران نفره و شورای مرکزی اتحادیه ها سر بر آوردند.

اعتصابات کارگری در نوک کوه یخ مجموعه عظیمی از فعالیت، خصوصیات و کاردانی که زمانی با "توده ای - کمونیست" و در شخصیت امثال یوسف افتخاری شناخته میشد، محل نجات نسل و تبار کارگری جامعه از زاغه ها و بیغوله ها و لولیدن در اعماق فقر گشتند، با تحمیل مطالبات کارگری قرارداد کنسرسیوم نفت بریتانیای کبیر و دولت مرکزی را بی اعتبار نموده، و در زمین سیاسی داخلی با مهار زدن قزاق عنتر، نظم بورژوازیی را به سنگرهای دفاعی اطوارهای پارلمانتیستی عقب راندد. انسجام و وحدت کارگران نفت به همآوردی کمتر از ناوگان اعزامی ملکه رضایت نداد، و در دریای خفت و خواری مادرزاد طبقه بورژوا، روح ملی ایران را از پیسی نجات داد.

این جنبش شکست خورد، در زمین سیاسی شکست خورد. در زندانها پشت آنرا به خاک مالیدند اما قبل از آن، همه شکوه خود را در زمین اقتصادی (به تعبیر مارکس و نه به تعبیر آسمان ریسمان ولنگارانه رایج چپ در خواندن مبارزه اقتصادی به "مبارزه برای یک قران و دوزار")، در پشت کردن به مبارزات کارگری "چون رضا شاه بورژوازی ملی است"، از کف داده بود.

سوم: تحولات انقلاب ۵۷

تحولات سیاسی سال ۵۷ در عرض مدت کوتاهی از طبقه کارگر یک غول ساخت تا سپس امکان یابد پشت او را هر چه محکم تر بر زمین بکوبد. این غول قدرتمندترین دستگاه حکومتی دوران را متلاشی کرد، اما خود هیچ وقت از نضج و انسجام برخوردار نشد. طبقه ای سرکش، همواره اعتراض در دم و بازدم، تاریخی مملو از اعصاب، سنگ زیر بنای یک اقتصاد پربار در سرپا ماندن یک جامعه با افزایش جمعیت چهل تا ۹۰ میلیونی ، سرمنشا ناآرامی و چاره جویی در یک جامعه پرتنش نمیتواند از پرونده قانون کار (آنطور که در ویترن عمارت بهارستان برا ی مقابله با روز میدای شورش غیر قابل کنترلش نگهداری میشود) و از مناسبات کار موجود (انگونه که واقعا و عملا زورش میرسد) برخوردار گردد. صورت مسئله مبارزات اقتصادی دیروز و امروز به همان اندازه حیاتی به قوت خود باقی است.

مبارزه اقتصادی - حکومت و احزاب و جریانات بورژوایی

زندگی و اعتراض طبقه کارگر همواره بر بستری از دشواریها در جریان است. دستگاه سرکوب تنها یکی از این عوامل است. دشمنی جریانات مذهبی و ملی دست کمی از عامل سرکوب ندارد. بعضی دیگر خاک بر چشم کارگران پاشیده و با ابراز همدردی با آلام امروز متحد شدن طبقه را غیر ضروری و ناممکن جلوه میدهند. این بخصوص در مورد دستمزدهای عقب افتاده در ایران صدق میکند. تعداد جریانات ضد رژیمی با وعده های سیاسی پوچ از صفوف ضربه پذیر امروز طبقه کارگر کیسه طمع دوخته اند از شمار خارج است. در غیاب کمونیستها جریانات بورژوایی بخصوص از جنس ملی و مذهبی جای تکیه گاه هایی که مبارزه اقتصادی باید و

کارگران جهان متحد شوید

افق های نازل در ...

می‌تواند برای زندگی کارگر تامین کند را با شبکه های مذهبی و یا با اتکا به ارتباط های ملی پر میکنند. شبکه مساجد در حمایت از "ما مسلمانان" ، کمک مالی به زنان بیوه و کودکان یتیم، و از آن بدتر دستجات "کارگران مسلمان نفت"، و یا "کارگران شوشتری در اهواز" نمونه آشکار از این دست میباشند. شورا‌های اسلامی بخت خود را به ارگانه‌های اقتصادی کارگری از جمله تعاونی مصرف گره زد.

الاکلنگ "اقتصادی یا سیاسی"

در مرور مولفه های اصلی مبارزات اقتصادی طبقه کارگر در ایران بسیار مهم است که این مساله را از قالب یک پروبلماتیک جریانات چپ و معضل جریانات مارکسیستی خارج کنیم. این یک پدیده اجتماعی است، چپ (اینجا بطور مشخص چپ در ایران) و مواضع آن نه نقطه شروع بلکه در حاشیه قرار میگیرد. صرف استدلال در باب اهمیت مبارزه اقتصادی ویا دلمشغولی به تقابل و رابطه فیما بین با مبارزه

سیاسی طبقه کارگر ایدا مساله تازه ای نیست. مارکس و انگلس مدت ده سال از فعالیت عملی خود در سازماندهی کمونیستی طبقه کارگر را صرف اتحادیه کمونیستها و مباحث حول مبارزه اقتصادی طبقه نمودند، لنین و رهبران جنبش های کارگری و کمونیستی معتبر در دویست سال اخیر رگه های بارز در کشش و کوشش در این عرصه شناخته میشوند. در متدولوژی مارکس و لنین مبارزه اقتصادی با هموار کردن راه انقلاب کارگری مشخص میشود. اهمیت مبارزه اقتصادی در به سرانجام رساندن بهبودها است و در عین حال طبقه کارگر از این مسیر به خود کارگران در عمل اثبات میکند که طبقه کارگر میتواند و میخواهد شانه زیر اداره طراز نوین جامعه بدهد.

در این چهارچوب است که صندوق همبستگی مالی در مقابله با اخراجها در یک کارخانه میتواند همه چیز، و تصویب بند مربوطه در قانون کار از بالا هیچ چیز باشد؛ اولی نقد و دومی نسیه و تازه نقطه شروع؛ اولی بسیج کننده و دومی چه بسا یک "دستاورد" سیاسی از نوع جغجغه های "رفرمیستی" دست حزب توده فراتر نرود.

" صنعت بزرگ، عده ای از مردم را که با یکدیگر آشنا نیستند، در یک نقطه گرد هم میآورد. رقابت، موجب جدایی منافعشان میشود ولی مسئله مزد، یعنی نفع مشترکشان در برابر صاحبان کارخانه، آنها را بر محور اندیشه مقاومت مشترک یعنی اتحاد، متفق میسازد. به این ترتیب اتحادیه، همواره دارای اهداف دوگانه میباشد. یکی برای آنکه رقابت را میان کارگران از بین ببرد تا بتواند قادر بیک رقابت عمومی در برابر سرمایه باشند. اولین منظور از مقاومت فقط حفظ دستمزدها بود و اتحادیه هایی که در آغاز ایزوله بودند، در گروههایی متشکل شدند، همانطور که سرمایه داران بنوبه خود، بعلت سیر نزولی اقتصادی، متحد شده بودند. حفظ اتحادیه در برابر سرمایه که همیشه متحد بوده، ضروری تر از حفظ دستمزد شد. این موضوع بقدری صادق است که اقتصاددانان انگلیسی دچار حیرت شده اند که چگونه کارگران بخش بزرگی از دستمزدهای خود را بخاطر اتحادیه هایی که - بنظر اقتصاددانها فقط بخاطر دستمزد بوجود آمده اند، فدا میکنند. در این مبارزه یعنی در این جنگ داخلی واقعی، تمام عناصر برای یک نبرد آینده متحد میشوند و خود را گسترش میدهند و وقتی به این مرحله برسیم، اتحادیه کارگری خصلت سیاسی را بخود میگیرد.(کارل مارکس، فقر فلسفه، ترجمه "انتشارات سوسیالیسم"، صفحه ۵۵)

مبارزات اقتصادی- کدام مبارزات، کدام زمینه ها؟

مبارزات اقتصادی طبقه کارگر در ایران در قالب اعتراض به دستمزدهای عقب افتاده یک واقعیت عینی است. از همین مجرا کم و بیش مطالبات دیگر نیز مورد کشمکش قرار گرفته است، تحرکات توده ای کارگری در سطوح مختلف از

تجمعات اعتراضی جلوی مدیریت تا اعتصابات چند هزار نفره و طولانی مدت بر سر دستمزدهای عقب افتاده یک دم قضا و دلمشغولی های سیاسی در ایران را تنها نگذاشته است. براحتی میتوان دید که این اعتراضات تنها فاکتور تنور گرم فضای سیاسی ایران و مهمترین بارومتر احزاب و جریانات در ربط و بیربطی آنها به تنش های جامعه ایران عمل کرده است. اعتراضات دستمزدهای عقب افتاده برای بخش اصلی جریانات درون و جریانات اپوزسیون خارج حکومت یک ذخیره نقیصت ماتریال توپخانه تبلیغاتی در چهارچوب ضد رژیم، رژیمی در چنبره "بحران (های تمام نشدنی) سرنگونی" بوده است. بررسی مبارزات جاری کارگری و مشخصا از زاویه پراکتیک کمونیستی در این زمینه، بدون توجه به فضا و قالب های سیاسی در بر گیرنده اعتراضات مربوطه ممکن نیست. بعنوان مثال با فرض بحران حکومتی و بحران اقتصادی؛ "بن بست لاعلاج بورژوازی و حکومت آن در ایران" قبل از هر چیز زیر پای مبارزات اقتصادی طبقه کارگر را خالی میکند؛ اتحاد کارگری و ملزومات عینی آن جای خود را به تظاهرات و خیابان و قطعنامه ها میدهد؛ و رهبری و دخالت در این حرکات چیزی بیشتر از انعکاس خبری آنها نمیتواند باشد.

ادامه نوشته بر دو فرض اساسی متکی است، ایران کشوری با سرسام تولید و با تحول پرشتاب در راه روبنای دولتی و اجتماعی کاپیتالیستی مشخص میشود. قدرت محرکه دستمزدهای معوقه از همین جا نشات میگیرد. در یک آنتاگونیسم تلخ از یک طرف دستمزد عقب افتاده در قالب یک طبقه کارگر سوپر ارزان قند در دل بخشهای مختلف بورژوازی آب میکند، و از طرف دیگر نقش اپوزسیون با ادا در آوردن برای عدالت و رفاه را بسیار ارزان در اختیار بخشهای دیگر قرار میدهد. آیا چندان آور نیست که اپوزسیون سلطنت طلب بازگشت دهه پنجاه را مدینه فاضله طبقه کارگر در بوق میکند؟

دستمزد عقب افتاده و اعتراضات مربوطه، (دستمزدهایی که میشود بالا کشید و اعتراضاتی که عمدتا به جایی نمیرسد) همه با هم و در تنیده، بستر مشترک تولید و شرایط کار و مبارزه طبقه کارگر در ایران را شکل میدهد. سوال اینست که کمونیست ها کدام نقش را در این تند پیچ حیات طبقه کارگر ایفا کردند؟ این سوال آیندگان نیست. سوال نسلی از طبقه کارگر است که دارد زیر این بار لعنت تلف میشود. رژیم، دولت، بورژوازی یا هر چه آنرا بنامیم، پاسخ روشن و فعال دارد، بخشهای مختلف اپوزسیون از سرنگونی طلب تا ترامپ و اصلاح طلبان پاسخی دارند، بعضی فعالانه با پخش اخبار سهم و دین بی تفاوتی خود را ادا مینمایند... در این میان، کمونیستهایی که برای کاهش مصائب و برای به قدرت رسیدن طبقه، همزمان، راه چاره میجویند؛ با کدام راه حل مشخص میشوند؟ پروبلماتیک "مبارزه اقتصادی و سیاسی" کدام گره را در این مسیر باز کرده و میکند؟ دشواریها و متحدان، قله ها و چاله های سر راه کدامند؟

در یک کلام، آنچه به نام جنبش و موج حرکات کارگری بر علیه دستمزدهای عقب افتاده شناخته میشود ، هر چقدر که نارضایتی بر حق کارگری را با خود حمل میکند، به همان اندازه فقدان یک فعالیت کمونیستی برای مبارزات اقتصادی طبقاتی کارگری را جار میزند. در غیاب یک طبقه آگاه و متحد با ریشه های استوار در مبارزه اقتصادی است که امروز گسترده ترین مبارزات کارگری قرن معاصر به دستاوردهای محدود میانجامد، یه "نارضایتی و ناآرامی" تقلیل می یابد، در تظاهرات خیابانی گرسنگان میان پرچمهای آلترناتیوهای بورژوایی نیرو و اعتبار خود را به تحلیل میبرد. بلاخره باید کارگران کمونیست راه حل و قلق بیرون آوردن اجتماعات اعتراضی موجود از سیکل معیوب "خصوصی یا دولتی" و "سرمایه تولیدی یا رانت خوار" را پیدا کند. اینکار بدوا مستلزم آنستکه صورت مساله را از زیر دست نیروها و سیاستی که فرق میان رژیم و حکومت سرمایه را خدشه میسازد بیرون آورد.

کارگران هم مثل بقیه مردم سیاسی هستند، حتی آنجا که آگاهانه از صف اعتراضی موجود کنار میکشند، دانما حامل باورهایی در راه بهبود و تعالی زندگی فردی و اجتماعی خویش میباشند. این باورها میتواند رویا و یا توهم باشد،

ساختگی و یا دروغین حتی سم، تحت تاثیر پروپاگاند، یا یک آرمان باشد. مبارزه اقتصادی به آن مکانیزم هایی تعلق دارد که برداشتهای سیاسی را با نیروی واقعی تغییر با هم گره میزند. قدرت عظیم بورژوازی در شکل دادن افکار حاکم ، و ریشه این قدرت در گرو گرفتن نان کارگر در سیستم کارمزدی است که به نوبه خود تفرقه میافریند، ناباوری و فردگرایی را تقویت میکند، صبر و آینده نگری را کور میسازد، به جهل و خرافه میدان میدهد. مبارزه اقتصادی به معنای ایجاد یک قطب و یک پدیده مادی در مقابل کار مزدی است. مبارزه اقتصادی یک سوگند، رای به یک قطعنامه، یا اعلام موجودیت یک اتحادیه نمیتواند باشد. همه مطلوبیت و گیرایی، اولین سنگ بنای مبارزه اقتصادی برای یک فعال کمونیست در همه گیر بودن کارگری و در مضمون اتحاد کارگری آن نهفته است. برای این اتحاد باید کار کرد، باید از انزوای فقر، از انزوای عاقبت طلبی فردی درآورد، باید عوامل تفرقه را شناخت و برای آن، با مشارکت و سازماندهی نیروی خود کارگران راه چاره داشت.

مبارزه اقتصادی و سرکوب

اعتراض و حق خواهی طبقه کارگر همواره با تخطئه و سرکوب بورژوازی حاکم روبرو شده است. موانع قانونی و سد سکندر اتحادیه های رفرمیست اروپایی، کشتارهای باند سیاهی آمریکا، از پنجه آهنین تاجر تا کشتارهای خیابانی جمهوری اسلامی پاسخ و سیاست رسمی بورژوازی بوده است. طبعاً و بنا به عقل سلیم نفس اعتراض کارگری از کورسوی شب چراغ چاپخانه های مخفی تا اژیتاسیون یک فعال کارگری روی یک چهارپایه باید بر هزار ارزیابی و تدبیر و راه "در رو" مبتنی گردد. اما مفهوم مبارزه اقتصادی هیچ ربطی به جنبه امنیتی اعتراض کارگری ندارد. این ساخته و پرداخته ناتوانی های فعالیت در میان کارگران است.

گویا مبارزه اقتصادی پوشش میدهد، مامورین را گول میزند، دست و پای سرکوبگران را میندود... گویا فریاد "ما گرسنه ایم" تعداد بیشتری از کارگران را جمع میکند... گویا قسم "ما با سیاست و دولت کاری نداریم" بسیج کننده تر است، متقاعد کننده تر است... گویا رمز موفقیت مبارزه اقتصادی در محدود کردن دامنه سیاسی آن است! آیا واقعا میتوان عدم پاسخ به فراخوان به کارگران را با ترس از سرکوب توضیح داد؟ بر عکس تحلیل دال بر عامل سرکوب، می بینیم که جمهوری در بروز سیاسی اعتراضات فضا را آزاد کرده است تا سوپاپ اطمینان فضای اعتراضی عمل کند. سالاهاست که بصورت دوفاکتو اعتصاب و تظاهرات کارگری مجاز و قابل تحمل به حساب میاید.

برای یک فعالیت کمونیستی مبارزه اقتصادی و سیاسی دو مرحله و دو مضمون مختلف را شامل نمیشود.

" طبیعتا هدف نهایی جنبش سیاسی طبقه کارگر، تصرف قدرت سیاسی است، و طبیعتا برای این منظور سازمانی از طبقه کارگر که دارای درجه ای از انکشاف قبلی بوده و در جریان خود مبارزات اقتصادی تشکیل شده و رشد یافته باشد، ضروری است.

اما از طرف دیگر، هر جنبشی که در آن طبقه کارگر بعنوان طبقه به مخالفت با طبقات حاکم برمخیزد و میکوشد آنها را بوسیله فشار از خارج تحت سلطه خود درآورد، جنبشی سیاسی است. مثلا، کوشش برای بچنگ آوردن کاهش زمان کار از سرمایه داران منفرد در یک کارگاه یا فقط در یکی از شاخه های صنایع بوسیله اعتصاب و نظایر آن، جنبشی صرفا اقتصادی است، در مقابل، جنبش به منظور بدست آوردن قانون هشت ساعت کار و نظایر آن، جنبشی سیاسی است، و با این ترتیب است که از همه جنبش های اقتصادی منفرد کارگران، در همه جا جنبشی سیاسی پدید می آید، یعنی جنبش طبقه بمنظور پیروز گرداندن منافع خویش در شکلی عمومی، و در شکلی که دارای نیروی الزام اجتماعی عام میباشد. اگر چه این جنبش ها به وجود یک سازمان قبلی نیاز دارند، معهذا بنوبه خود وسایل انکشاف چنین سازمانی میباشد.

در آنجائیکه هنوز طبقه کارگر به درجه کافی

کمونیست ۲۴۰

سازمانی دست نیافته تا بتواند علیه قهر دسته جمعی، یعنی اقتدار سیاسی طبقات حاکمه به مبارزه ای قاطع بپردازد، در هر حال باید با کار تهییجی پیاپی علیه شیوه برخورد سیاسی دشمنانه طبقات حاکمه نسبت به ما، این طبقه را به آن درجه سازمانی ارتقاء داد. در غیر اینصورت طبقه کارگر بصورت آلت دست طبقات حاکمه باقی خواهد ماند. (کارل مارکس، نامه به ف. بولت، فوریه ۱۸۷۱، ترجمه از انتشارات سوسیال)

مبارزه اقتصادی – یک چشم انداز

طبقه کارگر از صرف اعتصاب و اعتراض کم نیاورده است. خیزش دیمه و پس از آن در اعتصاب هفت تپه کل جامعه طبقه کارگر را در اغوش گرفت و آنرا جلو راند. امروز انتظار و امید اینکه با اتحاد و اعتصاب و مبارزه کارگری بتوان نقطه پایانی بر تالاب و سیاهی جاری گذاشت، در خود آگاهی جامعه جا گرفته است. قبل از هر چیز باید اینرا به حساب رهبران و کارگران و معلمان در اعتراضات و حق طلبی هایشان گذاشت. در مخاطره جنگ و ظرفیتهای سرکوب جمهوری اسلامی، در پیش بینی و هراس پیامدهای حمله آمریکا، در سایه سیاستهای ماجراجویانه (چشم دوختن به رژیم چنج امریکایی) از طرف بخش بزرگ اپوزسیون بورژوایی؛ عطف توجه جامعه به طبقه کارگر و مشخصا مبارزه اقتصادی این طبقه ایدا اتفاقی نیست. این یک فرصت ، فرصت طلایی یا چیزی از این نوع نیست، این راه چاره برای کشتی مشترکی است که کل جامعه از جمله کارگران و کمونیستها در آن محکومند که با دست خود نجات یابند. در اینراه نیازی به اکسیر و یا جادو و جنبل خاصی نیست، کافی است به تجربیات و درسهای تاریخی طبقه کارگر چه در ایران و چه در جهان مراجعه کرد:

همه مجراهای اعتراض قانونی را مالامال پر کنیم: باید بطور برنامه ریزی شده و خستگی ناپذیر ادارات و مراکز تولیدی را به هر بهانه زیر ضرب مطالبات حق طلبانه قرار داد. وعده ها را تا ته پیگیری کرد. به این معنا اجتماعات علیه دستمزدهای معوقه باید جای خود را به صف اعتراضی طلبکارانی بدهد که از این در به آن در، پاشنه در اراجیف دولتی و خصوصی، هر دو با هم، را از جا در میاورند. بازنشستگان فولاد سرمشق گویایی در این راه میباشدند. روال جاری اجتماعات علیه دستمزدهای معوقه باید بسرعت جای خود را به "شلوغی" های پر درد سری بدهد که کس و ناکس را گرد میاورد، تعداد "کنجکاوان" ده برابر جمعیت است، به این ترتیب همیشه و همه جا نیروی کمکی برای دست به یقه شدن با ماموران در دسترس خواهد بود. شاخص مهم برای ارزیابی پیشرفت در بی اعتباری هر چه بیشتر خانه کارگر و نکبت دکانهای "کارگران مظلوم در اعتراضات صنفی" است: نان و اجاره برای کارگر جان به لب رسیده؛ سیاسی و صنفی ندارد، دولت اگر از عهده بر نمیاید، باید زحمت کم کند!

طبقه کارگر در اجتماعات علیه دستمزدهای معوقه سهم خود را در عرصه مبارزات اقتصادی پرداخته است. هیچ کجای دنیا و هیچ کجای تاریخ اجتماعات اعتراضی کارگری و بصورت دوفاکتو و قانونی در اختیار فعالیت کمونیستی نبوده است. این عرصه و این کارگران طلایه داران جنگ پارتیزانی بر علیه حکومت سرمایه را شکل داده اند. سوال اینست: ژنرالها، کارشناسان و مهمتر از همه ماتریال انسانی و مادی برای تداوم و پیروزی این پارتیزانها کجاست؟ کمونیستهای صد سال پیش از باکو و با خورجین نشریات به فلات ایران سرازیر شده و از یک طبقه فقیر و پراکنده در برهوت سرکوب یک قطب معتبر کمونیستی کارگری را شکل دادند. این کمونیزم، از بخت بد، پوست بورژوازی ایران را بسیارکلفت کرد، قابلیت هایی کمتر از آن کمونیستها دیگر بر این بورژوازی کارساز نیست!

هر چقدر هم مبارزه اقتصادی "خود بخودی" دسته بندی شود؛ هر چقدر هم عرصه مبارزه اقتصادی به شیردلان اردوی کارگری واگذار گردد، هنوز تنها سر سوزنی از اعتراض طبقه

افق های نازل در ...

کارگر در جلوی صحنه جامعه است. ایران را باید سرزمین درندشت فروخوردن محنت و ستم طبقاتی بورژوازی نامید. اعتراض علیه بیکاری، استثمار کودکان، بی مسکنی، گرسنگی و بیماری و از کارافتادگی، اعتراض علیه کار خانگی و اضافه کاری، اعتراض علیه تحقیر و دست فروشی و کولبری هنوز مجرای برای ابراز وجود ندارد. این کار کمونیست ها است. شاید باید در انتظار جنبشی برای سیری معوقه شکم ها، سرپناه معوقه، سلامتی معوقه، اشتغال معوقه، حرمت معوقه ... نشست! محلات کارگری با جولان اعتراض علیه دردها و مصائب شناخته نمیشود، هنوز نمیشود. محلات کارگری فضای اعتراض، فرهنگ و آداب اعتراضی را دارا نیست، هنوز نیست. امروز محلات کارگری جولانگاه موسسات و فعالیت‌های خیرخواهانه است. دره عظیم میان کمک و همبستگی، چه بسا در قالب چند سکه پول سیاه، تا سر ریز سخاوت و نظر بلندی در رسیدن به فریاد بیوگان، بینوایان و مستمندان تا همین جا ضربات جبران ناپذیری بر پیکر اعتراض کارگری در جامعه وارد آورده است.

مجمع عمومی، محور اتحاد طبقه:

"کارگران جهان متحد شوید!" مارکس نوشت "کارگران جهان متشکل شوید". برای بهتر متشکل شدن باید بدوا متحد بود. کارگران میتوانند اعضای پدیده های متفاوت باشند، اما متحد بمانند. هیچ کس نباید خود را تنها ببیند، و در هیچ فکری و هیچ اقدامی تنها بماند. مجمع عمومی طبیعی ترین ظرف اتحاد است، هر کارگری به صرف آسمان مشترک در بالای سر عضو مجمع است، در یک سرنوشت شریک است و میتواند روی هم سرنوشتی بقیه حساب باز کند. مجمع عمومی محدود به جلسه و یا رای و مصوبات آن نیست، همانطور که پیوند دو خواهر در فاصله دو شهر و دو شغل و عضویت در دو حزب مختلف تغییر نمیکند. بطریق اولی عضویت در مجمع عمومی داوطلبانه نیست. مجمع عمومی کارخانه موظف است، انتظار می رود که همه کارگران را در خود داشته باشد و فعالانه در این راه تلاش میکند.

اما این اتحاد را باید ساخت، از آن مراقبت کرد و دائما پرورش داد. سیر زندگی طبیعی و روزمره مثل خوره زیربنای اتحاد را خالی میکند. هیچ درجه از عرق و آگاهی ضامن پایداری اتحاد جمعی نمیتواند قرار بگیرد. این دیگر دست کمونیست‌ها را میبوسد که همانند یک گلوله آتش بجان همسایه و همکار افتاده و صغیر و کبیر طبقه را با انواع رشته های ممکن بهم بیافند. و مهمتر از هر چیز "اتحاد" بخودی خود، قائم بذات، مانند اصول و فروع دین، قابل دوام و دفاع نیست. اینجا باز دخالت نقشه مند کمونیست‌ها است که مطلوبیت یک تیم فوتبال و چگونگی روابط و مناسبات کارگران حول بازی فوتبال را در خدمت منافع طبقاتی جلوه میبخشند.

مجمع عمومی، مصوبات و پروژه های اجرایی آن: مجمع عمومی را باید بتوان با مصوبات آن در هر مقطع مشخص نمود. مجمع عمومی نقطه تقاطع تشکل و انواع سازماندهی درونی است که بدنبال تشخیص شرکت کنندگان در دستور قرار گرفته است. این میتواند مشکل مسکن یک همسایه، مسئله بیسوادی کودکان، دست درازی یکی از همسایگان بر روی همسر خود، سازمان دادن یک اتحادیه برای دفاع از دستمزد جمعی از کارگران، تحکیم و تدارک رابطه با بخشهای دیگر کارگری در جهت اعتراضات سراسری در عرصه دستمزدها، بیکاری، دستگیریها و غیره باشد.

روی ریل ننگه داشتن مجامع عمومی مستلزم دخالت و نفوذ و فعالیت مستقیم و برنامه ریزی شده کمونیست‌ها است. نشریات کمونیستی باید در بر گیرنده مسائل مجامع عمومی باشد. شاید بالاخره وقت تجدید نظر در ساختار و شرایط عضوگیری کمونیست‌ها، نحوه دسترسی فعالین کارگری و مجامع عمومی به ستون نشریات رسیده باشد!

سازمانهای تعاونی کارگری سریعاً همه گیر

شود: الگوهای ایجاد رختشویخانه، تامین آب، آشپزخانه های عمومی و ... در دسترس باشند. کمونیست‌ها باید مطابق یک جدول زمانی در مقابل ایجاد تعاونی ها، پوشش خانواده های فقیر کارگری، خانواده بیکاران، مبتلایان به بیماریهای سخت و ... جوابگو شوند.

پایان رمانتیسیسم انقلابی و اماتوریسیم سازمانی: لطمات صف اعتراض طبقه کارگر در مقابل بوزینه های سرکوب جمهوری اسلامی خارج از هر تناسب قابل فکر است. تماشایی است که هر چه جمهوری اسلامی در مواجهه با اعتراض کارگری در سازمان و روشهای خود جانب احتیاط را در پیش میگردد و عاقبت اندیشی به خرج میدهد؛ گارد صف اعتراض کارگری در مقابل سرکوب و زندانیان خویش بازتر شده است. چه کسی گفته و چرا باید رهبری اعتصابات و اتحادیه در دسترس سرکوبگران قرار گیرد؟ کی قرار است اتحادیه های کارگری با شبکه بزرگ جمعاوری کمک مالی احاطه شوند؟ کی قرار است هر دستگیری با موج تازه ای از صندوقهای همبستگی همراه شود که به ازای هر سکه در صندوق رابطه تازه ای میان یک شهروند با کارگران شکوفا شود؟ جواب سوال را شاید باید به انگلس سپرد:

" سرمایه داران همیشه همواره متشکل هستند و در اکثر موارد احتیاج به هیچ اتحادیه رسمی، هیچ نظامنامه و هیچ سردمداری ندارند. تعداد آنها که در مقایسه با کارگران ناچیز میباشد و این کیفیت که آنها یک طبقه مخصوص را تشکیل میدهند، معاشرت دائمی تجاری و اجتماعی آنها با یکدیگر، همه این چیزها را زائد میسازد، و بعدا یعنی وقتی که یک رشته صنعتی در یک منطقه مسلط شده باشد - مثل صنایع نساجی در لانکشر - تازه آنوقت یک اتحادیه کارگری رسمی سرمایه

داران ضروری میشود. بر عکس، کارگران از همان آغاز کار بدون تشکیلات نیرومندی - که نظامنامه کاملا مشخصی داشته باشد که بوسیله سردمداران و کمیته های خود اعمال نفوذ نماید - نمیتوانند کاری از پیش ببرند. این تشکیلات، بوسیله قانون ۱۸۲۴ جنبه قانونی بخود گرفتند و از آنزمان بیعد کارگران در انگلستان قدرتی شده و دیگر توده عاجز و مثل گذشته پراکنده نبودند. بزودی در اثر قدرت صندوقی که بنا به اصطلاح برادران فرانسوی ما از "پول مقاومت" (صندوق تعاونی کارگران) ملامال شده بود، بر نیرویی که ائتلاف و کاربرد مشترک آنها نصیبشان کرده بود، افزوده بود. اینک تمام داستان تغییر کرده بود و پایین آوردن دستمزد و یا طولانی کردن مدت کار دیگر برای سرمایه دار حکم یک ریسک را داشت." (فردریش انگلس، " اتحادیه های کارگری"، انتشارات شبکه نسیم)

تاریخ را از نو بنویسیم

جمهوری اسلامی در قالب رژیم رفتنی است یا نه؟ این سوال زمین را زیر پای سیاست در ایران گرم نگه داشته است. "ضد رژیم" پرچم بورژوازی برای حفظ خود در مقابل تلاطم های طبقاتی پیش رو است، همانقدر که "شاه باید برود" مایه اطمینان خاطر بورژوازی بود. از انقلاب ۵۷ تنها چهل سال میگذرد، شگفتی بزرگی باید در میان باشد که یک تک تجربه برای تکرار و شاید حتی تنها یک تک شعار دیوارنویسی از آن تاریخ برای ارجاع امروز طبقه کارگر نمیتوان سراغ گرفت. در صورت حذف فشار سیاسی نیرو ها و افق ضد رژیمی مبارزه اقتصادی طبقه کارگر از ظرفیت کافی برای شکستن سیکل معیوب و دردناک "دستمزدهای معوقه" برخوردار است.

این فشار میخواهد که طبقه کارگر، با تکرار تجربه قیام قبلی، با مبارزه اقتصادی کور، در زمین سیاسی دست به خودکشی بزند.

مبارزات اقتصادی طبقه کارگر تنها رگه سیاست در دنیای واقعی ایران است، نه به خاطر اعتراضات و موقعیت طبقات و فاکتورهای متعدد دیگر از این دست، بلکه، حتی فقط بخاطر فلاکت بی امان جاری؛ بخاطر تباهی فیزیکی و روحی خانمان سوز که دو نسل کارگری جامعه را در سرانجام نسل کشی و نیستی قرار داده است؛ و به خاطر نجات جامعه از پرتگاه تباهی اخلاقی و جنون کار مزدی؛ و به خاطر نیاز و تدارک یک انقلاب کارگری. طبقه کارگر در عطش رگه پیشتاز خود میسوزد.

ژوئن ۲۰۱۹

پانویس ها

(۱) در مراجعه به مارکس، کاری که مکررا انجام خواهد گرفت، بخصوص بنا به خصلت موضوع مورد بحث، بناچار پای اتحادیه های کارگری به میان کشیده خواهد شد.. طبعاً اینجا نه کپی برداری بلکه متدولوژی مارکس مدنظر است، چه بسا بخش مهمی از چپ ایران (از جمله نویسنده مقاله) با توجه به تحولات اتحادیه ها و تجربه انقلاب اکبر، الئرناتیو شوراها و مجمع عمومی را ظرف مناسب اعتراض کارگری میدانند. ناگفته پیداست نه اتحادیه های موجود به تصویر مبارزه اقتصادی مد نظر مارکس نزدیک هستند و نه مجامع عمومی فعلاً موجود. و بعلاوه هیچ مانع عملی و نظری سد راه پوست اندازی این تشکلهای نبوده و نیست.



کارگران، زنان و مردان آزادیخواه!

تنها و موثرترین و ممکن ترین راه سازمان دادن قدرت خود و تضمین جاری کردن تصمیم آگاهانه خود، تشکیل شوراهای مردمی، متکی به مجامع عمومی، در محل کار و زندگی و متکی کردن اعتراضات و تحریکات و تعرضات مردم به این شوراها است.

شوراهای مردمی، میتواند دست دخالت از بالا، از بیرون و از داخل، نیروهای پروترامپ یا باندهای حکومتی و باندهای قومی و ... را کوتاه کند و بعلاوه اعمال اراده پایین را در راستای منافع آنها تضمین کند.

شوراهای مردمی که در سیر سرنوشتی جمهوری اسلامی بعلاوه با تسلیح همگان، مقابله با نیروهای ارتجاعی و مسلح و دفاع از زندگی و امنیت مردم را به عهده خواهند گرفت.

تا کمونیسم به ابزار مبارزه طبقه کارگر تبدیل شود.

اتفاقی که امروز در ایران افتاده و در حال پیشروی است، حضور کمونیسم در صفوف مبارزه کارگران چپ و رادیکال و سوسیالیست است. در هیچ کجای دنیا به اندازه ایران کاپیتال مارکس و مانیفست روی میز فعالین و کارگران رادیکال و چپ وجود ندارد. آثاری که در محافل کارگری دست به دست میگردند. در هیچ کجای دنیا چنین نیست. در ایران هم همانند کشورهای دیگر دنیا چه پیشرفته و چه عقبمانده، هنوز روشنفکران بورژوا و خرده بورژوا مشغول تفسیر کاپیتال و منطبق کردن آن با سرمایه داری و نوستالژی دولت رفاه و دمکراسی هستند. در ایران هم، مارکس و مانیفست در دست همین دسته از روشنفکران است که می خواهند در خدمت سرمایه ی خودی وملی، بخش خصوصی خوب است یا دولتی؟ بورژوازی ضد امپریالیست، تقدیس میهن بزرگ و افتخارات چند صد ساله تاریخ شاهنشاهی و کورش بزرگ و تجربه ملی و میهنی مصدق...، قرار دهند!

اما کمونیسم ضد سرمایه داری در هر شکل و نوعش، ملی، خصوصی، دولتی، امپریالیستی و ... در ایران در صفوف کارگران سوسیالیست، می رود تا تفاوت خود را با کمونیسم بورژوایی و غیر کارگری نشان دهد.

زمانی که کارگران می گویند "راست ها خود را به ما نجسباندند" زمانی که چپ رادیکال و سوسیالیست دانشگاه می گوید، دلقک های بورژوازی و دلالان مرتجع کسب کرسی در قدرت رویایی بعد از سرنگونی خود را به ما نجسباندند... این تفاوت بسیار عیان و آشکار است. با هر معیاری بخواهید، این چیزی جز کمونیسم متعلق به طبقه کارگر نیست. این، جز کمونیسم و مارکسیسم ضد سرمایه داری و بورژوازی در هر لباس، نیست.

این سنت کمونیسم بورژوایی پروغرب و همه باهمی نیست. سنت جریانی نیست که متحدین خود برای سرنگونی را در میان راست بورژوایی جستجو می کند. این سنت کمونیسم ملی نیست که متحدین خود را در صفوف ناسیونالیست ها و اقوام و مذاهب یافته است. این سنت چپ فرقه ای نیست که به پاندول نوسان بین چپ و راست تبدیل شده است. این سنت راست بورژوایی نوع ملی مذهبی، اصلاحات، شاهی، مجاهدینی، فرشگرد و ققنوس و غیره نیست. مرز بندی با راست چه در حاکمیت و چه در اپوزیسیون جواب دندان شکن رهبران اعتصابات کارگری بزرگ اخیر و اعتراضات دانشجویی به همه ی آنها است. این همان بروزعامل ذهنی است که می رود در مبارزه طبقاتی کارگران ایران نقش ایفا کند!

با تبدیل شدن کمونیسم به ابزار مبارزه ی کارگران و رهبران کارگری و روشنفکران کمونیست و سوسیالیست، برای اپوزیسیون بورژوایی شناسی باقی نمی گذارد تا مبارزات کارگران و جنبش های رادیکال چپ را دستمایه ضدیت با رژیم و سرنگونی با حفظ نظام سرمایه داری و کسب قدرت بر شانه های طبقه کارگر کنند. انقلاب ۵۷ تکرار نمی شود. این پیام کارگران اعتصابات اخیر است!

این کمونیسم مارکس است. کمونیسمی است که کمونیست های امروز ایران با افتخار در مقابل جلادان و شکنجه گران با سربلندی و افتخار از آن نام می برند.

حزب حکمیتیت - خطر رسمی به این کمونیسم متعلق است. کمونیسم و سنت های کمونیستی ما در تدوین و اتخاذ سیاستهای کمونیستی و کارگری است که مدت ها است در دسترس کارگران سوسیالیست و کمونیست های ایران قرار گرفته است. از جمله، "آژیتاتور کارگری"، "شبهه های محافل کارگران سوسیالیست"، "جنبش مجامع عمومی کارگری"، "جنبش کمیته های کمونیستی کارگری"، "تحزب کمونیستی طبقه کارگر"، "شوراهای کارگری و مردمی" ... و ایستادگی محکم، قاطع و کوبنده در مقابل اپوزیسیون بورژوایی و ناسیونالیسم و قوم پرستی و چپ بورژوایی پروغرب و ملی و مذهبی است!

بارها و بارها باید تکرار کرد که پاسخ پیشروی عظیم طبقه کارگر ایران، همین تجربیات و درس

نشنیده اند؟ یا فعالین شان بی ارتباط بوده اند؟ نه این غیر ممکن است. در جریان اعتصابات "صنعت ملی فولاد اهواز"، کارگران "صنعت فولاد خوزستان" که مرکز بزرگ تری است و با فولاد اهواز ارتباط نزدیکی با هم دارند، جنب و جوشهایی راه افتاد و اگر سرکوب مانع نمی شد، بدون شک این بخش کارگری هم به اعتصابات کارگری خوزستان می پیوستند. بویژه آنها هم خواستهای مشترک و همان مشکلات را که فولاد اهواز دارد، دارند.

۳- رهبری عملی و واقعی

درس و نقطه قدرت دیگر اعتصابات اخیر، عروج طیف وسیعی از رهبران کارگری جدید بود. رهبران رادیکال و آگاه و صاحب اتوریته و محبوب و مورد اعتماد در میان توده کارگران. آژیتاتورهای کارگری هم در فولاد و هم در هفت تپه. نمایندگان واقعی کارگری. نمایندگانی که الزاما با رای گیری بالا نیامده بودند، اما در عمل، رهبر عملی مبارزه و اتحاد کارگران بودند و شدند.

بعلاوه این رهبران و نمایندگان در میان خود اتحاد و انسجام داشتند. ایجاد کمیته های کارگری را در دستور قرار دادند. ارتباطات گسترده ای می رفت میان فعالین و رهبران کارگری در ابعاد وسیع تری بوجود آید. ارتباط واقعی و همبستگی میان کارگران سوسیالیست و روشنفکران چپ دانشگاه ها، بوجود آمد.

رهبران رادیکال کارگری با افق وسیع تر طبقاتی عروج کردند. آژیتاتورهای کارگری سخنرانی کردند و بر حفظ اتحاد و دخالت کارگران در سرنوشت خود تاکید نمودند. جمعیات بزرگ کارگری در کارخانه و بیرون از آن در شهرهای شوش و اهواز برگزار کردند. مجامع عمومی برای تصمیم گیری در مورد اعتصاب، تاکتیک ها، حفظ اتحاد و همبستگی دو بخش بزرگ کارگری، تشکیل شدند.

امروز از هر کارگری در هفت تپه بررسی آشکار و با صدای بلند می گوید اسماعیل بخشی، علی نجاتی و طیف بیشتری از فعالین، رهبران و نمایندگان واقعی ما هستند. در فولاد هم همین است.

شکی نیست در جنبش طبقاتی کارگران همانند دیگر بخشهای جامعه سنتهای غیر کارگری هم عمل می کند. گرایشات غیر کارگری به نام کارگر وجود دارد. اما در اعتصابات اخیر این گرایشات و تفاوت ها، منزوی شدند. اکنون اعتصاب شکنی در میان کارگران و سازش با کارفرماها مضموم و زشت شده است. بعد است رهبر کارگری در میان گرایشات غیر کارگری و مماشات با کارفرما و دولت بتواند باز عروج کند. این کار خیلی سخت تر شده است.

این یک پیروزی و پیشروی برای طبقه کارگر ایران است که باید تکثیر و به سنت دیگر بخشهای کارگری تبدیل شود. از جمله تامین اتحاد سراسری کارگران دو مرکز بزرگ صنعتی، برگزاری مجامع عمومی، طرح شوراهای کارگری و مردمی، کمیته های کارخانه. هیاتهای نمایندگی، ارتباطات کارگری با دیگر بخشهای جامعه و با دانشگاه، به مصاف طلبیدن نمایندگان حاکمیت و مدعی اداره شورایی جامعه...!

۴- عامل عینی، عامل ذهنی

چه تاریخا در همه دنیا و چه بویژه در ایران این که طبقه کارگر بمثابه یک نیروی اجتماعی قدرتمند که چرخ های تولید و تامین نیازهای جامعه را می چرخاند، بعنوان عامل عینی توانایی کسب قدرت و اداره جامعه را دارد. اما خودآگاهی طبقه کارگر به مثابه یک طبقه واحد در یک کشور و یک طبقه جهانی و کمونیسم بعنوان ابزار مبارزه و کسب قدرت را کم دارد.

اگر امروز به پیشروی مبارزه طبقاتی و بویژه اعتصابات اخیر دو مرکز صنعتی بزرگ ایران نگاه کنیم و سنت ها و شیوه ها و به مصاف

طلبیدن سرمایه داران و حکامشان نگاه کنیم، می بینیم که افق پیشاروی مبارزات اقتصادی و سیاسی طبقه کارگر ایران این نوید را می دهد که می رود



این تازه آغاز کار است!

(درسهای بزرگ دو اعتصاب)

مظفر محمدی

اعتصاب کارگران نیشکر هفت تپه این بار توانست نه تنها هزاران کارگر این شرکت را متحدانه به میدان آورد بلکه خانواده های کارگران و بخش بزرگی از ساکنین شوش و مغازه داران را به حمایت از اعتصاب بکشاند.

این شرایط فوق العاده مهم، ظرفیت و قدرت عظیمی به کارگران این مرکز صنعتی بزرگ بخشیده است. اعتصاب اخیر این قدرت و عظمت و موقعیت ویژه را نمایندگی کرد. کارفرماها و دولت با وجود سرکوب وحشیانه و فریب و دلالی و دروغ، هنوز این دور تعرض طبقاتی کارگران را از سر نگذرانده اند. بعلاوه بخوبی می دانند با وجودی که رهبران کارگران را دستگیر، شکنجه، اخراج و تهدید کرده اند، اما خطر بزرگ تری تهدیدشان می کند. خطر تکثیر شدن اتحاد کارگری الگوی اعتصابات هفت تپه و فولاد. این خطر اما تکثیر خواهد شد!

۲- سازمان

در بند یک گفتم اتحاد کارگران در دو مرکز بزرگ صنعتی "فولاد اهواز" و "نیشکر هفت تپه" با ابزارها و شیوه های متفاوتی از سابق تأمین شد. سندیکا تا این زمان سازمان کارگران این دو مرکز صنعتی بوده است. اما بدلیل ساختار بوروکراتیک و خصوصیت شیوه و سنت سندیکالیسم، نتوانسته بود، اتحاد سراسری کارگران و مبارزه ی رادیکال کارگری را تأمین و نمایندگی کند. اما اعتصابات اخیر فولاد و هفت تپه این مرز را شکسته و سنت و شیوه ی متفاوت را به ثبت رساند.

این شیوه و سنت، دخیل کردن اکثریت کارگران در تصمیم گیری برای شروع اعتصاب، ادامه اعتصاب، انتخاب شیوه های مبارزه مثل راه پیمایی و تجمع در شهرها، جلب توجه و حمایت مردم شوش و اهواز از کارگران اساسا بدلیل وابستگی بخش بزرگی از مردم به کارکرد این شرکت ها، بود. دخالت مستقیم کارگران در مبارزه و تصمیم گیری در واقع ابزار و شیوه دیگری از اتحاد و سازمان کارگری و در سنت شورایی است. این نوع سازمان و سنت و شیوه بر پایه ی برگزاری مجامع عمومی کارگری، که در سنت سندیکایی غایب است، استوار می باشد. انتخاب هیاتهای نمایندگی حتی با ترکیبی از رهبران سابق سندیکا، باز بر این سنت استوار است. امروزه دیگر برای هر فرد کارگر فولاد و هفت تپه مثل روز روشن است که معنی دخالت جمعی کارگران و منفعت مجامع عمومی کارگری چیست، کارکرد و نتایجش کدام است! هر فرد کارگر می داند که دیگر انتخاب هیات مدیره برای چند و چندین سال و بی دخالتی کارگران در سرنوشت کار و مبارزه شان بی معنی است. دیگر برای هر فرد کارگر روشن است که نماینده کارگر کسی است که اعتصاب شکن نیست، با کارفرما خوش وبش و سازش نمی کند. فریب وعده هایشان را نمی خورد. از دولت سرمایه داران نمی ترسد. به درجات زیادی می فهمد که رهبری جمعی یعنی مجمع عمومی. یعنی انتخاب نماینده برای مورد معین. یعنی اگر یک یا چند رهبر و نماینده دستگیر شد فردایش مجمع عمومی نمایندگان جدیدی انتخاب می کند و جلو می فرسند و دیگر هیچوقت بدون رهبر و بدون نماینده نیست. کارگر آگاه و رادیکال و سوسیالیست در میان کارگران برای قبول رهبری و مسولیت کم نیستند. بخصوص در این سنت و روش رهبر و نماینده کارگران دلش قرص است که کل کارگران و مجمع عمومی شان را پشت سر خود دارد.

این ها داده های اعتصابات اخیر خوزستان، در بیخ گوش قدرتمندترین مرکز صنایع نفت و پتروشیمی ایران است. می توان تصور کرد که کارگران این دو بخش این تحولات را ندیده اند؟ یا

اعتصابات دو مرکز صنعتی بزرگ "شرکت نیشکر هفت تپه" و "فولاد ملی اهواز" درس بزرگ تاریخی و نقطه عطفی در جنبش طبقه کارگر ایران است. این اعتصابات با خواست حقوق های معوقه شروع شد. اما بسیار فراتر از آن رفت. مبارزه برای حقوقهای معوقه در ایران بیشترین اعتصابات کارگری را رقم زده است. این مبارزه اقتصادی ولو مستمر و وسیع و گسترده بوده اما دستاوردهای کم تری داشته است. اعتصاب یک ماهه دو مرکز صنعتی مهم کارگری ایران، هفت تپه و فولاد، به دور باطل و کم دستاورد تلاش برای گرفتن معوقه ها خاتمه داد. زمانی طولانی اینکه مبارزه اقتصادی کارگران چگونه از وضع دردناک موجود گذر کرده و دریچه ای به پیروزی می گشاید دغدغه شبانه روزی هر کمونیستی است که به طبقه کارگر تعلق دارد. رویایی بود که می بایست یک روز به واقعیت تبدیل شود. و این اتفاق افتاد. امروز هر کارگری ببرد، راه پیشروی طبقه کارگر در مبارزات اقتصادی و سیاسی جاری کدامست؟ با انگشت هفت تپه و فولاد را به او نشان می دهیم.

درس های بزرگ این اعتصابات باید مدام و پیوسته در محافل و مجامع و محلات کارگری و پاتوق های کارگری و اوقات صرف غذا در سلف سرویس کارخانه، در اتوبوس حمل و نقل کارگران، همه جا... تکرار و تکرار شود و به آموزه ی مهم سراسری طبقه کارگر تبدیل شود. بر شانه های این اعتصابات می توان ایستاد و اتحاد طبقاتی کارگران در همه ی مراکز صنعتی را تأمین، پیشرویهای بزرگ و بزرگتری کرد و پیروزیهای بیشتری به دست آورد.

مهم ترین درس های اعتصابات هفته تپه و فولاد:

۱- اتحاد کارگری

در اعتصابات هفت تپه و فولاد، هزاران کارگر دست در دست هم، متحد و سازمانیافته به میدان آمدند. بوجود آوردن این اتحاد یک شبه اتفاق نیفتاد. کارگران هفت تپه بیش از یک دهه مدام و در فواصل کوتاه اعتصاب کرده بودند. اگر این اعتصابات نتیجه فوری و دستاورد اقتصادی مهمی کسب نکردند، اما کارگران را در مبارزه آبدیده و صاحب تجربه کرد. یکپارچگی صفوف کارگران هر دو بخش "فولاد ملی اهواز" و "کشت و صنعت نیشکر هفت تپه"، شورانگیز بود. نشان قدرت کارگرانی بود که متحد شده بودند. کارگران این دو بخش با وجودیکه مدت ها صاحب تشکیلات و سازمان سندیکایی بودند، اما هیچوقت توان متحد کردن صفوف کارگران و ابراز وجود قدرتمند طبقاتی در مبارزه اقتصادی علیه کارفرما و دولت را پیدا نکردند. این نشان داد که می توان سندیکا داشت اما متحد نبود و تأمین اتحاد کارگری به ابزارهای دیگری نیاز دارد. در بخش ۲ به این ابزارها می پردازم.

اما باز هم در باره اتحاد کارگری، فراموش نکنیم که کارگران مرکز بزرگ صنعتی نیشکر هفت تپه نسل سوم کارگران این بخش اند. با توجه به وابستگی دو الی سه شرکت دیگر به این مجموعه ی بزرگ، زندگی حدود ۳۰ تا ۴۰ هزار کارگر و خانواده هایشان به چرخیدن چرخهای این صنعت وابسته است و بعلاوه عملا زندگی بالغ بر ۲۰۰ تا ۳۰۰ هزار نفر در شوش و منطقه به صورت غیر مستقیم به این بخش صنعتی گره خورده است. هر تغییر منفی در وضعیت کارگران، زندگی این بخش بزرگ مردم را هم تحت تاثیر قرار می دهد. و این دلیل پیوستن بخش بزرگی از ساکنین شوش و مغازه داران به اعتصاب کارگران بود.

هایی است که در راهی که هفت تپه و فولاد آغاز کردند نشان داده شد! این اتفاقی است که در زمین واقعی افتاده است. الگویی به دست داده شده است. و این کار کمونیست ها را آسان کرده است. دیگر لازم نیست من نوعی به ذهن خود فشار بیاورم و دنبال راه بگردم. الگوی اتحاد کارگری به دست آمده است. سازمان اجتماعی و توده ای طبقه کارگر تعیین و تجربه شده است ولو در شکل خام و اولیه اش، شورا و مجمع عمومی. هیات نمایندگی تشکیل شده و نشان داده شده است. کمیته های کارگری از کارگران رادیکال و سوسیالیست و پیشرو پایه گذاری شده است. آژیتاسیون های کارگری انجام شده است. رابطه مبارزه اقتصادی و سیاسی در زمین سفت و واقعی شوش و اهواز نشان داده شده است. دیگر به این ادعا که مبارزه اقتصادی رفرمیسم است پس مبارزه سیاسی چه شد، باید گفت از دنیا بی خبرید. اینجا ایران است. کارگران دولت و کارفرما را به چالش کشیده اند. کارگران دولت را بخاطر شکنجه کردن رهبران کارگری به محاکمه طلبیده اند. نماینده سرکوبگر ترین بخش دولت در اطلاعات سپاه پاسداران در مقابل این سوال که بیاید به عمل شنیع غیر انسانی و ضدکارگری شکنجه ی کارگران، پاسخ دهد، به دالان مسجد خزید تا دروغش را به مجلسیان دیکته کند! کارگران به کارفرما و دولت گفتند شما عرضه اداره ی این شرکت صنعتی عظیم را ندارید ما کارگران می توانیم. بحث بر سر این نیست و خواست کارگران هم این نبوده که صاحب شرکت شوند و خود کار کنند و سودش را به کارفرما بدهند. این یک ادعای عامه ی واقعی است که در بطن آن کنترل کارگری بر تولید نهفته است. این ادعا که کارخانه و صنایع و جامعه دست کارگران باشد کسی بیکار و گرسنه و با حقوق معوقه نیست...

هنوز کارهای بیشتر و الگوهای هیجان انگیزتری از مبارزه اقتصادی و طبقاتی کارگران که در همان حال مبارزه سیاسی شان است، در پیش است. الگوی هفت تپه و فولاد باید تکثیر شود. باید کل طبقه کارگر ایران این تجربه را بارها و بارها بررسی کنند، بخوانند، بیاموزند و در صفوف خود رایج کنند و انتخاب کنند.

برخلاف شکست طلبان، دو اعتصاب بزرگ اخیر در خوزستان ایران، با این تجارب بسیار گرانبها یک پیشروی بزرگ برای طبقه کارگر ایران است. مبارزه طبقاتی و ضد سرمایه داری که پشت کارفرماها و حاکمانشان را لرزاند و به تکاپو انداخت و هنوز هم یقه شان از آن رها نشده است. بقول یک فعال و رهبر کارگری این تازه آغاز کار است!

خرداد ۹۸ (ژوئن ۲۰۱۹)

طبقه کارگر، برخلاف

کلیه طبقات فرودست

در تاریخ پیشین جامعه

بشری، نمیتواند آزاد

شود بی آنکه کل

بشریت را آزاد کند.

از: یک دنیای بهتر، برنامه حزب

کمونیست کارگری - حکمیست

ناسیونالیسم چپ و کمونیسم طبقه کارگر

بررسی تجربه ایران

منصور حکمت

مقدمه: مبحث ناسیونالیسم چپ و کمونیسم طبقه کارگر در سال ۱۳۶۶ به زبان انگلیسی نوشته شده و بعدا به فارسی ترجمه شده است. منصور حکمت در این بحث به شاخه های مختلف چپ ایران، شکل گیری آنها و افق و آرمانهای ناسیونالیستی آنها زیر نام چپ و کمونیسم و سرانجام این جریانات میردازد. همینجا به شکست و بن بستهای این چپ و انشفا های آنها و سرانجام کمونیسم طبقه کارگر و نقش انقلاب ۵۷ در عروج آن و نهایتا اتحاد مبارزان کمونیست و تشکیل حزب کمونیست ایران میردازد. این نوشته برای آشنایی نسل جوان طبقه کارگر و کمونیستهای جوان در جامعه ایران با این تاریخ بسیار ارزشمند است. به همین دلیل به مناسبت هفته حکمت این نوشته از منصور حکمت را در این شماره کمونیست ماهانه منتشر و خواندن آنرا به همه کمونیستهای طبقه کارگر توصیه میکنیم.

ناسیونالیسم چپ و کمونیسم طبقه کارگر

بررسی تجربه ایران

حیرت آور است که در غرب، حتی در بین سوسیالیستها، در مورد تاریخ معاصر وضعیت چپ ایران آنقدر کم اطلاعات دارند. هر کمونیست ایرانی که بخشی از تجربه غنی سیاسی دهساله گذشته بوده، از نوع تفسیرهایی که هر از گاهی در ژورنالهای "با کیفیت" چپ در غرب در مورد ایران و چپ ایران منتشر میشود، دلسرد میشود. آنچه در این نوع نشریات در غرب مبینیم نه تنها تحلیلهای سطحی بلکه تحریف زمخت واقعینهاست. این فاجعه است، نه فقط به این خاطر که روایتی تحریف شده از یک تاریخ زنده میدهد، بلکه بیشتر به این دلیل که درجه بیتفاوتی سیاسی و سطح نازل تنوریک سوسیالیستهای غربی وقتی که وظیفه تحلیل موضوعات مبارزه طبقاتی خارج از مرزهای دنیای پیشرفته سرمایه‌داری بمیان میآید، را به نمایش میگذارد.

بنظر میآید که نقد معینی از کمونیسم در محافل مارکسیستی روشنفکری در غرب رایج شده است

۱. [برخی تمها به عنوان عناصر و اصول این نقد مداوما تکرار میشوند. اولاً، یک "مشاهده" وجود دارد که کمونیسم در ایران در سالهای اخیر، بخصوص بعد از ژوئن ۱۹۸۱ (سی خرداد ۱۳۶۰) و سرکوب وسیعی که سراسر کشور را فرا گرفت، شکست فاحشی خورده است. اکنون وظیفه اصلی، "جمعبندی" تجربه دهساله ، بررسی "اشتباهات" کمونیستهای ایرانی و "آماده شدن" برای گشایش تاریخی آینده است. ثانیاً، این تصور که ناتوانی و یا بی‌رغبتی دکماتیستی چپ ایرانی به اتحاد و ایجاد یک ائتلاف وسیع از نیروهای "مترقی" جامعه ایران در مقابله با تهاجم ارتجاع اسلامی، نه فقط موجب باصطلاح زوال چپ شد بلکه بخشا مسئول شرایط دهشتباری است که مردم ایران تحت حاکمیت جمهوری اسلامی تجربه کردند. ثالثاً، به ما یادآور میشوند که ایدئولوژی و پراتیک چپ ایران چه اندک تحت تأثیر دمکراسی چه به عنوان یک مفهوم و یک بینش، و چه به عنوان یک هدف سیاسی بود و این که چگونه دمکراسی مقهور "ضد امپریالیسم" غالب بر آگاهی سیاسی و اولویتهای برنامه‌ای و عملی سازمانهای چپ بود، و چگونه این آگاهی ناقص، به رژیم اسلامی امکان سوء استفاده و دست‌اندازی داد.

چیز تازه‌ای در این نقد طرح شده موجود نیست. این در واقع صرفا خلاصه مجدد مواضع بخش معینی از چپ ایران است. مواضعی که طی سالهای ۱۹۷۸ تا ۱۹۸۱ طرح شدند، مورد جدل قرار گرفتند و عمدتا رد شدند. این صدای چپ



لیبرال و ساده‌نگر ایرانی است که بطور فزاینده‌ای اکنون در ژورنالهای مارکسیستی در غرب به عنوان ملاحظات و درسهایی در مورد کمونیسم معاصر ایران پژوهشگر می‌باشد. بنا بر این، تعجب آور نیست که چنین تاریخ نگاری‌ای تجربه ایران را به عنوان یک شکست جمعبندی کند و پروسه برجسته تکامل و تحولی که کمونیسم از انقلاب ۱۹۷۹ از سر گذرانده را نادیده بگیرد.

روایت مارکسیستی از تاریخ معاصر کمونیسم ایرانی هنوز نوشته نشده است. موضوعات آن بسیار متنوع و پیچیده‌اند. اینجا من خود را به بحث چند مسأله خاص محدود میکنم. اول، صفات مشخصه ایدئولوژیک و اجتماعی چپ در آستانه انقلاب. دوم، بحران چپ رادیکال. و دست آخر ساختارهای ایدئولوژیک و سازمانی چپ ایران و بخصوص شکلگیری یک جریان کمونیسم کارگری انقلابی.

چپ رادیکال ایرانی: سوسیالیسم یا ناسیونالیسم؟

چپ ایران در دوران پس از جنگ جهانی دوم، از حزب توده سالهای دهه ۱۹۴۰ تا پوپولیستهای ۱۹۷۰ را باید در متن دو پروسه تاریخی بررسی کرد: اول، شکلگیری باصطلاح جنبش کمونیستی بین‌المللی، و دوم، تکامل تاریخی اپوزیسیون بورژوا- ناسیونالیستی ایران. چپ ایران از ۱۹۴۱ تا ۱۹۸۱ محصول مشترک این دو تاریخ بود، در هر مقطع، بر منطق مشترک درونی این دو پروسه یعنی تبدیل کردن سوسیالیسم بمثابه یک تنوری و سنت سیاسی به پرچم ناسیونال رفرمیسم، تأکید میگذاشت.

پری آندرسون در اثر خود ملاحظاتی بر مارکسیسم غربی، اشاره میکند که "جدایی ساختاری" تنوری مارکسیسم از "عمل سیاسی"، بندریج طی سالهای ۱۹۳۰ متحقق شد و به خصلت مشخصه اصلی مارکسیسم غربی بعنوان یک سنت تبدیل شد. البته پری آندرسون، در بخش عمده اثرش، اساسا به محتوای طبقاتی واقعی تنوری و ماهیت طبقاتی عمل سیاسی‌ای که مادی اجتماعی تنوری کمونیسم را شکل میدهد، غیرانتقادی باقی میماند - نگرشی که علت شیفتگی او نسبت به رویدادهای مه تا ژوئن ۱۹۶۸ در پاریس و نظرش در این باره بعنوان یک نقطه عطف تاریخی را توضیح میدهد. در واقع گسیختگی بسیار ریشه دارتر و بنیادی‌تر از آنچه آندرسون اشاره میکند، در کمونیسم بین‌المللی تحلیللا و تاریخا روی داده است - گسیختگی‌ای که کل کاراکتر اجتماعی و سیاسی کمونیسم و رشته‌های مختلف آن را تغییر داد. این گسیختگی بنیادی به معنی بیگانگی تنوری و عمل کمونیستی با طبقه کارگر، نه فقط بعنوان توده‌های استثمار شونده، بلکه بعنوان تجسم انسانی یک موقعیت اقتصادی عینی در اقتصاد سیاسی کاپیتالیسم است. برای مارکس و انگلس، کمونیسم "دکترین شرایط رهایی پراولتاریا" بود، وسیله‌ای که از طریق آن کارگران میتوانستند "علیه سازمان اجتماعی کهن" نه بعنوان افراد بلکه "در ظرفیتشان بعنوان انسان" اعتراض کنند[۲]. [یک قرن بعد، کمونیسم تقریبا همه چیز بود بجز این. کمونیسم به چهارچوبی ایدئولوژیک و سازمانی برای بیان نارضاایتی طیف وسیعی از تمایلات فردی، ناسیونالیستی و محلی علیه جنبه‌هایی از "سازمان اجتماعی کهن" تغییر یافت.

ناسیونالیزه کردن مارکسیسم در اتحاد شوروی در سالهای آخر دهه بیست و سالهای آغازین دهه ۱۹۳۰ و متعاقب آن تورریزه کردن ناسیونالیسم و رفرمیسم بعنوان محتوی مارکسیسم بود که این گسل تاریخی را ایجاد کرد. به رغم انزوای تنوریهیهای مارکسیسم غربی، در هر حال، برای بستر اصلی کمونیسم و شاخه‌های اصلی آن، نتیجه نهایی تجربه شوروی تحت حاکمیت استالین جدایی بین تنوری و عمل نبود، بلکه تغییر مسیر تنوری در خدمت عمل سیاسی غیرپراولتری و در نتیجه

مسخ و تخریب خود این تنوری بود. تغییر جهت اجتماعی و طبقاتی سوسیالیسم بعنوان یک تنوری و جنبش سیاسی، علاوه بر این در پراتیک سنتهایی تروتسکیسم، مائونیسم، اروکمونیسم، چپ نو، چپ آمریکا لاتین، و پوپولیسم جهان سومی و غیره که خود را در مخالفت رسمی با "کمونیسم" اتحاد شوروی شکل دادند، تحکیم گردید. در اروپای شرقی، "سوسیالیسم" بعنوان دکترینی برای ایجاد اقتصادهای سرمایه داری دولتی و اطمینان خاطر از اطاعت طبقه کارگر، بکار گرفته شد. در غرب، سوسیالیسم بعنوان پوشش ایدئولوژیک برای دمکراسی خواهی دانشجویان و میلیتانیس انارشیهیستها، مباحثات فرهنگی و آنتیستی روشنفکری، رفرمهای فرهنگی و آموزشی طبقه متوسط، سیاستهای چپ پارلمانتاریست، رفع بحران به شیوه کینزی (اقتصاد کینز) و آشتی طبقاتی بکار گرفته شد. در "جهان سوم" که دستاوردهای اولیه صنعتی شدن اتحاد شوروی و سپس تمجیدهای مائونیستی از ناسیونالیسم که بر زمینه ستم و استثمار عریان امپریالیسم، مردم را بخود جذب میکرد، "سوسیالیسم" توسط بخشهای میلیتانت بورژوازی بومی و نیروهای طبقه خرده بورژوازی بعنوان چهارچوبی مفید برای تحرک ناسیونالیسم ضدامپریالیستی بکار گرفته شد. تاریخ کمونیسم و تاریخ مبارزه طبقه کارگر، نه فقط خیزشهای توده‌ای طبقه کارگر، بلکه "مبارزه بیوقفه، گاه آشکار و گاه پنهان" کارگران علیه کاپیتالیسم که مارکس آن را دینامیسم جامعه سرمایه‌داری میخواند، دو تاریخ متمایز و جداگانه شدند.

اگر برای جنبش کمونیستی در غرب این جدایی نشان‌دهنده یک چرخش و نفی وحدت اولیه کمونیسم و طبقه بود، برای سوسیالیسم ایرانی که در سالهای ۱۹۴۰ ظهور کرد و در سالهای ۱۹۶۰ و ۱۹۷۰ تکامل یافت، این یک موقعیت اورژینال بود، شرایطی همجنس با موجودیت خود بعنوان سنتی در اپوزیسیون ایران بود. این سنت، سوسیالیسم را بعنوان دکترینی برای تحقق استقلال ملی، توسعه اقتصادی، دمکراسی بورژوایی و رفرمهای اجتماعی دریافت کرد و بکار گرفت. چنین سوسیالیسمی گرایشات رادیکال و میلیتانت درون سنتهای شکل گرفته ناسیونالیستی، رفرمیست و لیبرال اپوزیسیون بورژوایی را نمایندگی میکرد و سریعاً توسط روشنفکران رو به افزایش جامعه شهری در پیش گرفته شد. سوسیالیسم ایرانی ساختاری جدا از عمل و پراتیک طبقه کارگر زاده شد و با سوسیالیسم مارکس و لنین بیگانه بود.

تاریخ کمونیسم ایران رسماً به اوایل قرن و شکلگیری محافل سوسیال دمکرات در تهران و آذربایجان، که ارتباطهایی با سوسیال دمکراسی روسیه بویژه بلشویکهای باکو داشتند برمیکرد. در ۱۹۲۰، حزب کمونیست ایران شکل گرفت. این حزب خود یک دهه فعال بود، نقش مهمی در اشاعه افکار سوسیالیستی و سازماندهی قشر کوچک کارگران مزدی شهر و دهقانان فقیر، و تشکیل یک جمهوری شورایی زودگذر در استان گیلان در کنار دریای خزر (ژوئن ۱۹۲۰ تا اکتبر ۱۹۲۱) داشت. این حزب متحمل عقب‌گردهای جدی در اواخر دهه ۱۹۲۰ شد و نهایتاً توسط دیکتاتوری رضاشاه منهدم شد.

البته تاریخ واقعی چپ ایران بعدا با احیا و توسعه جنبش اپوزیسیون در دوران بی ثبات ۱۹۴۱ تا ۱۹۵۳ آغاز میشود. دو سازمان مهم در این مقطع ظهور کردند، حزب پرورشوری توده که در اکتبر ۱۹۴۱ تاسیس شد و جبهه ملی مصدق که در اکتبر ۱۹۴۹ تاسیس شد، و یک ائتلاف نه چندان محکم از گروهها و سیاستمداران لیبرال و سوسیال دمکرات تا پان‌ایرانیستها و مسلمانان محافظه‌کار را در بر میگرفت. در بین آنها، حزب توده و جبهه ملی آرمانهای پابرجاتر سیاسی قرن بیستمی روشنفکران ایرانی یعنی بورژوا- دمکراسی، توسعه اقتصاد ملی و استقلال سیاسی را در خود داشتند. آنچه صفات مشخصه ایدئولوژیک و اجتماعی چپ رادیکال را در دهه‌های ۱۹۶۰ و ۱۹۷۰ شکل داد، سننز جبهه ملی و حزب توده بود و نه میراث حزب کمونیست انقلابی ایران.

جبهه ملی یک ائتلاف خود اعلام کرده ناسیونالیستی بود، اما حزب توده برای نمایندگی چپ سوسیالیست در اپوزیسیون بکار گرفته شد. حزب توده رسماً یک جبهه غیر مارکسیستی ضد

ناسیونالیسم چپ و …

به چند گروه کوچک، که بعضا فقط تعداد معدودی بودند و هر یک هم مدعی میراث‌داری فدایی بودند و تماما به دعواهای سبکتی خود مشغول گردیدند، تقسیم شد. رزمندگان هم تا آن زمان دچار تنشهای ایدئولوژیک و سیاسی درونی بود، زمانی که رهبری آن در سال ۱۳۵۹ در ارگان مرکزی رزمندگان شماره ۳۵ موضعی آشکارا در دفاع از جنگ و در ضدیت با برخورد رادیکال صفوف خود گرفت، به بحران عمیقی فرو رفت. رهبری و کادرهای طرفدار جنگ شش هفته بعد، آن مواضع را پس گرفتند اما سازمان قادر به جلوگیری از تجزیه و انشعاب نشد. بحران پیکار با انتشار پیکار ۱۱۰ در ژوئیه ۱۹۸۱ (۱۳۶۰) به اوج رسید. سردبیری آن که درگیر کشمکشهای درونی جمهوری اسلامی بین بنی صدر و جناح جمهوری اسلامی بود، موضعی طرفدار جناح لیبرال گرفت. مقاله بسرعت پس گرفته شد، اما سازمان دیگر چند پارچه شده بود. کلیه تلاشهایی که برای بازسازی سازمانی و یا انشعاب به فراکسیونهای شکل گرفته در درون آن انجام شد، در غیاب فراکسیونها یا محافظی که دارای انسجام و سر و سامانی تئوریک و مرجعیت سازمانی باشند، به شکست انجامید. سازمانهای چپ رادیکال دیگر نیز کم و بیش دچار همین سرنوشت شدند. وحدت انقلابی که اتحاد وسیعی از سازمانهای خط سه بود و تحت تاثیر مائونیسم و در راست پیکار قرار داشت، بدون اینکه واقعا کارش را شروع کند، فلج شد و صفی از نیروهای سردرگم و روحیه باخته را بجا گذاشت.

بحران و تجزیه سازمانهای عمده چپ رادیکال
آنطور که ادعا میشود، نتیجه سرکوب وسیع در سی خرداد ۱۳۶۰ و پس از آن نبود. همچنین این بحران و تجزیه، حاصل اشتباهات تاکتیکی چپ یا عدم اتحاد آنها یا باصطلاح غفلت آنها در نفهمیدن ارزش "دمکراسی" نبود[۹]. این تجزیه در تغییر و تحولات اقتصاد سیاسی طی دو دهه اخیر ایران ریشه داشت. اگر چپ رادیکال، علیرغم کثرت خود و قوی بودن از نظر تعداد و میلیتانیسی سیاسی، بعنوان یک نیروی حاشیهای در سیاست ایران در طی انقلاب ظاهر شد، به این دلیل بود که این چپ "سوسیالیسم" و روشهای عملی طبقات حاشیهای را نمایندگی میکرد. بحران سوسیالیسم خرده بورژوایی و ناسیونال -رفرمیسم میلیتانت که ماهیت اجتماعی چپ رادیکال را تشکیل میداد در واقع مدتها بود که دورانش سپری شده بود. تحکیم کاپیتالیسم پس از اصلاحات ارضی، پروسه شتابان انباشت سرمایه با افزایش قیمت نفت در سالهای دهه هفتاد و عروج طبقه کارگر شهری در ابعاد وسیع، دیگر هر نوع سوسیالیسم غیرپرولتری را به یک اتویی عقیم تبدیل کرده بود. استبداد پهلوی با سرکوب آگاهانه هر نوع اختلاط سیاسی، مانع آشکار شدن تناقضات درونی چپ رادیکال گردید. با بحران سیاسی ۱۹۷۷ و انقلاب ۷۸-۷۹ سیاست بالاخره به اقتصاد رسید. تناقضات خفته بیدار شدند و حل خود را در بحران چپ رادیکال و تجزیه آن در رویارویی با رادیکالیزه شدن تئوریک و جهتگیری اجتماعی متمایز کمونیسم ایران یافتند. سرکوب سی خرداد شصت و پس از آن، این پروسه را گند کرد و مانع شد که کاملا به فرجام برسد. مع‌هذا تا ۱۳۶۰ سیمای ایدئولوژیک و ترکیب سازمانی چپ رادیکال کاملا تغییر کرده بود.

یک قطب بندی جدید

بحران چپ رادیکال بنابراین به هیچ وجه یک تغییر رو به عقب نبود. برعکس نشانه تغییر و تحولی مهم و یک نقطه عطف تاریخی عمده بود. از بحران چپ سنتی رادیکال یک قطب‌بندی جدید بر اساس جریانهایی که خصلتهای پایدار تئوریک و اجتماعی داشتند، ظهور کرد.

۱- یک قطب جدید پرو-شوروی ظهور کرده است. این قطب میکوشد جای حزب توده را در ارتباط با اتحاد شوروی بگیرد، به مسالمت با ناسیونالیسم برسد و بدنبال اقتضاحات سیاسی حزب توده و فدایی اکثریت در حمایت از جمهوری اسلامی برای خط پرو-شوروی نوعی پرسنیژ و ابروی سیاسی بخرد. معروفترین اما نه با ثبات‌ترین نماینده این خط، راه کارگر است، که طی انقلاب بعنوان گروه فشار تئوریک و سیاسی بر جریان فدایی تشکیل شد. علاوه بر این، این جریان شامل گسستی است که با رهبر اکثریت، علی کشتگر، تداعی میشود، و همچنین "حزب دمکراتیک مردم ایران"، که اخیرا از حزب توده انشعاب کرد. هر دو این سازمانها انشعاب کردند تا مواضع بیشتر ناسیونالیستی‌ای اتخاذ کنند. کلیه سازمانهایی که به این جریان تعلق دارند اتحاد شوروی را "سرزمین پدری سوسیالیسم" میدانند و علی‌العموم از سیاست خارجی آن، مگر در مواردی که مربوط به منافع "سرزمین پدری خودشان" باشد، حمایت میکنند. اینجا اینها میخواهند مستقل بمانند. این تمایز بنیادی آنها با سنت توده‌ای و تنها امید آنها برای جذب ناسیونالیسم ایرانی است. تا به حال، گذشته لکه‌دار گروه کشتگر و حزب دمکراتیک مردم ایران مانع هر نوع وحدت مشخصی در این خط شده است. البته این قطب مهمی است به این دلیل که میتواند به هسته اصلی نسل دیگری از مدافعین ناسیونال رفرمیسم دولتی تبدیل شود، شاید این بار با خصلتی بیشتر کارگری. تحولات اخیر در اتحاد شوروی قطعاً عواقب تعیین کننده‌ای برای این جریان خواهد داشت.

۲- یک "چپ نو ایرانی" روشنفکری در میان ایرانیان تبعیدی‌ای ظهور کرده است که با درجه‌ای تأخیر، جدلها و پلیمیکهای درون مارکسیسم غربی و چپ نو را دوباره کشف کرده‌اند[۱۰]. نفوذ مارکسیسم غربی به طرز گنگی توسط جریان وحدت کمونیستی در جریان انقلاب نمایندگی میشد، اما نفوذی حاشیهای در بین سازمانهای چپ رادیکال داشت. وحدت کمونیستی از رادیکالیزه شدن جوانترین نسل فعالین جبهه ملی نشات گرفت. این سازمان در ۱۹۷۰ تشکیل شد و اساسا در میان دانشجویان ایرانی در خارج فعال بود. قبل از انقلاب در تماس با سازمانهای چریکی داخل ایران بود و آنها را حمایت میکرد و میکوشید با فدایی وحدت کند. آنها در سال ۱۹۷۶ در مخالفت با مائونیسم و استالینیسم آشکارتر فدائی از آنها فاصله گرفتند. در دوران انقلاب و پس از آن، وحدت کمونیستی یک موضع پایدار لیبرال چپ داشت، علیه "سکنازیسم" چپ، دیدگاه جهان سومی چپ و عدم تمایل آن به وحدت با مجاهدین و جناح چپ بورژوازی لیبرال ایران برای مقابله با قشر روحانیون و آخوندها جدل میکرد. وحدت کمونیستی در حالی که خود را در اصول به سوسیالیسم متعهد میدانست، در عمل و در چند بیابیه برنامه‌ای خود از مبارزه برای خواستهای فوری و محدود سیاسی فراتر نرفت. وحدت کمونیستی بخصوص خود را با مبارزه طبقه کارگر و مسائل مربوط به آن درگیر نمیکرد، خط مشی گسترش تشکیلاتی نداشت و یک گروه تئوریک و پروپاگاندیست با درجه‌ای از نفوذ در میان روشنفکران چپ باقی ماند.

"چپ نو" ایرانی، در عین اینکه تحت تأثیر وحدت کمونیستی بود، خصلتهای متفاوتی از خود نشان میداد. در تئوری بیشتر سوپژکتیو و ذهنی است، دیدگاه بدبینانه‌ای دارد، و شدیدا مخالف فعالیت عملی کمونیستی است. این جریان، گسست روشنفکران ایرانی که تاکنون خودبخودی به مارکسیسم گرایش داشته‌اند با کمونیسم میلیتانت را نشان میدهد. چپ نو ایران ریشه در شکست چپ رادیکال سنتی در ایران دارد و مخاطبین اصلی آن فعالین ناامید و عقیم چپ سنتی سابق هستند. این جریان در حال حاضر اهمیت سیاسی ندارد. اما زمینه ایجاد هسته‌ای از کادرهای سوسیال دمکراسی راست را فراهم میکند.

۳ – یک کمونیسم رادیکال و میلیتانت شکل گرفته است که خصلت‌نمای آن استقلال ایدئولوژیک و سیاسی آن از قطبهای موجود کمونیسم بین‌المللی،

جهت‌گیری بسوی مارکسیسم کلاسیک و سنتهای لنینی و تأکید قوی آن بر کار سیاسی و تشکیلاتی در میان طبقه کارگر است. از نظر سازمانی، این جریان با حزب کمونیست ایران نمایندگی میشود. اما طیفی از محافل کارگری میلیتانت و شبکه‌های غیر رسمی آنها را هم شامل میشود. شکل‌گیری این جریان محصول بسیار مهم و مثبت تکامل چپ رادیکال ایرانی در دهه گذشته است.

حزب کمونیست ایران و چشم انداز کمونیسم کارگری

انقلاب دو تحول مهم ببار آورد: اول، یک نقد بالنده از پایه‌های ایدئولوژیک و تئوریک چپ خرده بورژوازی رادیکال از موضعی مارکسیستی، و دوم، رشد و خیزش فوق‌العاده جنبش طبقه کارگر. این دو عنصر با هم شرایط را برای ظهور جریان سازمانی مارکسیسم انقلابی متمایز از چپ رادیکال موجود فراهم کردند. انقلاب ۹-۱۹۷۸ عمده‌ترین حرکت سیاسی برخاسته از تناقضات سرمایه‌داری ایران بود. این انقلاب اولین فرصت تاریخی واقعی را برای طبقه کارگر فراهم کرد تا در عرصه سیاسی همان وزنی را که در عرصه تولید اجتماعی کسب کرده بود، بدست آورد. جنبش طبقه کارگر نقش حیاتی در سرنگونی سلطنت داشت. اعتصابات کارگری بویژه در صنایع کلیدی مانند نفت و کارخانه‌ها، اسکلت اصلی مبارزه توده‌ای را تشکیل میداد، دولتهای نظامی یکی پس از دیگری را فلج کرد و به مبارزه مردم روحیه و جسارت بخشید. اعتراضات کارگری پس از انقلاب نیز ادامه یافت و یکی از موضوعات محوری رودروئی‌های سیاسی در جامعه باقی ماند.

اینجا باید به وجوه معینی از جنبش طبقه کارگر ایران اشاره کرد. اول، به دلیل سرکوب شدید در دو دهه گذشته و ورود دهقانان فقیر به صفوف کارگران، سنت مبارزه سازمانیافته در درون طبقه کارگر ایران بشدت ضعیف است. در غیاب سازمانهای توده‌ای، مبارزه روزمره توسط شبکه‌ای از محافل متشکل از رهبران عملی محلی و آژیتاتورهای کارگری سازماندهی و رهبری میشد. دوم، تا قبل از انقلاب، جنبش طبقه به ندرت از تغییر و تحولات درون چپ رادیکال تأثیر میگردفت. طبقه کارگر از سنت سوسیالیستی با پایه دانشجویی و روشنفکری که مبارزه طبقاتی را تابع "مبارزه برای خلق" کرده بود و چیزی بعنوان خط مشی و راهنمای روشهای عملی چندانی برای ارائه به طبقه کارگر نداشت، جدا ماند. سوم، به همان دلایل، طبقه کارگر تحت تأثیر احزاب رویزیونیست و رفرمیست که بتوانند میلیتانیسی آنها را محدود کنند نبود. آنها در کل، سیاسی‌تر از طبقه کارگر در کشورهای سرمایه‌داری متروپل بودند، بیشتر از آنها به مسأله دولت و قدرت سیاسی اهمیت میدادند و بیشتر خواهان اتخاذ اشکال رادیکال مبارزه بودند.

در دوران انقلاب محیط مناسبی برای اشاعه ایده‌های کمونیستی و سازمانیابی کمونیستی در بین طبقه کارگر بوجود آمد. بسیاری از رهبران عملی جنبش کارگری کمونیست شدند و حتی فعالیت سازمانی کمونیستی کردند. البته در کل آنها فاصله خود را از سازمانهای چپ رادیکال نگه داشتند. بسیاری از کارگران از این سازمانها بعنوان رادیکالترین بخش اپوزیسیون حمایت کردند، همچنانکه کارگران به ناگزیر و در غیاب احزاب واقعی کارگری این کار را میکنند. اما کارگران در مقیاسی وسیع به آنها نپیوستند. علیرغم رشد یک سنت قوی کمونیستی در درون طبقه کارگر که بخش قابل ملاحظه‌ای از رهبران عملی طبقه را در بر میگرفت، چپ رادیکال تحت غلبه سیاستهای دانشجویی باقی ماند و کاراکتر روشنفکری خود را حفظ کرد. این شکاف بر سازمانهای چپ رادیکال فشار دائمی میآورد و فاکتور عمده‌ای در تجزیه نهایی آنها بود.

یک تغییر و تحول موازی در سطح ایدئولوژیک و سازمانی قابل مشاهده بود. مارکسیسم اصولی و انقلابی در دوران انقلاب به سرعت رشد کرد، بنیادهای ایدئولوژیک سوسیالیسم خرده بورژوایی

چپ ایران را مورد تردید و انتقاد قرار داد. این پروسه بر کلیه سازمانهای چپ رادیکال بخصوص سازمانهای خط سه تأثیر گذاشت. این رادیکالیسم را با بازگشت به کلاسیکهای مارکسیستی و آثار لنین، تأکید بر تقدم مبارزه طبقاتی، جهتگیری بسوی کار در میان طبقه کارگر و دفاع از تاکتیکهای رادیکال میشد بازشناخت. آشکارترین و سرسخت‌ترین مدافع این گسست با چپ پوپولیست، اتحاد مبارزان کمونیست بود. اتحاد مبارزان کمونیست که در دسامبر ۱۹۷۸ شکل گرفت و ابتدا سهند خوانده میشد، کمپین تئوریک قدرتمندی علیه تئورپها و مفاهیم ناسیونالیستی و پوپولیستی چپ رادیکال آغاز کرد. "بورژوازی ملی" را اسطوره خواند و توسعه سرمایه‌داری "مستقل" و "ملی" را یک اتویی ارتجاعی نامید. اتحاد مبارزان کمونیست مفهوم انقلاب دمکراتیک برای حل مساله ارضی و توسعه نیروهای تولیدی را رد کرد، و وظیفه انقلاب جاری را ایجاد شرایط سیاسی و اجتماعی لازم برای تحرک سوسیالیستی طبقه کارگر و یک حرکت بی‌وقفه بسوی انقلاب سوسیالیستی میدانست. اتحاد مبارزان نقد چپ رادیکال از امپریالیسم را ناسیونالیستی و ضد سرمایه انحصاری دانست و رد کرد و کوشید نقدی مبتنی بر مفهوم استثمار طبقاتی ارائه دهد. اتحاد مبارزان بر اساس تحلیل خود از خصائل دولت بورژوایی در دورانهای بحران انقلابی، جمهوری اسلامی و دو جناح درونی آن را بورژوازی و ضدانقلابی خواند. بعلاوه اتحاد مبارزان کمونیست تشکیل یک حزب لنینیست را یک وظیفه میرم میدانست و پلمیک تئوریک خود علیه پوپولیسم را وسیله‌ای برای دستیابی به یک مینای محکم برنامه‌ای برای چنین حزبی میدانست. در ماه مارس ۱۹۸۱، اتحاد مبارزان برنامه خود را منتشر کرد که در آن بر تعهد خود به انقلاب کمونیستی تأکید کرده و وظایف میرم جنبش کمونیستی را جمع‌بندی کرده بود. این برنامه که بعدا مبنای برنامه حزب کمونیست ایران شد، همچنین شامل مطالبات دمکراتیک و اقتصادی بلاواسطه بود.

ایده‌های اتحاد مبارزان کمونیست تأثیر عمیقی بر چپ رادیکال بخصوص فعالین خط سه داشت. بسیاری مستقیما به آن پیوستند، اما نفوذ واقعی آن بسیار فراتر بود. در حالیکه اتحاد مبارزان "چپ" و "تروسکیست" قلمداد میشد، ترمینولوژی و تحلیلهای آن بطور روزافزونی توسط سازمانهای عمده چپ در جستجویشان برای انسجام تئوریک و در دوران چرخش تاکتیکی آنها به چپ، وام گرفته میشد و بکار میرفت. فراکسیونها و جریانات قویا طرفدار اتحاد مبارزان کمونیست در کلیه سازمانهای عمده خط سه، رزمندگان، پیکار، وحدت انقلابی ظهور کرد. همه اینها بعدا به اتحاد مبارزان و سپس به حزب کمونیست پیوستند.

اما نفوذ مهم اتحاد مبارزان در چپ رادیکال از جای دیگری سر برآورد. در ماه مارس ۱۹۸۱، دومین کنگره کومهله، یک سازمان کمونیستی با حمایت توده‌ای در کردستان و یک رکن مهم مقاومت مسلحانه علیه جمهوری اسلامی، مواضعی شبیه مواضع اتحاد مبارزان اتخاذ کرد و اتحاد مبارزان را علنا پیشتاز کمپین ضدپوپولیستی خواند. کومهله در سال ۱۹۶۹ بعنوان یک شبکه

کمونیست را بخوانید

کمونیست را بدست

کارگران و فعالین

کارگری برسانید

نه قومی، نه مذهبی، زنده باد هویت انسانی

ناسیونالیسم چپ و ...

زیر زمینی فعالین با آرمانهای مانوئیستی با تعهد محکمی به کار سیاسی در میان مردم تشکیل شد. در ۱۹۷۴، ساواک تعداد زیادی از اعضای رهبری آن را دستگیر کرد اما سازمان نابود نشد. با وقوع انقلاب و آزادی رهبران، کومله به سرعت خود در رأس جنبش توده‌ای در کردستان قرار داد. در اوت ۱۹۷۹ فقط شش ماه بعد از سقوط سلطنت، رژیم اسلامی تعرض نظامی خود به مردم کردستان را آغاز کرد. کومله مردم را به مقاومت مسلحانه توده‌ای فراخواند و دست بکار سازماندهی واحدهای پیشمرگ شد. کومله تا زمان دومین کنگره‌اش به حزب طبیعی مردم زحمتکش کردستان تبدیل شد و از حمایت مردم مناطق روستایی و شهری برخوردار بود. کومله نه فقط علیه رژیم اسلامی مقاومت کرد بلکه هژمونی بورژوازی ناسیونالیسم کردستان، حزب دمکرات ایران و ناسیونالیسم تنگ‌نظرانه آن بر جنبش کردستان را هم به مصاف طلبید.

قبل از کنگره دوم، کومله از جدلهای ایدئولوژیک درون چپ ایران خود را کنار کشیده بود و مشغول سازماندهی و رهبری جنبش کردستان بود. دومین کنگره کومله موازنه را به نفع جریان ضد پوپولیستی تغییر داد و کومله را به قویترین قطب در جذب فعالین مارکسیست تبدیل کرد. کومله و اتحاد مبارزان شروع به همکاری نزدیک برای ایجاد حزب کمونیست کردند. آنها پیش نویس یک برنامه مشترک را نوشتند و آن را برنامه حزب کمونیست نامیدند و به کلیه سازمانها و گروههایی را که به آن سمپاتی داشتند فراخوان پیوستن به مبارزه برای تشکیل حزب کمونیست ایران را دادند. در سپتامبر ۱۹۸۳، کنگره موسس حزب کمونیست ایران متشکل از کادرهای کمونیست با سوابق سازمانی گوناگون در کردستان برگزار شد و حزب کمونیست ایران تشکیل شد.

تشکیل حزب کمونیست ایران گسست ایدئولوژیک و سازمانی نهایی سوسیالیسم ایران از سنتهای ناسیونالیستی و پوپولیستی بود. حزب کمونیست ایران بر طبقات و مبارزه طبقاتی به عنوان مفاهیم محوری کار ایدئولوژیک و سازمانی خود تأکید کرد. این به معنی بازگشت به ارتدکسی مارکسیسم قبل از استالین بود. برای حزب کمونیست، مانند مارکس، سوسیالیسم مقدماتی مالکیت اشتراکی بر وسایل تولید و لغو کارمزدی است، نه توسعه نیروهای تولیدی با برنامه ریزی اقتصاد دولتی. اقتصاد اتحاد شوروی با خصلت سرمایه‌داری دولتی مشخص میشود. حزب کمونیست ایران هیچ نوع "اردوگاه سوسیالیستی" را به رسمیت نمیشناسد و خود را با هیچیک از قطبها یا جریانهای باصطلاح کمونیسم بین‌المللی نداعی نمیکند. حزب کمونیست در تاکتیک بر عمل مستقیم طبقاتی و مبارزه طبقاتی تأکید میکند. حزب کمونیست ایران جنبش توده‌ای طبقه کارگر را رکن اصلی هر نوع مبارزه برای تغییر انقلابی میبیند. حزب کمونیست ایران طرفدار ساختار شورایی برای سازمانهای توده‌ای طبقه کارگر است و خط مشی تقویت جنبش مجمع عمومی کارگران بعنوان مؤثرترین ابزار ایجاد فوری سازمانهای توده‌ای کارگران را در پیش میگیرد. برعکس سنت پوپولیستی، حزب کمونیست ایران اهمیت فراوانی برای مبارزه روزمره کارگران برای بهبود وضعیت کار و زندگی‌شان قائل است.

طی پنج سال گذشته حزب کمونیست ایران توانسته خود را به عنوان سازمان اصلی در چپ سوسیالیست ایران تثبیت کند، گرچه ارزش سیاسی واقعی آن در نقشی است که میتواند بالقوه در پیشروی به سوی یک سنت اصیل و قوی کمونیستی کارگری در ایران داشته باشد.

هیچ اندازه رادیکالیزه شدن تئوریک و سیاسی در خود قادر به تغییر خصلت کمونیسم امروز و پُر کردن شکافی که آن را از طبقه کارگر جدا میکند، نیست. آنچه که برای تحقق کمونیسم پرولتری مانیفست کمونیست لازم است، یک انتقال اجتماعی واقعی است. کمونیسم باید از همه کسانی که آن را طی قرن بیستم برای رفم در کاپیتالیسم بکار گرفتند، پس گرفته شود و به طبقه کارگر داده شود تا علیه سرمایه و برای رهایی بشریت بکار گرفته شود. باید جنبش کمونیسم کارگری شکل بگیرد؛ جنبشی که در آن کمونیسم دوباره

بیان اعتراض طبقاتی و فعالیت طبقاتی است. انقلاب ایران ماتریال لازم برای این انتقال طبقاتی را فراهم ساخت. ظهور قشر وسیعی از رهبران کارگری سوسیالیست و رادیکال، ورشکستگی ایدئولوژیک و سیاسی ناسیونال-رفرمیسم و سوسیالیسم خرده بورژوایی، و ظهور یک حزب مارکسیستی رادیکال که بالقوه میتواند توسط طبقه کارگر در دست گرفته شود و به عنوان ابزار مؤثری در مبارزه طبقاتی بکار گرفته شود، همگی پیشرویهایی تعیین کننده‌ای در این جهت هستند. اما اینها همه به پراتیک نسل حاضر مارکسیستهای انقلابی ایران و توانایی آنها در پاسخگویی در چرخشهای سیاسی مهم در آینده بستگی دارد. این آزمایشی است که حزب کمونیست ایران باید از سر بگذراند.

منصور حکمت

یادداشتها

۱] برای نمونه، به وال مقدم، "سوسیالیسم یا ضد امپریالیسم؟"، چپ و انقلاب در ایران، و مصاحبه با فرد هالیدی، "انقلاب ایران و نتایج آن" در نیو لغت ریویو، شماره ۱۶۶، نوامبر - دسامبر ۱۹۸۷، رجوع کنید.

۲] فردریک انگلس، "نامه به مارکس در پاریس"، اکتبر ۱۸۴۴، منتخب مکاتبات، انتشارات پروگرس، ۱۹۷۵، صفحه ۱۹.

۳] "سیاسی - تشکیلاتی"، متمایز از نظامی، ترمی بود که توسط طرفداران این خط برای دلالت کردن بر مخالفت شان با تاکتیک های جریان چریک شهری بکار میرفت.

۴] فدایی (سازمان فدائی خلق) سازمان عمده چریک شهری بود که از سال ۱۹۷۱ فعال بود.

۵] این نکته از طرف اغلب سازمانهای چپ رادیکال بعنوان مهمترین دلیل جدانشان از سنت حزب توده تأکید میشد. در واقع، تفاوت‌های سازمانی درون چپ رادیکال مقدماتاً حول مسائل تاکتیکی درباره سرنگونی استبداد بود.

۶] پیکار (سازمان پیکار برای آزادی طبقه کارگر) از انشعابی در ۱۹۷۵ در مجاهدین یک سازمان چریکی اسلامی بود. یک بخش خود را بعنوان مارکسیست - لنینیست اعلام کرد، عملاً کل سازمان را گرفت و کسانی را که در مقابل این تغییر ایدئولوژیک مقاومت کردند را اخراج کرد. در ۱۹۷۷ این سازمان کار چریک شهری را کنار گذاشت. در آستانه انقلاب بدنبال بحران رهبری، دچار انشعابات دیگری شد. رهبری برکنار شد و سازمان به پیکار و دو گروه بسیار کوچک منشعب شد، نبرد و آرمان. پیکار تبدیل به اصلی ترین سازمان خط سه تبدیل شد.

۷] رزمندگان (سازمان رزمندگان طبقه کارگر) بعنوان یک محفل مارکسیست - لنینیست در اوایل ۱۹۷۰ شکل گرفت. یک سازمان تئوریک پوپولیست رادیکال بود طی ۱۹۷۹ - ۱۹۸۰ و جزئی از جناح چپ خط سه بود.

۸] چریک سابق، بخاطر مقاومت قهرمانانه اش در زیر شکنجه و فرارش از زندانهای شاه در اوایل ۱۹۷۰ مشهور بود.

۹] اگر هر چه نبود، لاقل چپ رادیکال "دمکرات" بود. کل پراتیک سازمانهایی مانند پیکار و رزمندگان چیزی بیش از تقابلهای مداوم

با جمهوری اسلامی بر سر خواستههای دمکراتیک نبود. ناتوانی چپ رادیکال در تحقق هیچیک از دستاوردهای دمکراتیک به این دلیل بود که اندازه کافی سوسیالیست نبود. این جریان فاقد قدرت واقعی در درون طبقه کارگر بود که بتواند اعمال فشاری واقعی بر جمهوری اسلامی بکند.

۱۰] این ترند آنقدر اهمیت سیاسی ندارد که بعنوان قطب بمعنی اخص کلمه دسته بندی شود. اینجا من به دو دلیل آنها را مطرح کردم. اول، آنها موج پاسیفیسم سیاسی را نمایندگی میکنند که تعداد قابل ملاحظه ای از فعالین سابق را در خود غرق کرده است. دوم، روایت آنها از تجربه انقلاب ایران که در ژورنالهای سوسیالیست در غرب رواج یافته است.

منتخب آثار صفحات ۷۳۰ تا ۷۴۰

ترجمه فارسی این مقاله اولین بار در "منتخب آثار"، انتشارات حزب کمونیست کارگری - حکمتیست، خرداد ۱۳۸۴ (۲۰۰۵) منتشر شده است.

این متن ترجمه فارسی مقاله ای است که در ۱۹۸۷ به انگلیسی نوشته شده است.

به این حزب پیوندید!

به حزب حکمتیست (خط رسمی) پیوندید، رهنمودها و فراخوان هایش را وسیعاً بدست فعالین و دست اندرکاران مبارزات کارگری و مردم محروم، برسانید و به آن عمل کنید! برای این حزب تبلیغ کنید!

آن را به همگان بشناسانید! هیچ کمونیست، سوسیالیست، رهبر کارگری، سازمانده اعتراضات برحق محرومین، فعالین و سخنگویان رادیکال زنان، نباید بیرون از این حزب بماند!

آینده میتواند از آن ما، از آن طبقه کارگر، از آن محرومین و از آن زنان و مردان آزادیخواه و برابری طلب، از آن تشنگان آزادی و برابری باشد. اگر بدور حزب خود گردآئیم! با آن متحد و متشکل شویم! در این حزب بروی همه شما، باز است! به این حزب پیوندید!

حزب کمونیست کارگری حکمتیست (خط رسمی)

Worker-communist Party Hekmatist

hekmatist.com

چرا ناسیونالیسم چپ در کردستان به جایی نمی‌رسد؟

باز هم در باره سرنوشت کومه له

محمد فتاحی



تحکیم موقعیت در رهبری جنبش ناسیونالیستی، اولویت اول کومه له به رهبری ابراهیم علیزاده است. این یادداشت به موانع این هدف می‌پردازد. برای این کار، با یک حساب سرانگشتی، اول نگاهی می‌کنیم به چگونگی رشد موقعیت خود جنبش ناسیونالیستی در فضای سیاسی جامعه. سپس نگاهی به پتانسیل و ظرفیت های این کومه له برای رسیدن به این هدف در این جنبش می‌اندازیم.

تاریخا ناسیونالیسم کرد در دوره هایی رشد کرده که در سطح منطقه کشمکش بین دول و قدرت های رقیب شکل گرفته است. شکاف دولت های منطقه تنها زمین حاصلخیز برای شکوفایی اینها بوده است. اولین نیروی ناسیونالیست کرد که توسط یک حزب سیاسی شکل گرفت و یک شبه قدرتی شد، جمهوری قاضی محمد در مه‌باد سال ۱۹۴۶ میلادی است. تولد این نیروی سیاسی، محصول رقابت شوروی استالین و بلوک غرب در متن و دوره پایانی جنگ جهانی دوم، برای گسترش مناطق تحت نفوذ خویش در ایران است. در مقطع حضور نیروهای شوروی در بخش هایی از شمال و غرب ایران، مقامات دولت استالین، بر متن شکاف های ملی بین مردم در آذربایجان و کردستان ایران با دولت های مقتدر و سرکوبگر مرکزی، کمک کردند که دو حکومت محلی وابسته به خود، در کردستان و آذربایجان، در مدت کوتاهی شکل بگیرد. موجودیت هر دو این جمهوری ها، بعدها سرمایه ای برای استالین در معامله با شاه شد.

دومین جنبش قدرتمند ناسیونالیسم کرد متعلق به ملا مصطفی بارزانی در دهه هفتاد میلادی است که بخش اعظم کردستان عراق را به تصرف خویش در آورد. این جنبش و قدرت هم، محصول کشمکش دوران جنگ سرد بود و با حمایت و دخالت مستقیم شاه ایران موفقیت هایی کسب کرد. اگر قدرت قاضی محمد و حزب دمکرات کردستان ایران را بار قبل استالین با شاه ایران معامله کرد و آن را فروخت، این بار نوبت شاه بود تا جنبش بارزانی و حزب دمکرات کردستان عراق را با صدام معامله کند.

تحرک پشت سر پ ک ک و عبدالله اوجلان و رشد آن به عنوان یک نیرو در منطقه فعالیت خویش هم محصول کشمکش دوران جنگ سرد است. دولت سوریه به عنوان عضو بلوک شرق، حامی و ناظر بر کار جنبش اوجلان به هدف فشار به دولت ترکیه و از این طریق فشار به بلوک غرب بود. با پایان کشمکش های دوران جنگ سرد و توافقات بعدی دو دولت سوریه و ترکیه و از این طریق خالی شدن محل اطراق پ ک ک در آن منطقه، این بار اختلافات یونان و ترکیه برای مدتی "سرنیاه" پ ک ک شد. با کم شدن اختلاف یونان با ترکیه، اوجلان فراری شد. محل اطراق بعدی پ ک ک به ترتیب ارمنستان و جمهوری اسلامی در تقابل ترکیه بوده است. امروز، نه فقط موجودیت پ ک ک بلکه موجودیت طالبانی و بارزانی در کردستان عراق و احزاب ناسیونالیست کرد ایرانی، تماما و بدون استثنا محصول کشمکش بین دول منطقه و شکاف بین قدرت های جهانی است.

مشکل اینها اما تنها اتکا به شکاف ها نیست. امروزه در متن کشمکش قدرت های جهانی و منطقه ای، در متن جنگ های نیابتی، اتکای اینها به شکاف ها تبدیل به تقبل نقش های خونین و نوکری و توطئه و جنایت در خدمت طرف های صاحب جنگ است.

حزب بارزانی در این متن است که شنگال و سرنوشت خونین دهها هزار مردم آن شهر و منطقه را تحویل داعش میدهد.

در متن تقبل نوکری برای این قدرت هاست که

حزب دمکرات کردستان ایران دسته دسته پیشمرگانش را به اسم عملیات نظامی به کام مرگ می فرستد و سپاه پاسداران را صاحب پیروزی می کند.

در متن چنین سناریو دردناک، وحشیگری و جنایت و خون است که رهبری این کومه له، که دیگر تماما از اتکا به قدرت پایین، چپ و کمونیسم دست شسته است، برای بقا در فضای سیاسی و ادامه حیات، امید تحکیم موقعیت خویش در این جنبش را دارد.

نیرویی که می‌خواهد در میدان این جنبش موقعیتی کسب کند، باید با پ ک ک و بارزانی و پسران طالبانی و عبدالله مهندی و مصطفی هجری رقابت کند، تا مورد لطف قدرت های درگیر واقع شود؛ باید به سفارت عربستان رفته و برای طول عمر خاندان آل سعود دعا بخواند، باید نماینده ای به مکه بفرستد تا از دمکرات عقب نماند، باید آماده تحویل کرکوک بشود، شنگالی را همراه هزاران زن و مرد و کودک و پیر و جوان تحویل داعش بعدی بدهد، باید برای ترکیه در خاک کردستان بجنگد، باید از پوتین عملیات نظامی سفارش قبول کند، باید برای کمونیست ها در همسایگی خود طرح ترور بریزد، باید آماده لیبیک به به ترامپ ها باشد، باید تیم نظامی برای شهادت به داخل مرزهای ایران بفرستد، باید قول نا امن کردن کردستان را به اسرائیل و عربستان بدهد و البته اگر تمام این خدمات موثر واقع نشد، برگردد و سلام و علیک و احوالپرسی های مخفی و علنی در اطراف سفارت جمهوری اسلامی در اربیل را از سر بگیرد، و بلاخره به دست گرفتن انواع ابتکاراتی که ناسیونالیست های مقبول تر، در یک سال اخیر از خود نشان دادند و رکورد آخرین دربروزگی ها را شکستند و مرز فروش آدم را بسیار بیشتر از مسعود بارزانی هموار کردند...

بلی، از شانس بد کومه له، خودفروشی و مردم فروشی و به کشتن دادن نیروی خود و مردم بی‌دفاع، هزینه تحویل گرفته شدن توسط دولت ها و قدرت ها را به درجه غیرقابل تصوری بالا برده است. صف نیروهای ناسیونالیست را بنگریم، میزان موفقیت های موفق های اینها، نسبت مستقیمی دارد با شمار نقش هایی که روز روشن علیه انسانیت بعهد گرفته اند. به صف تمام نیروها و احزاب ناسیونالیست کرد که نگاه می کنید، هیچکدام شان بی هزینه صاحب موقعیت امروز نزد دولت ها و قدرت ها نشده اند.

تمام نیروهای ناسیونالیستی که امروز صاحب قدرت نظامی و پول و امکانات اند، بدون استثنا یک تاریخ طولانی خدمت به دول و قدرت های منطقه ای را در کارنامه رنگین خویش دارند. از این نظر، هیچ و مطلقا هیچ پرسیپ و اصل سیاسی مسیر حرکت اینها را نشان نمیدهد؛ تنها پرسیپ کسب موقعیت و امکانات به هر قیمت است.

بارزانی و طالبانی و پ ک ک تاریخ طولانی از چنین نقشی پشت سر موقعیت و پول و نیرو و امکانات امروز شان دارند. میدان جنبش ناسیونالیستی نه فقط در کردستان بلکه در هیچ جایی محل فعالیت یک نیروی مسئول، شرافتمند، با پرسیپ و قابل حساب و کتاب نیست.

سوال اینجاست که آیا رهبری این کومه له ظرفیت و آمادگی لازم برای ایفای چنین نقشی را دارد؟

فاکتورهای موجود در حیات این سازمان برای این سوال پاسخ منفی دارند.

عوامل بازدارنده؛

اولین عامل همین پرونده سرخ، انقلابی، معتبر، چپ و کارگری، تاریخ پشت سر این کومه له

است. تاریخی که در آن، این کومه له با تشکیل حزب کمونیست ایران، قادر شد تبعیض علیه مردم در کردستان ایران، سرکوب های تاریخی و شکاف با دولت مرکزی، را به یک جنبش چپ و رادیکال، کارگری و کمونیستی گره بزند که همسرنوشت مردم محروم در سراسر ایران و طبقه کارگر در ایران است.

قلب این تاریخ، تغییر این فرهنگ و این سنت و این تجربه، تحت نام کومه له، اگر کار اگر غیرممکنی نباشد، مطلقا ساده نیست. این کومه له لولای اتحاد هزاران و دهها هزار کارگر در کوره های آجرپزی بوده است، صفی طولانی از شرافتمندترین و فداکارترین انقلابیون کمونیست در قلب شهرها را همراه خود داشته است.

بخش عظیم خوش نام ترین انقلابیون برخاسته از انقلاب در صفوف تاریخ پشت سر آن حضور داشته اند. تاریخی از مراسم های کارگری، از جنگ های قهرمانانه، از دفاع جانانه از کارگر و زحمتکش در مقابل ارتجاع، پشت سر این نام است.

این کومه له در تاریخ معاصر تنها نیروی کمونیستی بوده است که در دوران جنگ با یک رژیم هار و فاشیستی، پوزه رقیب ناسیونالیست خود را به خاک مالیده و تاریخ شکستی به اسم آن نوشته است که نسل به نسل کمونیست ها را در مقابل عنصر ناسیونالیستی صاحب اعتماد به نفس و باور به خود کرده است.

زحمتکش و کارگر و زن، در کردستان، بعد از تولد آن کومه له کمونیست قدیمی بود که دارای شخصیت و موقعیت و عناوینی با بار مثبت سیاسی اجتماعی شدند. بیانیه حقوق زحمتکشان به زحمتکشان قدرت و اعتبار داد. تسلیح زنان، به زن موقعیتی داد که در سرتاسر دوران های جنبش های ناسیونالیستی، بی حقوقی زن یک پای قدرت شان بوده است. کارگر در کردستان با تولد کومه له کمونیست است که یک هویت مستقل سیاسی و طبقاتی و جنبشی پیدا کرد.

این حقایق توقع جامعه از یک نیروی سیاسی حتی غیر کمونیست را بالا برد. در طول فعالیت آن کومه له قدیمی ارزش هایی در کردستان تثبیت شدند که نه فقط از صفحات تاریخ بلکه از اذهان و شعور سیاسی و داده های همین امروز جامعه پاک نشدنی اند.

مسئولیت، پرسیپ، عنصر شرافتمندی و حساب و کتاب سیاسی و تعهد، در اذهان عموم از این نمونه ها هستند.

تومار طولانی شخصیت های سیاسی آن جامعه علیه توطئه گری و تروریسم باند تیپکار مهندی، یک گوشه کوچک از حساسیت اجتماعی نسبت به عملکرد یک نیروی نامسئول، بی پرسیپ و خطاکار را به نمایش گذاشت. چنین پدیده ای در کردستان های دیگر مطلقا دیده نمی شود. در همین کردستان عراق، احزاب ناسیونالیست در طول عمر خویش خرواری جنایت و ترور و سرکوب در پرونده دارند، بدون اینکه در جامعه با یک ایست قوی روبرو شوند. در ترکیه، پ ک ک در دوره ای تعداد پرشماری معلم روستایی را به اتهام آموزش به زبان بیگانه اعدام کردند. تعداد بسیاری کدخدای روستاها را به اتهام کارمند دولت و خائن کشتند و هیچ جبهه اجتماعی و سیاسی در داخل کردستان شان به اینها ایست نداد.

اگر در کردستان ترکیه پ ک ک به سادگی زنان و مردان صفوف خود را در سالهای گذشته به جرم عشق به هم در ملا عام به گلوله می بست و برای عبرت جنازه عاشقان را به نمایش میگذاشت، در مناطق شمالی کردستان ایران، منطقه حضور اولیه اینها، با اولین تنفر اجتماعی از این جنایات شان، ناچار شد این وحشیگری و بربریت را تعطیل کند.

اگر همین سازمان قادر نشد بمب گذاری در شهرها راه، درست مانند شهرهای ترکیه، به یک سنت تبدیل کند، به خاطر عدم پذیرش اجتماعی آن از همان بدو شروع کار بمب گذاری های شان در سنج بود. اگر دمکرات کردستان ایران مانند دمکرات کردستان عراق پرونده سیاه تری ندارد، مدیون حضور کومه له تاریخی در این جامعه است. اگر سازمان زحمتکشان از بدو تولد، علیرغم اطلاعیه و تبلیغات، در امر راه اندازی خصومت و دشمنی و تفرقه قومی بین دانش

آموزان مدارس در کردستان موفق نبود، به خاطر عدم پذیرش اجتماعی آن و دست رد بر طرح پاکسازی قومی به دنبال این طرح شوم شان بود. اینها همه نمونه هایی از ارزش ها و پرسیپ هایی اند که به یمن حضور کومه له تاریخی، امروزه داده های حاضر در فرهنگ سیاسی جامعه اند. نتیجه این میشود که علیرغم تمام عشق رهبری این کومه له به ایفای نقش در جنبش ناسیونالیستی، ورودش به لجنزار ناسیونالیستی با مقاومت اجتماعی از طرف بخش چپ جامعه، روبرو میشود.

موانع دیگر وجود و حضور یک کمونیسم قدرتمند در فضای سیاسی این جامعه است، که یک سرش در شهرهای اروپا و سر دیگرش در شهرهای کردستان است. منظور از این کمونیسم، طیف وسیعی از شخصیت ها و فعالین شناخته شده و محافل و جمع های پرشماری است که بخش اعظم شان در بیرون صفوف احزاب سیاسی قرار دارند. چند صد نفری که بیانیه مشترک و تومارعلیه طرح های ترور باند مهندی صادر کردند، بخشی از این نیروست که قدرت فشارش وقتی که به حرکت می افتد، در افکار عمومی و در قلب شهرها، غیرقابل انکار است. این طیف و این نیرو به فروش تاریخ پشت سر خویش توسط کومه له امروزی رضایت نمیدهد و تمکین نمی کند. بخش عمده ای از ادبیات شبکه های اجتماعی محصول کار فکری این طیف است که علیرغم هر ناروشنی در افق و هر کجروی در این و آن مقطع، علی العموم مدافع پرسیپ هایی است که با معامله و مسیر ملی شدن این کومه له همساز نیست. برای صدها کمونیست جان به در برده از جنگ علیه جمهوری اسلامی و حزب دمکرات کردستان، ایستادن روی پای خود و دفاع شرافتمندانه از تاریخ پشت سر یک ارزش معتبر است. این صف و این طیف وسیع، دگرپرسی این کومه له بسوی راست را می بیند و از آن دل خوشی ندارد. اگر دوستی این کومه له با این و آن موجود سیاسی راست انرژی زا و قوت قلب است، برای صف وسیعی از کمونیست های بیرون این کومه له، موجب نارضایتی و اعتراض است. علت روشن است؛ این صف میداند که این کومه له مشغول معامله و خرید و فروش سیاسی با سواستفاده از آن سرمایه تاریخی است که محصول کار کمونیست های آن تاریخ است. همین مورد افشا شدن رابطه و دوستی این کومه له با لشکری جریان ناسیونالیست و اسلامی در کنگره ملی پ ک ک، موجبات یک ابرو ریزی و یک اسکندال سیاسی در فضای طیف وسیعی از این چپ را فراهم کرد. حالا در نظر بگیرید این کومه له رسما و علنا وارد همکاری نه با گروههای دست راستی بلکه با این و آن دولت و بلوک منطقه ای بشود و مسیر ناسیونالیست های شناخته شده را در پیش بگیرد، چه غوغایی برپا میشود.

موانع بعدی همین عنوان کمونیستی است.

این کومه له مادام مثل منشعبین خود رسما عنوان کمونیسم را کنار نگذاشته است، و مادام به اسم یک سازمان کمونیستی فعالیت میکند، در ابعاد اجتماعی، و در قلب شهرهای کردستان، هیچ بخش چپ این جامعه آنرا برای ورود به لجنزار سیاسی و نوکری دولت ها و مزدوری برای این و آن، را همراهی نمی کند.

در بعد اجتماعی این واقعیت شناخته شده است که کمونیسم همراه سازماندهی کارگر است، همراه عدالت خواهی و خصومت با تبعیض است، همراه برابری بین زن و مرد است. همراه ایفای نقش برای جارو کردن مذهب و زن ستیزی از جامعه است. کمونیسم عنصر مبارز علیه ناسیونالیسم و خرافات ملی و قومی و طایفه ای است... کومه له البته میتواند وارد عرصه مورد علاقه اش شده و مثل بقیه نیروهای هم جنبشی خود عمل کند، اما این کار وقتی میسر میشود که در متن جامعه، آنرا هم چیزی دقیقا مانند بقیه کومه له ها به حساب آورده اند...

عنوان کمونیست در درون خود این سازمان هم یک مانع دائمی ایفای نقش به عنوان یک سازمان تمام عیار ناسیونالیستی است. مادامی که به اسم کمونیست فراخوان میدهد، خواسته یا نخواستہ جوان وارد شده به اردوگاه شان هم از سر کنجکاو می کند که باشد سراغ کمونیسم می‌رود و وقتی رفت، سراغ متفکرین و شخصیت های آنرا

چرا ناسیونالیسم چپ در ...

هم میگیرد و میخواند و چشم باز میکند. کمونیسم منصور حکمت، اگرچه دست و پاشکسته ولی از همین مسیر وارد سوخت و سازشان میشود.

این حقایق به ما میگویند که برای ایفای نقش آنهم در رهبری جنبش ناسیونالیستی، این سازمان باید تغییرات خیلی بیشتری بکند. باید ظرفیت هایی کسب کند که احتمالا هنوز خیلی به آن فکر نکرده اند. دور ریختن عناوین امروز شرط اول اند. یک جنگ آشکار علیه کمونیسم و برابری طلبی شرط دوم است. در متن چنین تغییراتی است که آماده ایفای نقش مانند همه ناسیونالیست ها میشوند. تا آن روز، علیرغم تمام از خود راضی بودن ها، ناچار است به موقعیت مشابه حزب شیوعی کردستان عراق رضایت دهد، که همیشه ضمیمه دیگران و جزو ضعیف ترین های جنبش ناسیونالیستی کرد بوده است.

یک علت اصلی رشد مداوم ناسیونالیست های افراطی در درون این سازمان، بی نقشی و ناتوانی آن در همراهی تمام عیار با نیروهای روشن بین ناسیونالیست کرد است. عنصر جدی ناسیونالیست به این کوتاهی در ایفای نقش ناراضی است و بیرون میزند. جدا شدن های

تقلای این بخش از چپ کومه له، بطور واقعی مورد حمایت هر کمونیستی است که علاقه ای به تحویل این سازمان و تاریخ پشت سر و اعتبار آن، به ارتجاع ناسیونالیستی ندارد.

و بلاخره حزب حکمتیست؛

خود ما به عنوان حزبی که نه تنها در کل این تاریخ به روشنترین وجه در مقابل راست روی این سازمان و کل جنبش ناسیونالیستی ایستاده ایم که دست بر قضا صاحب آن تاریخ هم بطور واقعی هستیم. ما کومه له موجود را جاگذاشتیم اما هیچ زمانی آنها را صاحب آن تاریخ و کل جنگ و جدلهای حزب کمونیست و تشکیلات کردستانش و پراتک مورد اشاره در این یادداشت ندانستیم. اگر قطب چپی در جامعه و بیرون در مقابل این راست روی موجود است سر روشن بین این قطب حزب ما است. ما بطور قطع نخواهیم گذاشت اعتبار آن دوران درخشان تاریخی را پشت راست برده و ضمیمه جنبش ناسیونالیستی کنند. ما چشم و گوش کارگران و بلوک چپ جامعه را بر کل حقایق مربوط به این مسئله و این تاریخ را باز میکنیم. ما برای حفظ آن سرمایه تاریخی در خدمت به کمونیسم و کارگر، از هیچ کوششی صرفنظر نمی کنیم و در این مسیر، دست هر کمونیستی که برای این هدف از تلاش خود مایه میگذارد را می فشاریم.

میان کارگران، بلکه در میان معلمان، بازنشستگان دانشجویان و حتی مال باختگان و کشاورزان هم اسماعیل بخشی به عنوان یک رهبر کارگری، با قامتی بلند، به شیوه های مختلف بر شانه های معترضین ایستاده است. چنین فضایی آماده استقبال از نیرویی نیست که به عنوان کمونیست، مشغول معامله و خوش و بش و بند و بست و دوستی با ارتجاعی ترین نیروها در اپوزیسیون است. این تناقضات، موانع و مشکلات، کار این کومه له برای رسیدن به موقعیتی که آرزو دارد را اگر نه غیر ممکن، بسیار سخت کرده است.

موانع درونی؛

خوشبختانه امروز بخش قابل توجهی از کادرهای قدیمی خود این سازمان، در مقابل راست روی آن سنگر گرفته اند. صرفنظر از کیفیت و چگونگی این سنگربندی، ولی این بخش کومه له همراه این راست روی و فروش این سازمان به جنبش ناسیونالیستی نیست. اگر دوره های قبل بخش هایی از خود کادرهای قدیمی این سازمان در دوره های متفاوت آنرا برای پیوستن به راست ناسیونالیستی کنار گذاشته اند، امروز شاید تنها دوره ای است که بخشی از لایه کادری آن از موضع چپ در مقابل رهبری راست رو آن قد علم کرده است.

اوضاع فعلی هم یک مانع جدی است؛

تحکیم موقعیت در جنبش ناسیونالیستی کرد، از شانس بد این کومه له، در دوره ای است که تغییر در تناسب قوای سیاسی در یک سال اخیر و بویژه بعد از سربرآوردن شوراهای هفت تپه و اهواز، به نفع جنبش و افق کارگریست. برای اولین بار در تاریخ این مملکت، شخصیتی مانند اسماعیل بخشی، در موقعیت یک کارگر آگاه و یک رهبر فهیم کارگری، جایگاه یک قهرمان ملی پیدا میکند که از شمال تا جنوب و از شرق تا غرب این کشور، هر جا صدا و پرچم اعتراض بالاست، اسم و عکس و شعارهای او هم بالاست. نه فقط در

ما فرهنگ مردم را عوض میکنیم. بجای این که شما بیاید نیمی از جامعه را قربانی بکنید، میتوانید آن فرهنگ را قربانی

بکنید. خیلی ساده است! ما مردم مترقی و پیشرو آن مملکت را بسیج میکنیم و سازمان میدهیم. ما کنار هر مدرسه دخترانه یا

هر مدرسه مختلطی که قرار است در آن مملکت وجود داشته باشد، رادیکالهایی را میگذاریم که جلوی او باش را بگیرند. ما

قوانینی را میگذاریم و این قوانین را با بودجههایی تضمین میکنیم که ضامن شرکت زنان در فعالیت اجتماعی باشد، جلوی

تحریک علیه آنها را بگیرد، جلوی نیروهای قشری و عقب مانده را بگیرد. ما کاری خواهیم کرد که کسی که مزاحم امر رهایی زن

و امر برابری زن و مرد بشود، جامعه او را به چشم خطاکار نگاه کند، درست مثل کسی که مزاحم بهداشت مردم شده، کسی که

مزاحم خوشبختی آدمها بطور کلی شده، درست مثل کسی که از اموال دولتی و اموال کشور اختلاس کرده، درست مثل کسی که

مانع رساندن بیمار به دکتر شده... به همان چشم به کسی نگاه کنند که مانع درس خواندن دختری شده، مانع اشتغال زنی شده،

یا مانع این شده که زنی هر لباسی میخواهد بپوشد و به سر کار برود. ما فرهنگ را عوض میکنیم. بجای این که خودمان را عوض

کنیم، یا حقیقتی که به آن معتقدیم زیر پا بگذاریم، آن فرهنگ را عوض میکنیم.

آن فرهنگ از کجا آمده؟ آن فرهنگ هم تاریحا محصول طبقات حاکمه در آن کشور است، فرهنگی است که بدرد سودآوری سرمایه

میخورده، فرهنگی که بدرد حاکمیت همین لات و لوتایی که در ایران بر سر کارند میخورده... ما حکومت را عوض میکنیم،

فرهنگ را هم عوض میکنیم. همه جای دنیا همینطور است. شما نمیتوانید آزادی بیاورید بدون اینکه به سنتهای عقب مانده

هجوم ببرید. ما این سنتها را عقب میزنیم، نیم بیشتر مردم ایران، فکر میکنم اکثریت عظیمی از مردم ایران در حرکت علیه

فرهنگ عقب مانده با ما خواهند بود. اگر هم بخشهایی قشری و عقب مانده و متحجر پیدا بشود، چاره ای ندارند، باید دندان

روی جگر بگذارند. بالاخره کسی باید دندان روی جگر بگذارد. یا زن باید دندان روی جگر بگذارد و تحت ستم بماند، یا آن حاج

آقا باید دندان روی جگر بگذارد. ما در این قضیه میگوییم حالا حاج آقا لطفا دندان روی جگر بگذارد...

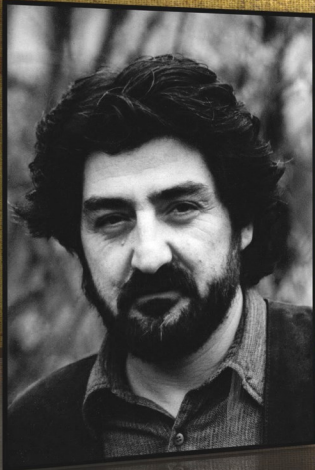
Mansoor Hekmat Week

4-11 June

در بزرگداشت زندگی پر بار

منصور حکمت

هفته منصور حکمت ۲۱-۱۴ خرداد



حزب کمونیست کارگری حکمتیست (خط رسمی)

Worker-communist Party Hekmatist
hekmatist.com

منصور حکمت، سرنگونی و انقلاب

سخنران: خالد حاج محمدی

زمان: یکشنبه ۹ ژوئن ساعت ۱۴

تشکیلات لندن حزب حکمتیست (خط رسمی)

مکان: Kentish Town Community Center

17 Busby Place, London, NW5 2sp

به مناسبت بزرگداشت
زندگی پر بار منصور حکمت

به این مناسبت از ۱۴ تا ۲۱

خرداد بحث و گفتگو در

باره آثار منصور حکمت

توسط سخنرانان ارائه می

گردد.

Mansoor Hekmat Week

4-11 June

در بزرگداشت زندگی پر بار

منصور حکمت

هفته منصور حکمت ۲۱-۱۴ خرداد



حزب کمونیست کارگری حکمتیست (خط رسمی)

Worker-communist Party Hekmatist
hekmatist.com

بمناسبت بزرگداشت هفته منصور حکمت

زمان: جمعه ۷ ژوئن ساعت ۱۸

محمد راستی: جنگ، تئوری و تئوری جنگ از دیدگاه منصور حکمت

سهیل مسینی: کارگران و انقلاب

وامد کلن - آلمان

تلفن تماس: محمد راستی

017647606454

آدرس: Alte Feuerwache Melchiorstr. 3

50670 Köln

سخنران تشکیلات انگلستان

- لندن، خالد حاج محمدی

سخنرانان تشکیلات آلمان

- کلن، محمد راستی و

سهیل مسینی

Mansoor Hekmat Week

4-11 June

در بزرگداشت زندگی پر بار

منصور حکمت

هفته منصور حکمت ۲۱-۱۴ خرداد



حزب حکمتیست (خط رسمی)

تشکیلات گوتنبرگ

تلفن تماس: 0739241383

بحث و گفتگو و بخش گوشه هایی از سخنرانیهای منصور حکمت

میز کتاب از آثار منصور حکمت

زمان: یکشنبه ۹ ژوئن ساعت ۳ بعد از ظهر

مکان: Bäckebolesängen 4 Hisingsbacka

تشکیلات سوئد -

گوتنبرگ، بحث - گفتگو

و بخش گوشه هایی از

سخنرانیهای منصور حکمت

استفاده می‌کند تا نشان دهد که می‌خواهد این مذاکره به کجا بیانجامد. و بوجود آمدن شرایط جنگی، در زمانی که اعتراضات در ایران شکل دیگر و پیشرو تری به خودش گرفته است، عملاً در خدمت ضد انقلاب و عاملی دیگر برای سرکوب اعتراضات جاری در ایران است.

هیمین خاکی: شما اشاره کردید که تحریم ها

وضعیت اقتصادی ایران را خیلی بدتر کرده و ما شاهد بودیم در سال گذشته که این اوضاع به شدت به هم خورده و به شدت وخیم است. با توجه به اینکه جمهوری اسلامی از یک سو در داخل جامعه‌ی ایران تحت فشار است - با توجه به میزان اعتراضاتی که اتفاق می‌افتد و میزان نارضایتی‌ای که اقتشار مختلف جامعه علیه جمهوری اسلامی دارند - حتی کار به جایی رسیده که بخش های متفاوت جمهوری اسلامی کتمان نمی‌کنند که تحت فشار هستند و در شرایط بدی به سر می‌برند و حتی خود هیئت حاکمه هم از آن حرف می‌زنند و دنبال یافتن راه حلی برای آن هستند. و از سوی دیگر شاهد بودیم که تحریم های جدیدی اعمال شده است. شما همچنین اشاره کردید که مذاکرات شاید همین الان هم شروع شده باشد. با این اوصاف فکر می‌کنید که در دور بعدی ما شاهد این خواهیم بود که ایران و آمریکا دور میز مذاکره خواهند نشست و دوباره گفتگو خواهند کرد و یک قرارداد جدید خواهند نوشت؟ یا نه، این کشمکش همچنان ادامه پیدا خواهد کرد؟ آیا احتمال انجام مذاکره بیشتر از احتمال جنگ است یا اوضاع به همین منوال باقی می‌ماند؟

امان کفا: ببینید اینطور نیست که مثلاً در دوره قبل از توافقات برجام و یا حتی در زمانی که برجام در حال منعقد شدن بود، مذاکره ای انجام نمی‌شد. آن دوره هم مذاکرات بود ولی سطوح مذاکره است که عوض می‌شود. اینکه مذاکره در یک اتاق است یا پای یک میز مهم نیست، مهم انجام آن است. مذاکره یعنی همین! دو طرف می‌گویند که در چه موقعیتی هستند و در این شرایط اگر پای مذاکره بنشینند و قراردادی بنویسند، مفاد آن قرارداد چه می‌شود. تا آنجا که به ایران و آمریکا مربوط می‌شود، حتی در کنار اعلام خروج آمریکا از برجام، آمریکا گفته بود که پای مذاکره می‌رود و گفته بود که نکات مذاکره‌اش چه چیزهایی هستند. ایران هم نمی‌تواند بگوید "من مذاکره نمی‌کنم." می‌خواهم بگویم که این ها خود بخشی از مذاکره است که دارد به پیش برده می‌شود. همانطور که شما گفتید اعتراضات داخل ایران بالا گرفته است. این اعتراضات مسلماً متوجه جمهوری اسلامی است و برای به زیر کشیدن جمهوری اسلامی است. همه می‌دانند که بحث سرنگونی جمهوری اسلامی یک فرض جامعه است. اینطور نیست که بخشی موافق است و بخشی مخالف. این اعتراض خیلی وسیع است و علی‌العموم است. اما تا وقتی که جمهوری اسلامی در قدرت است، خواست هایی که در رابطه با منطقه از قبل مطرح شده بودند، با ظنن وسیعتری امروز در سطح جامعه ابراز می‌شوند. یکی از این خواسته ها این است که جمهوری اسلامی باید تمام نیروها نظامی‌اش را از منطقه خارج کند. دلیلی ندارد که نیروی نظامی و مستشار نظامی جمهوری اسلامی در کشورهای مختلف - از عراق تا سوریه و لبنان و یمن و تا هر جای دیگری - حضور داشته باشد. این نیروی نظامی باید به داخل ایران برگردانده شود. این یک خواست واقعی است که در سطح جامعه‌ی ایران به صورت علی‌العموم مطرح است. جمهوری اسلامی نمی‌بایستی این نیروهایش را به آن کشورها ببرد. معلوم است که باید نیروهایش را خارج کند. همانطور که می‌گوییم که قرار نیست آمریکا نیروهایش را اینجا و آنجا ببرد. او هم باید نیروهایش را از منطقه خارج کند.

نظامی کردن و میلیتاریستی کردن منطقه بخشی از مشکل کل این منطقه است. یکی از خواسته ها مردم، به همین اعتبار این است که جمهوری اسلامی نیروهایش را از کشورهای دیگر بیرون بکشد. همین امروز که جمهوری

اما در اینجا یک نکته حائز اهمیت است؛ جدا از خواسته‌ی آمریکا و جدا از خواسته‌ی جمهوری اسلامی، شما در رابطه با منطقه‌ای و در رابطه با دولت هایی صحبت می‌کنید که در هر شرایط غیر منتظره‌ای می‌توانند به جنگ دامن بزنند. و امکان حرکتی ناخواسته مثلاً در عراق، در رابطه با نیروی هوایی و زمینی ایران و هزار اتفاق دیگر است که مسئله را بغرنج‌تر کرده است.

هیمین خاکی: دقیقاً من هم می‌خواستم به همین مسئله اشاره کنم. فرض کنیم که ما بگوییم که دو طرف نمی‌خواهند وارد جنگ بشوند. در عین حال شاهد این هستیم که هم آمریکا در منطقه نیرو دارد و همچنین دولت هایی که متحد آمریکا هستند - عربستان سعودی نمونه‌ی بارز آن است - و هم ایران در منطقه نیرو دارد؛ در عراق، یمن، سوریه و غیره. و ما شاهد هستیم که گاهی جدال های تنگاتنگی در آنجا شکل می‌گیرد. آیا این شرایط نمی‌تواند منجر به بالا گرفتن این کشمکش‌ها در این منطقه بشود؟

امان کفا: مسلماً بالا رفتن کشمکش ها ممکن است. نکته سر این است که وقتی که شما کبریتی را شعله‌ور می‌کنید و به جایی که در آن مواد منفجره وجود دارد نزدیک می‌کنید، مهم نیست که تصمیم شما چیست و بخواهید آن را آتش بزیند یا نه. هر جرعه‌ای، خواسته یا ناخواسته - که به نظر بخشاً و عملاً ناخواسته است - می‌تواند شرایط جنگی را به جنگ تبدیل کند. و این مبدل شدن شرایط جنگی به جنگ است که امروز بر سر زبان ها است. حضور نظامی آمریکا با یک تیراندازی ناخواسته از یک جایی و حتی اتفاقی که بعداً آن را به صورت "تخاصم جنگی" تفسیر کنند، می‌تواند مشکل زا باشد. ما در رابطه با منطقه‌ای صحبت می‌کنیم که در آن هر دو طرف می‌خواهند شرایط جنگی را داشته باشند. اما امکان جرعه‌ای که منجر به جنگ بشود مسئله‌ای است که شرایط را بغرنج کرده است. اما جدای از تمام این مسائل، آنچه که آمریکا دارد انجام می‌دهد، خود نیاز به تأمل دارد. آمریکا می‌گوید که "من ژاندارم منطقه هستم." صحبت بر سر این نیست که حق دارد یا ندارد، قانونی است یا قانونی نیست. این را بگذاریم برای بخش های دیگر جامعه خصوصاً بخش های متفاوت بورژوازی که سعی می‌کنند در این شرایط محیطی را برای خودشان باز کنند. به طور واقعی آمریکا دارد می‌گوید "من این را می‌خواهم و می‌خواهم آن را به دست بیاورم." این یک سیاست قلدری است که آمریکا به پیش می‌برد. این یک نکته است که باید در نظر بگیریم. بحث اینجا بر سر امریکاست و نه هر نیروی بورژوازی دیگری که ادای قلدر بودن را در می‌آورد؛ این امریکاست که می‌گوید "من می‌خواهم این کار را بکنم و برابم مهم نیست که هدف چه کسی یا چه چیزی است." شکی نیست که در این میان، زندگی ده ها میلیون انسان گروگان گرفته شده است. انسان هایی که قربانیان این سیاست می‌شوند، همانا مردم منطقه و ایران هستند؛ خصوصاً این را با در نظر گرفتن اتفاقاتی که در داخل خود ایران در حال وقوع هستند، باید در نظر داشت.

در نتیجه اگر از این زاویه به قضایا نگاه کنیم هدف "طرفین جنگ"، پیشبرد مذاکره برای دستیابی به یک توافق است. در این مذاکرات قرار است یکی از طرفین در مقابل دیگری مجبور بشود "کوتاه بیاید" و مذاکره به جایی برسد. همانطور که اشاره کردم، بحث بر سر این نیست که ایران را مجبور به نشستن پای میز مذاکره کنند، بلکه بحث بر سر این است که در آن مذاکره چه نتیجه‌ای بگیرند. در نتیجه اگر از این زاویه نگاه بکنیم این شرایط جنگی را نیاز دارند و چنین به نظر برسد که جنگ قریب‌الوقوع است. همچنین جمهوری اسلامی می‌تواند از این شرایط استفاده کند تا هم موقعیت خودش در رابطه با مسائل داخلی ایران را تقویت کند و هم حضورش در منطقه. آمریکا هم با آوردن ناوگان جنگی‌اش نه تنها شکل ژاندارم منطقه‌ای به خودش گرفته و می‌خواهد آن را تثبیت کند، بلکه دارد از آن



تحریم ها و میلیتاریسم آمریکا

(مصاحبه هیمین خاکی با امان کفا)

شده است، اسم "جنگ" گذاشت؟ و یا این یک جدالی است که وارد سطح دیگری شده‌است و آمریکا سعی دارد با ارائه‌ی این تصویر ایران را پای میز مذاکره بکشاند؟

امان کفا: ببینید در واقع جنگ ادامه‌ی قهرآمیز سیاست است. خود سیاست است که به جنگ می‌انجامد. اینجا بحث بر سر سیاست جنگ نیست. آنچه که امروز می‌بینیم ادامه‌ی یک سیاستی است که می‌تواند به جنگ بیانجامد. اینکه آیا آمریکا واقعاً جنگ می‌خواهد یا نه تا آنجا که از اظهارات دولت ترامپ و مقامات آمریکایی می‌شود برداشت کرد، می‌گویند که هدفشان جنگ نیست. چندین بار سعی کرده‌اند که این امر را تصریح کنند. "جان بولتون" هم در آخرین مصاحبه‌اش همین را گفت. "ما جنگ نمی‌خواهیم. تصمیم ما آن چیزی که به آن "رژیم پنچ" می‌گویند نیست. بلکه می‌خواهیم ایران را به شرایطی برسانیم که بتواند تحت ضوابطی جدید و با قرار های جدیدی پای میز مذاکره بیاید و قبول کند." این تصویری است که مقامات آمریکا ارائه می‌دهند. تا آنجا هم که به جمهوری اسلامی مربوط می‌شود با وجود تمام اظهارات متفاوتی که مقامات این رژیم میکنند به واقع قدرت نظامی آمریکا طوری نیست که ایران بتواند به عنوان یک کشور به مقابله با آن برود. این غیر واقعی است. در نتیجه انتظار اینکه این دو طرف جنگ بخواهند و به جنگ همدیگر بروند در واقع برای هیچکدام عملی نیست. حداقل در حال حاضر و با شرایط امروز عملی نیست. شما دارید در رابطه با یک منطقه‌ی معین و شرایط معین صحبت می‌کنید. این دوره با دوره‌ای که جنگ و پیشبرد جنگ مهم بود متفاوت است. در زمانی که جنگ خلیج شروع شد و بهانه دولت صدام بود، در آنجا مسئله باید از طریق جنگ حل می‌شد. چون اختلافاتی که داشتند به اسم "نظم نوین" باید از طریق جنگ حل میشد و از این طریق قرار بود قدرت میلیتاریسم آمریکا تثبیت بشود. امروز در دنیا نه چین، نه روسیه، نه اروپا، نه ژاپن؛ هیچکدام از اینها سر اینکه آمریکا نیروی مسلط نظامی است حرفی ندارند و این مفروض است و ادعای مخالف با آن ندارند. در نتیجه پیشبرد و انجام جنگ امری نیست که آمریکا لازم داشته باشد تا با آن چیزی را تثبیت کند. به این خاطر آمریکا همانطور که گفته جنگ نمی‌خواهد. اما چیزی که در واقع دنبال آن هستند و اسم آن را نمی‌توان جنگ گذاشت، همانا شرایط جنگی است. من به این اشاره کردم؛ که یک سیاستی وجود دارد و این سیاست است که به پیش برده می‌شود. و این سیاست هم سیاست فشار و برای تغییر و عملی کردن سیاست در منطقه‌ی خاور میانه است. از یک طرف مشخصاً مسئله اسرائیل و فلسطین-اسرائیل است و بخشاً رقابت های موجود در منطقه است. در همین رابطه است که مسئله‌ی حدود و اندازه‌ی نفوذ ایران در منطقه مطرح است، و از طرف دیگر، تقابل هایی که آمریکا با چین و روسیه و به طور مشخص اروپا در رابطه با این منطقه دارد. بقیه دیگر همه شاخ و برگ های این داستان هستند. به این ترتیب، الان اصلاً بحث بر سر خود جنگ نیست. اما شرایط جنگی، آن چیزی است که هر دویشان می‌خواهند. و این شرایط جنگی بخشی از یک پروسه مذاکرات است و بازتاب آن را در نتیجه مذاکرات خواهیم دید. حتی الان صحبت بر سر این است که آیا اینها قرار است به این شرایط جنگی تن بدهند، تا پای میز مذاکره بروند یا اصلاً مذاکره شروع شده است؟ هیچکس نمی‌تواند بگوید مذاکره شروع نشده. این شرایط خود بخشی از آن مذاکره است.

هیمین خاکی: در هفته گذشته ما شاهد بودیم که آمریکا صنایع آهن، فولاد، آلومینیوم و مس ایران را تحریم کرد. و از سوی دیگر شاهد بودیم که ناوگروه "لینکلن" را در خلیج فارس مستقر کرده است. به عنوان اولین سوال می‌خواهم از شما بپرسم اوضاع و شرایط کنونی، یعنی کشمکشی که بین ایران و آمریکا در جریان است، را چگونه میتوان ارزیابی کرد؟

امان کفا: فکر میکنم شما به چند نکته اشاره کردید که بهتر است به این نکات به صورت تک تک بپردازیم. در رابطه با تحریم ها؛ مسئله‌ی تحریم ها و ادامه‌ی تحریم ها به طور کلی، نه تنها اقتصاد جامعه را فلج کرده است بلکه شرایط مصیبت باری را برای تمام مردم در ایران به وجود آورده است. گرانی، از بین رفتن ارزش ریال و فشاری که به صورت دائم بر مردم وارد می‌شد و سطح معیشت شان را پایین آورده بود، به مراتب بدتر شده است. و این ادامه‌ی تحریم ها مسلماً نه به نفع مردم، بلکه به ضرر آنها عمل کرده است. ادامه دادن این تحریم ها و گسترش آن به صنایع دیگر، بخشی از همان پروژه است و به طور واقعی مردم را بمراتب تحت فشار بیشتری قرار داده است، طوری که بیرون آمدن از آن کار دشواری است. بر خلاف تصویری که غرب، مشخصاً آمریکا، سعی میکند ارائه دهد که تحریم ها عامل فشار بر روی جمهوری اسلامی هستند، اما این تحریم ها به طور واقعی عامل فشاری هستند که بر مردم وارد می‌شود. و مبارزه برای کسی که در شرایط سخت تری است مسلماً دشوارتر است؛ نسبت به کسی که امکانات دارد. بنابراین تحریم ها از همه جهات به ضرر مردم ایران است.

با اعزام ناوگروه لینکلن مسئله کمی فرق کرده است. کاری که آمریکا عملاً دارد انجام میدهد و تصویر نظامی‌ای که از کل این اختلاف ارائه می‌دهد، نشانگر این است که نه ایران بلکه مسائل عمده‌تر و در سطح بین‌المللی در اینجا مطرح است. رقابت های جهانی از یک سو و مسائل و مشکلات داخلی آمریکا و موقعیت خود "ترامپ" از سوی دیگر؛ اینها بخش های دیگری هستند که بر این مسئله تأثیر می‌گذارند. مستقل از اینکه چرا و چگونه این مسئله به اینجا رسیده است، به طور واقعی آوردن تصویر نظامی، یعنی به وجود آوردن شرایطی که همه فکر کنند اوضاع در حال نظامی و جنگی شدن است، چیزی است که - باوجود استقبال جمهوری اسلامی از این تصویر - مردم را تحت فشار بیشتری قرار می‌دهد و عملاً در مقابل اعتراضاتی که در ایران انجام می‌شود قرار می‌گیرد. به عبارت دیگر، این تصویر محدود به ایران نیست بلکه در جهت به هم ریختن کل اوضاع منطقه است. این مسئله‌ای است که حاد شده است. و وقتی که همه راجع به آن صحبت می‌کنند از این زاویه است که تأثیرات این اوضاع می‌تواند گسترش پیدا کند. یعنی مستقل از اینکه جنگ می‌شود یا نمی‌شود مشکل اصلی رنگ نظامی و میلیتاریستی زدن به این تخاصم و کشمکش موجود است.

هیمین خاکی: شما گفتید که مستقل از اینکه جنگ اتفاق بیافتد یا نه این تصویر میلیتاریستی‌ای است که اکنون با آن روبرو هستیم. ما شاهد این بودیم که مثلاً در حمله‌ی آمریکا به عراق ابتدا با تصویر نظامی وارد منطقه شدند و بعداً منجر به جنگ شد. آیا می‌شود روی این کشمکش ها، که با ورود ناوگان آمریکا به خلیج فارس نظامی هم

زنده باد سوسیالیسم

اسلامی در قدرت است این یک خواست واقعی است که در سطح جامعه مطرح است. و البته که وقتی جمهوری اسلامی نباشد و یک حکومت مردمی شکل بگیرد، آن حکومت هم نیروهای نظامی را از آن کشورها بایستی فرا بخواند؛ اگر حکومت کارگری باشد که قطعاً این کار را می‌کند و نیرو و مستشار نظامی ایران را در منطقه پخش نمی‌کند. همانطور که گفتیم، جمهوری اسلامی برای سرکوب اعتراضات روز افزون نیازمند این شرایط جنگی است. جمهوری اسلامی در واقع چنین وانمود می‌کند که "گویا جنگ می‌شود" تا به بهانه آن سرکوب بیشتر را موجه جلوه دهد.

اگر برای جمهوری اسلامی به وجود آمدن شرایط نظامی و جنگی بهانه ای و بخشی از پاسخ به اعتراضات داخل ایران است، از نظر آمریکا هم، این سرکوب مورد قبول است. این را به این خاطر می‌گویم که وقتی که به این اعتراضات و درجه رشد آن نگاه می‌کنید، مطلوبیت شرایط جنگی برای سرکوب آن توسط بورژوازی را می‌بینید. و جمهوری اسلامی از این بهانه، مانند شرایط تحریم استفاده می‌کند و آمریکا در این زمینه با جمهوری اسلامی مخالفت ندارد. نه نظام آمریکا، نه چین، نه روسیه و نه اروپا با سرکوب اعتراضات در ایران مخالفت ندارند. آنها می‌خواهند چنین سرکوب‌هایی وجود داشته باشد. قرار است که باشد. در نتیجه اعتراض آنها علیه این سرکوب نیست؛ البته باید از تبلیغاتی که می‌کنند، بگذریم. باز تاکید می‌کنم که فشاری که به ایران امروز اعمال می‌کنند، برای آوردن جمهوری اسلامی پای میز مذاکره به معنی یک توافق برای یک راه حل در منطقه است - توافقی حول کوتاه شدن نفوذ، موقعیت و دست جمهوری اسلامی در منطقه. و این هم نه به این خاطر که فکر می‌کنند باید دست عربستان بالا برود، بلکه به این خاطر که می‌خواهند در واقع موقعیتی که اسرائیل دارد را تثبیت شده تر و معلوم تر کنند. آمریکا رسماً اعلام کرده است که فکر می‌کند پاسخ به فشار یا امکانی در منطقه که اسرائیل را به هر دلیلی در مخاطره قرار بدهد - نه مثلاً سقوط دولت آن بلکه به صورت مخاطرات امروز - و پاسخ به مسئله فلسطین، از این طریق بهتر انجام می‌گیرد. این خواسته‌ی آمریکا است. در نتیجه اگر موقعیت ایران در منطقه حتی با همین نیروهای نظامی‌اش، به نفع سیاست غرب و آمریکا باشد، مخالفتی با آن ندارند. همانطور که در دوره‌ی قبلی هم دیدیم؛ هیچکس در دنیا - چه اروپا و چه آمریکا - اعتراض نکردند که مثلاً چرا پاکستان بمب اتمی دارد. وقتی که سیاستش در تقابل با آمریکا یا اروپا نباشد و در خدمت پیشبرد آن باشد با آن مخالفت نمی‌کنند. همچنین هیچ کس اعتراض نمی‌کند که اسرائیل بمب اتمی دارد. ولی کشوری مانند ایران نباید بمب اتمی داشته باشد چون قابل اتکا در پیشبرد همان سیاست غرب نیست. به همین خاطر اختلاف بر سر "اتمی شدن ایران" تنها یک بهانه است.

شرایط جنگی به این ترتیب، به نفع جمهوری اسلامی است و بهانه ای برای سرکوب اعتراضات، امری که غرب با آن هیچ مخالفتی ندارد و چین هم با آن مخالفتی ندارد. ثانیاً فشار آوردن به جمهوری اسلامی برای محدود کردن امکاناتش در سطح منطقه، جنبه دیگری از این شرایط جنگی است و این هم خود هم بخشی از "مذاکره" است. و مسئله‌ی سوم و مسئله‌ی اصلی که قبلاً به آن اشاره کردم در رابطه با رقابت‌های جهانی آمریکا و به طور واقعی سیاستی است که چین در منطقه می‌خواهد به پیش ببرد، سیاستی که در جهت "خط ابریشمی" نیازمند درجه زیادی از ثبات است. و به همین خاطر چین هم رسماً اعلام کرده است که هیچ مخالفتی با ابراز قدرت نظامی آمریکا از این جهت ندارد؛ منتهی ثبات برای رشد اقتصادی که چین دنبال می‌کند، مهم است. در نتیجه چین هم مخالفتی ندارد که دست ایران در منطقه کمی کوتاه بشود. اروپا هم که رسماً همین را اعلام کرده است. ماکرون دو سال پیش گفت که "ما می‌خواهیم جلوی موشک‌های بالستیک و ابراز وجود نظامی ایران گرفته شود". این‌ها هم بخش‌هایی از آن پروسه‌ی فشار آوردن به ایران است. ما می‌بینیم که در واقع این شرایط جنگی قرار است راهکاری برای ممکن کردن تمامی این جوانب باشد. پس همانطور که صحبت کردیم، قلدری آمریکا به این خاطر نیست که علیه

جمهوری اسلامی است، بلکه برای این است که می‌خواهد در منطقه این سیاستش را تثبیت کند و این تثبیت کردن در مقابل دیگر رقابیش را به این شکل ژاندارمی به پیش میبرد و حتی حاضر نیست که به آن رقبا سهمی بدهد.

برای مردمی که علیه جمهوری اسلامی مبارزه می‌کنند، مسئله و سوال این است که این وسط آمریکا چکاره است؟ می‌پرسند که آمریکا چرا باید قدرت نظامی و ناوگان نظامی‌اش را جلو بیاورد؟ به او چه ارتباطی دارد؟ اعتراضی در ایران در پیشروی است و کاری که آمریکا با به وجود آوردن شرایط نظامی و میلیتاریستی می‌کند - و به آن "قلدری" می‌گویند - علیه همان اعتراضاتی است که در ایران در حال شکل‌گیری و در جریان است. قلدری آمریکا علیه طالبان نیست. بلکه کاملاً علیه اعتراضاتی است که در ایران در حال شکل‌گیری است. و در اینجا طبقه‌ی کارگر ایران و مردم مبارز ایران مسلماً نمی‌خواهند که یک شرایط میلیتاریستی به وجود بیاید. و فراتر از آن، این نظامی کردن منطقه، امکان را به جمهوری اسلامی می‌دهد که به این بهانه که شرایط جنگی است بخواهد یک دوره‌ی دیگر از سرکوب موجه جلوه دهد. و حتی بیشتر از آن، بخواهد منطقه را به این شکل نظامی در بیاورد. آمریکا می‌گوید که می‌خواهد نیروگاه هوایی‌اش را در عراق تثبیت کند، برای اینکه جلوی ایران را بگیرد! روحانی هم به این مسئله اعتراض کرده است. اینجا کاری به تصویری که روحانی ارائه می‌دهد ندارم. اما در این شرایط، مردم عراق را هم در این بین گروگان گرفته اند. چه اتفاقی قرار است بیافتد؟ قرار است میدان جنگ عراق باشد؟ قرار است کشورهای خلیج باشد؟ حالا نگویند جنگ با ایران و یا در تهران، اما آیا قرار است میدان جنگ مثلاً بصره باشد؟ قدر مسلم، این شرایط منطقه را نا امن تر می‌کند و سرکوب و مخدوش کردن هرگونه اعتراضی که در منطقه علیه بورژوازی انجام می‌شود، را ممکن تر می‌سازد. قدرت دولت‌های منطقه، از شیوخی که سر کار هستند تا اسرائیل، را افزایش می‌دهد و به این اعتبار هم، این قلدری سرگردنه امروز آمریکا، در جهت پیشبرد سیاست جلوگیری و سرکوب اعتراضات در منطقه است. به همین خاطر ما می‌گوییم که آمریکا این اجازه را ندارد. هیچ بهانه‌ای، چه جمهوری اسلامی و یا هر دولت دیگری، و هیچ توجیهی برای این سیاست آمریکا قابل قبول نیست. فقط شما یک لحظه فرض کنید که در آینده یک حکومت مردمی در ایران سر کار بیاید. حکومت مردمی‌ای که می‌گوید "من شرایط را برای زندگی مردم بهتر می‌کنم". آیا آمریکا در مخالفت باید اجازه داشته باشد ناوگانش را بیاورد و حمله کند؟ خوب عیناً همان شرایط امروز وجود دارد. برای همین است که می‌گوییم، آمریکا این وسط چکاره است؟

تکرار می‌کنم که امروز، جمهوری اسلامی، محور مسئله نیست. این سیاست آمریکا است که محکوم است. و باز به همین دلیل است که آنان که از دریچه برخورد به جمهوری اسلامی، چه در موافقت و چه در مخالفت، سراغ این کشمکش می‌روند، دچار مشکل می‌شوند. ما این مشکل را نداریم. ما خواهان غیر نظامی شدن منطقه هستیم و در نتیجه خواهان خروج تمام نیروهای نظامی آمریکا از منطقه هستیم. نکته بعدی، در رابطه با خود ایران است. ما خواهان پیشبرد اعتراضات جاری هستیم و خواهان از بین رفتن هرگونه شرایط جنگی. و یکی از خواسته‌هایمان که در جهت منافع مردم منطقه است، این است که تمام نیروهای نظامی جمهوری اسلامی باید فراخوانده شوند. هیچ نیروی نظامی و مستشار جمهوری اسلامی اجازه ندارد در خاک کشورهای دیگر فعالیت داشته باشد. و این خواسته‌ی است که مردم مطرح می‌کنند. می‌گویند "نمی‌خواهیم به یک نیروی ژاندارمی دیگر در منطقه تبدیل بشویم".

بر این اساس ما در اینجا دو نکته داریم؛ اول نظامی کردن و حضور نظامی آمریکا در خود محکوم است. سپس وجود نیروهای جمهوری اسلامی در کشورهای دیگر محکوم است. ولی به هر حال هر دو، آمریکا و ایران، سعی می‌کنند منطقه را نظامی کنند. و ما خواهان از بین رفتن هرگونه شرایط میلیتاریستی در منطقه هستیم. صلح و آن چیزی که کل این منطقه لازم داشته و هر بار آن را از او گرفته‌اند این بوده است که هر جا که خواستند اعتراضی بکنند با یک نیروی نظامی و جنگی مواجه شده اند؛ و یا تصویر

سوریه را در مقابلشان گذاشتند یا تصویر یمن، و یا حتی تصویر ارتش و قدرت ارتش مثلاً در مصر را. اعتراضات موجود و جاری است، و اجازه ندارند که شرایط را باز هم نظامی کنند. وقتی که آن را نظامی می‌کنند و دست قدرت‌های نظامی را باز می‌کنند عملاً در جهت سرکوب مردم و اعتراضات مردم عمل می‌کنند. و به این خاطر حضور نظامی ناوگان‌های آمریکا، که چیز جدیدی نیست و قبلاً هم آنها را فرستاده است، محکوم است و هر بار هم ما این را گفته‌ایم که "اجازه ندادید" و "این مسئله به شما چه ربطی دارد؟" کی به شما مقام پلیس راه کشتی‌ها را داده است؟" و اجازه ندادید که نیروهای نظامی‌تان را به منطقه بیاورید و شرایطی را به وجود بیاورید که باز از قدرت نظامی‌تان استفاده کنید و بخواهید مردم کشورهای منطقه را تحت فشار قرار بدهید. و این باید در خودش محکوم شود و نباید در آن هیچ خدشه‌ای وارد کرد.

هیمن خاکی: ما در هر دوره‌ای که شاهد بالا گرفتن این کشمکش‌ها بین ایران و آمریکا بوده‌ایم - چه به صورت فضای جنگی چه به صورت تحریم‌های بیشتر یا به هر صورت دیگری - دیده‌ایم که جناح راست و مشخصاً بخش سلطنت طلب اپوزسیون ایرانی، که به معنای واقعی کلمه دنبال رژیم‌چنج بوده‌اند، نیرو گرفته‌اند و توان‌شان بیشتر شده. در خود آمریکا هم از جهات مختلف سعی کردند که به آنها کمک کنند و کاری کنند که اینها نیرو بگیرند. با توجه به اینکه، همانطور که شما هم اشاره کردید، سرنگونی جمهوری اسلامی یک داده‌ی جامعه‌ی ایران است. یعنی امروز همه می‌گویند که جمهوری اسلامی باید برود. یعنی یک خواست و مطالبه‌ی اصلی آن جامعه‌ست. با توجه به این اوضاع فکر می‌کنید که این کشمکش‌ها چه تاثیری می‌تواند بر اپوزسیون راست داشته باشد؟ همچنین با توجه به بحث آلترناتیوهای بعد از جمهوری اسلامی که جزو بحث‌های اصلی است و تنها بحث سرنگونی جمهوری اسلامی مطرح نیست. اینکه بعد از جمهوری اسلامی چه خواهد شد و چه حکومتی سر کار خواهد آمد و ما چه آلترناتیوی خواهیم داشت و چه کار خواهیم کرد؟ آیا دوباره سناریوی انقلاب پنجاه و هفت تکرار می‌شود یا نه، و تمام این بحث‌ها. فکر می‌کنید این شرایط چه موقعیتی را برای اپوزسیون راست به ارمان بیاورد؟ آنها را قدرتمندتر می‌کند یا نه؟

امان کفا: ببینید اپوزسیون راست واقعا با مشکل مواجه شده‌است. بی‌افقی کامل. به این خاطر که انتظار داشتند آمریکا برود و جمهوری اسلامی را سرنگون کند و می‌خواستند این تصویر را بدهند که اینها نیرویی هستند که در آن صورت می‌توانند نفع برده و در صف مقدم قدرت باشند. نفع‌شان در این نبود که می‌خواستند جمهوری اسلامی سرنگون شود، بلکه در این بود که اعتراضات مردم باعث این سرنگونی نشود. و در اینجا هم خط و هم سیاست آمریکا هستند. تصویری که آنها به آن امید بسته‌اند این است که با فشار آمریکا جمهوری اسلامی بتواند از این شکل فعلی به شکلی دیگر تغییر پیدا کند، به‌رحال تغییر بدون انقلاب شکل بگیرد. آنهایی‌شان که "دوراندیش‌تر" هستند، بر این اساس خواهان همین شرایط جنگی، بمثابة عامل فشار به جمهوری اسلامی هستند. مسلماً در این میان جمهوری اسلامی را مقصر معرفی می‌کنند و کلاً روی این مسئله سرمایه‌گذاری کرده‌اند. اما اگر جنگ بشود این اپوزسیون راست کاملاً آچمز و ناتوان از حرکت می‌شود. اگر آمریکا حمله به ایران را آغاز کند بخش وسیعی از این اپوزسیون در کنار جمهوری اسلامی خواهد رفت. به این خاطر که ناسیونالیسم‌شان این را می‌خواهد. دوره قبل هم همین اتفاق افتاد. به محض اینکه امکان جنگ اعلام شد این اپوزسیون راست در "دفاع از میهن" اعلام داشت که "سرباز آن مملکت است". هنوز هم پشت ارتش ایستاده‌اند. می‌گویند "با سپاه پاسداران مخالف هستم اما از ارتش حمایت می‌کنیم!" در نتیجه اگر جنگی صورت بگیرد اپوزسیون راست کاملاً آچمز و بی‌اعتبار می‌شود. چون مسئله‌ی "دفاع از مرز و تمامیت ارضی" به دست جمهوری اسلامی می‌افتد و تمام نیرویش را به کنار دولت حاکم، جمهوری اسلامی، می‌فرستد و جایگاه اپوزسیون خودش را از دست می‌دهد. در نتیجه اپوزسیون راست خواهان جنگ علیه ایران نیست. و اگر اعلام شود که جنگی در خواهد گرفت، او هم به نیرویی تبدیل می‌شود که

می‌گوید جنگ نشود. این یک بخش از اپوزسیون راست است.

بخش دیگر، به خصوص نیروهای قومی-ملی هستند که از روز اول گفتند که در وضع تحریم‌ها، جنگ و غیره همه‌جا، جمهوری اسلامی مقصر است. "اگر جمهوری اسلامی نبود، تحریم هم نداشتیم!" به اصطلاح آب پاکی را روی سر غرب و آمریکا می‌ریزند و می‌گویند که مشکل فقط جمهوری اسلامی است. امروز هم می‌گویند که این شرایط به خاطر جمهوری اسلامی است و "آمریکا بی‌گناه است". نیرو آوردن و میلیتاریزه کردن منطقه و فشارهایی که به مردم روا می‌شود، از نظر اینان، هیچ ایرادی ندارد! گویی تنها ایرادی که می‌گیرند این است که اگر جمهوری اسلامی نبود این اتفاق نمی‌افتاد. اما این تصویر غیر واقعی و دروغ است. دروغ از این جهت که می‌خواهند بگویند که به وجود آمدن این شرایط به خاطر وجود جمهوری اسلامی است و هیچ ربطی به سرمایه، امپریالیسم، رقابت‌های جهانی و قلدربازی و ژاندارم‌بازی‌های آمریکا ندارد، و انگار که آمریکا و بقیه همه مقبول هستند و تنها جمهوری اسلامی است که بد است! لابد نه سرمایه و نه نظام و نه .. مشکل نیست و فقط کافی بود که این اپوزسیون در قدرت سهیم بود تا جلوی این شرایط گرفته می‌شد. این نیروها نیز، به این ترتیب عملاً در چشم مردمی خاک می‌پاشند که در ایران علیه جمهوری اسلامی مبارزه می‌کنند. همانطور که گفتیم، برای اپوزسیون جاقفاده راست، وقوع جنگ به نفع نیست. ضرر می‌کنند. آنها جنگ را نمی‌خواهند. و البته که در این شرایط می‌خواهند استفاده‌ی تبلیغاتی بکنند و بگویند که آمریکا درست می‌گوید و مقصر جمهوری اسلامی است. در صورتیکه مردم ایران گفته‌اند که "ما جمهوری اسلامی را نمی‌خواهیم." ولیکن مردم ایران نگفته‌اند "جمهوری اسلامی را نمی‌خواهیم اما می‌خواهیم که نیروی نظامی آمریکا دم در خانه‌مان باشد!" معلوم است که این نیروی نظامی برای سرکوب مبارزات فردای همان مردم است. اگر اعتراضات جاری در ایران باز هم شدت بگیرد و جمهوری اسلامی در مخاطره قرار بگیرد (به این صورت که امکان سرنگونی‌اش از حالت بالقوه به بالفعل تبدیل بشود)، سیاست آمریکا هم همچنان بنا به شرایط تغییر خواهد کرد، چه بسا سیاست غرب همچنان دفاع از سرمایه و نظام آن در ایران است.

ما یک بار شاهد این بودیم؛ در زمان شاه، هنگامی که اعتراضات گسترش یافت و هنگامی که دیدند کل این سیستم دارد به هم میریزد، برای جلوگیری از انقلاب، خمینی را آوردند. در نتیجه شرط بندی اپوزسیون راست روی این کارت که "از چین تا روسیه و اروپا و آمریکا مخالف جمهوری اسلامی اند" درست نیست و خط قرمزهای آنها را در نظر نمی‌گیرند. امروز هم اپوزسیون راست تصمیم دارد این دوره از تاریخ را درز بگیرد و گویی از حافظه جامعه پاک کند. ولی شکی نیست که اعتراضات و مبارزه علیه سرمایه و انداختن سرمایه در ایران تمام این صف بندی‌ها را تغییر خواهد داد. موقعیت آمریکا و رابطه‌ی آمریکا با جمهوری اسلامی را هم تغییر خواهد داد. بی‌خود نیست که ترامپ می‌گوید "ما رژیم چنج نمی‌خواهیم." چون می‌دانند برانداختن جمهوری اسلامی به این شکل و در جامعه‌های که در حال غلبان علیه جمهوری اسلامی است قابل کنترل نیست. این تصویری که اپوزسیون راست ارائه می‌دهد به این اعتبار دروغ است. اگر جنگ بشود اپوزسیون راست آچمز کامل است. اگر جنگ نشود و شرایط به این جا برسد که اعتراضات مردمی به شکلی در بیاید که احتمال سرنگونی جمهوری اسلامی و از بین رفتن تمام آن رابطه‌ی کار مزدی در ایران وجود داشته باشد، نه تنها این اپوزسیون دنبال جمهوری اسلامی و آمریکا می‌دود بلکه همه‌شان علیه مبارزات مردم هم خط و هم سنگر می‌شوند. مضافاً اینکه یکی از راه‌هایی که جمهوری اسلامی برای ادامه حیاتش و ادامه سرکوبش استفاده می‌کند، همانا حضورش در منطقه است. و در عین حال غرب، و در اینجا مشخصاً آمریکا، منظورش از محدود کردن جمهوری اسلامی در منطقه، تنها در رابطه با غیر متخاصم کردن جمهوری اسلامی با سیاست آمریکا در منطقه است و همین و بس. حضور جمهوری اسلامی هم جهت با آمریکا که برای غرب مشکلی نیست.

جمهوری اسلامی موافق آمریکا، یا بهتر بگوییم

"غیر مخالف" با سیاست‌های آمریکا، به همان اندازه مورد قبول است که هر رژیم دیگری در آن منطقه. امروز با ملیتاریزه کردن، با این حضور نظامی و با این ژاندارم بازی که آمریکا در پیش گرفته، دیگر مسئله نه محدود به ایران، بلکه اعلام جنگی است علیه مبارزات جاری بخش‌های گوناگون کل کشورهای منطقه. این شرایط در عمل بدین معنی است که نه فقط ایران، بلکه کل منطقه در موقعیتی است که هر اعتراضی در هر کدام از این کشورهای منطقه با مخاطره جنگ و تبدیل شدن به یک میدان نظامی مواجه است. این ملیتاریسمی است که به واسطه‌ی آن دولت‌های بورژوایی منطقه هم بتوانند در کشورهای خودشان، دست بالاتری پیدا کنند. و به همین دلیل ما خواهان این هستیم که اولاً نیروهای نظامی آمریکا از منطقه خارج شوند. ثانیاً تمام نیروهای نظامی جمهوری اسلامی از تمامی این کشورها بازگردانده شوند. ثالثاً آنچه‌ان شرایط سیاسی‌ای غالب باشد که اعتراضات جاری برای سرنگونی بورژوازی در همه‌ی کشورهای این منطقه (که نزدیکترینشان الان ایران است) بتوانند بدون مواجه با فشار نظامی، ادامه و گسترش پیدا کنند. ما مخالف هر آن چیزی هستیم که جلوی این انقلابات را می‌گیرد. هر چیزی که با گسترش اعتراضات مردم مخالفت می‌کند. و این ملیتاریزه کردن بخشی از آن سد بندی در مقابل آن اعتراضات است و به همین دلیل باید در مقابل آن ایستاد.

همین خاکی: به عنوان سوال آخر؛ شما از ترجمه‌ی این سیاست بر فضای جامعه‌ی ایران و مشخصاً فضای اعتراضی جامعه‌ی ایران حرف زدید. اولین مشخصه‌ای که در این باره ذکر کردید مسئله‌ی سرکوب بود که گفتید دست جمهوری اسلامی را باز می‌کند و فضایی را فراهم می‌کند که امکان سرکوب بهتری داشته باشد و بتواند اعتراضات را به عقب برگرداند. و همچنین اشاره کردید که ملیتاریزه کردن این شرایط به ضرر اعتراضاتی است که در جامعه‌ی ایران علیه جمهوری اسلامی در جریان است و مشخصاً علیه وضع موجود است. با این اوصاف مطمئناً شما هم موافق هستید که این اوضاع و این سیاست مخاطرات زیادی را برای جامعه‌ی ایران و مخصوصاً برای اعتراضات در آن جامعه به وجود خواهد آورد. چگونه می‌توان ورق را برگرداند؟ یعنی مردمی که الان در جامعه‌ی ایران هستند و معترض هستند و می‌خواهند که جمهوری اسلامی کنار برود. به این دلیل که

وضعیت زندگی بدی دارند و در بدترین شرایط ممکن قرار دارند. چه از لحاظ اقتصادی، چه از لحاظ فرهنگی، چه از لحاظ سیاسی و از هر لحاظی که فکر کنیم در شرایطی که شایسته‌ی یک انسان باشد برخوردار نیستند و خیلی واضح می‌گویند که جمهوری اسلامی باید برود! چون نمی‌توانیم به عنوان انسان زندگی کنیم. ورای هر فکر و اندیشه و آلترناتیوی که برای آینده‌ی ایران در ذهنشان دارند یا ندارند. می‌خواهند جمهوری اسلامی برود چون نمی‌توانند زندگی کنند. در این اوضاع چگونه می‌توان ورق را برگرداند؟ به عنوان فردی که در جامعه‌ی ایران هستید و زندگی‌تان پیش نمی‌رود، می‌خواهید جمهوری اسلامی سرنگون بشود، فضای ملیتاریستی وجود دارد، فضای نظامی ایجاد شده است، نیروها و آلترناتیوهای زیادی دندان تیز کرده‌اند که اوضاع را به نفع خودشان تغییر بدهند؛ در این اوضاع می‌شود چکار کرد؟ چطور می‌توان اجازه نداد که این سیاست و این فضا بر روی اعتراضات سایه بیاندازد؟

امان کفا: شرط اول این است که شما جلوی هر آن چیزی که سد راه پیشروی این مبارزات می‌شود را بگیرید. سد راه آن الان چیست؟ یکم؛ به وجود آوردن شرایط و تصویر جنگی در منطقه و به طور مشخص ایران. خب ما می‌گوییم بخشی از خواسته‌هایی که امروز هم وجود دارد، این است که به ایران می‌گوییم که نیروهای نظامی‌تان را از منطقه خارج کنید. و این به این دلیل است که فکر می‌کنیم این امر شرایط و موقعیت بهتری را برای مبارزات در داخل ایران و به خصوص برای پیشروی این مبارزات فراهم می‌کند. نیروی نظامی جمهوری اسلامی باید از آن کشورها خارج شود. دوم؛ جلوگیری از هرگونه تصویری که جمهوری اسلامی و مقامات آن برای حضورشان ارائه می‌دهند و می‌گویند که این نیروهای نظامی در منطقه به همان اندازه "نیروی کمکی برای ایران" هستند. آوردن حشدالشعبی و غیره به ایران، مخصوصاً بعد از اعتراضاتی که در مورد سیل بود، یک نمونه‌ی اخیر از این سیاست است. در نتیجه ما خواهان پایان یافتن ملیتاریزه کردن در همه‌ی سطوح آن هستیم، چه در سطح کشور، چه در سطح محیط کار و غیره. به جمهوری اسلامی نباید اجازه داد که هیچ جایی را پادگان کند. بخش دیگری از این خواست ما، به معنای مقابله با تمام نیروهایی است که چنین وانمود می‌کنند که سیاست‌های تحریم و جنگی آمریکا است که جمهوری اسلامی را تحت فشار گذاشته، و به این اعتبار گویا آن سیاست‌ها به نفع مبارزه‌ی مردم است. این نیروها سیاست‌های آمریکا و غرب را مقبول و موجه جلوه می‌دهند و باید در مقابل آنها ایستاد. جامعه‌ی ایران نه جنگ می‌خواهد و نه شرایط جنگی و نه جولانگری

نیروهای ناسیونالیست و قومی‌ای که سعی می‌کنند اوضاع را به گونه‌ای نظامی کنند. آنها سعی دارند تا از این طریق جای پای برای خودشان و حضورشان در قدرت باز کنند. هرج و مرج آن چیزی است که اینها می‌خواهند. ما مخالف به وجود آمدن هرگونه هرج و مرج و نامعلومی اوضاع در ایران هستیم. چنین اوضاعی به جمهوری اسلامی اجازه می‌دهد که خود را ناجی ایران برای جلوگیری از سوریه شدن ایران نشان دهد! ما مخالف این تصویر و نیروهایی که بانی این تصویر هستند، هستیم.

شکی نیست که گسترش اعتراضات در ایران به معنای پیشروی و تحکیم دستاوردهایی است که قابل اتکا باشند. چه کاری می‌شود انجام داد؟ همه می‌دانند که اعتراضات جاری است. امروز نیاز نیست که کسی برود و بگوید "من علیه شرایط جنگی اعتراض می‌کنم." این اعتراضات بالفعل وجود دارند. چیزی که در اینجا لازم داریم "تشکل" است. چیزی که اینجا نیاز داریم نیروی فعالی است که به شکل متشکل نمایندگی اعتراضات را به دست می‌گیرد و این آلترناتیو، آلترناتیو طبقه‌ی کارگر، را در مقابل جامعه قرار دهد. به همین دلیل پیشروی، بدون نشان دادن ممکن بودن آلترناتیو طبقه‌ی کارگر، غیر قابل دسترسی است.

امروز همه جای ایران در اعتراض است. و همچنان هر اعتراضی بالفور تبدیل می‌شود به اعتراض علیه جمهوری اسلامی. پاسخ جمهوری اسلامی به هر خواسته‌ای، به هر اعتراضی برای دستیابی به هرگونه بهبودی، امروز بیش از همیشه، پاسخی نظامی است. بهانه دیگری دارند که بگویند الان شرایط جنگی است و انواع و اقسام تهمت‌ها و احکام امنیتی را به معترضین بزنند که شما دارید برای نیروهای غرب و نیروی آمریکا کار می‌کنید! برای ما که خواهان گسترش و رشد این اعتراضات هستیم، شرایط جنگی یک مانع دیگری است و می‌خواهیم این بهانه از بالای سر مردم برداشته شود.

گفتید که ورق را چگونه می‌شود برگرداند؟ راه واقعی برگرداندن ورق به طور عملی یعنی آلترناتیو طبقه‌ی کارگر و آن آلترناتیو را در جامعه به رسمیت شناساندن. و برای این امر شما به حزب نیاز دارید. بدون حزب نمی‌شود. نمی‌شود همه جا تنها به اعتراض کردن دست زد بدون اینکه وجود تشکل مستقل، به معنای تشکل مستقل طبقه‌ی کارگر را در اینجا دید. و اینجاست که حضور حزب و حزبیّت معنا دارد. طبیعتاً هر کمونیستی، هر نیرویی که می‌خواهد طبقه‌ی کارگر به عنوان ناجی بشریت، به عنوان نیرویی که می‌تواند این رابطه‌ی سرمایه و کار مزدی را از بین ببرد و به عنوان نیرویی که راه خلاصی

جامعه را به وجود بیاورد، می‌داند که باید متشکل عمل کرد. و تشکل یعنی ابراز وجود طبقه‌ی کارگر به عنوان یک نیروی مستقل، و این نیازمند حزب است. حزبی که این را اعلام کند. حزبی که به این صورت این سیاست را نمایندگی کند. و حزبی که تحت هر شرایطی حاضر باشد نگاه کند و ببیند چگونه می‌توان دنیای دیگری ساخت. و ببیند چگونه می‌توان کل جمهوری اسلامی و رابطه‌ی سرمایه را از بین بُرد. نیازمند چنین تشکلی است. این تشکل به نظر من "حزب حکم‌نویس (خط رسمی)" است. فکر می‌کنم پاسخ تشکل و پاسخ طبقه‌ی کارگر ابراز کردن و سیاست مستقل خود را جلو بردن به معنای حزبی کلمه است.

این راهی است که از آن می‌شود ورق را برگرداند. علی‌العموم اعتراض و تشکل لازم است. اما سیاست مستقل داشتن و اعلام این سیاست تنها از طریق حزبی کمونیستی ممکن است. و وجود این حزب و وجود این تشکل چیزی است که جامعه برای آن فریاد می‌زند. و برای همین است که جمهوری اسلامی با هرگونه اعتراضی می‌تواند کنار بیاید و با هرگونه مقابله‌ای ممکن است بتواند کنار بیاید اما مقابله‌ی متشکل، مقابله‌ی مستقل، به معنای سیاست طبقه‌ی کارگر، به محض اینکه اعلام می‌شود شروع می‌کنند به زدن انواع اتهام‌ها و آن را به عنوان جرمی معرفی می‌کنند که "متهم" را باید به خاطر آن درجا اعدام کرد! به این خاطر است که طبقه‌ی کارگر بدون حزبیّت، بدون وجود تشکل مستقلش به این اعتبار، دستاوردهای محدود و غیر قابل اتکا به دست می‌آورد. جامعه ایران نیازمند این است و پیشبرد راهش از طریق همین نمایندگی مستقل طبقه‌ی کارگر و سیاست‌هایی است که نه فقط برای بخشی از جامعه بلکه برای کل جامعه مفید است. حزبی که منفعت کارگران نه فقط یک کشور مانند ایران بلکه کل منطقه و کل دنیا را مدنظر دارد. این راه پیشروی است. و در این اعتراضات امروز و در لحظه‌ی فعلی که جمهوری اسلامی بر سر کار است دو خواست را در مقابل این حکومت ارتجاعی مطرح می‌کند: اول، جلوگیری از ملیتاریزه کردن بیشتر و بیرون کشیدن نیروهای جمهوری اسلامی و دوم، جلوگیری از هرگونه ماجراجویی است. جلوگیری از نابودی شیرازه جامعه که بورژوازی، چه جمهوری اسلامی، چه آمریکا و چه اپوزسیون‌های متفاوت راست، می‌توانند بر ایران حاکم کنند. این خواسته‌ای است که به نظر من طبقه‌ی کارگر باید مطرح کند و این راهی است که می‌توان ورق را برگرداند.

اولین اصلی که کارگر باید در رد و قبول یک قانون کار در نظر

بگیرد اینست که من بعنوان یک عنصر آزاد در این جامعه در

سرنوشت خودم، در محیط کار خودم، در تعیین اینکه نیروی کارم

را دارم در ازاء چه می‌فروشم و در چه شرایطی قرار است کار کنم و

غیره، چقدر سهم و نقش دارم. اولین شاخص اینست که کارگر

بعنوان یک عنصر آزاد و یک شهروند صاحب اختیار ظاهر بشود.

پیام به کارگران ایران

اسامی امضا کنندگان:

Art Francisco - عضو اتحادیه کارگران ساختمانی شعبه ۳۰ و سردبیر Control Line
Sean Gallagher - اتحادیه کارگران ماشین سازی (UAW) شعبه ۲۸۶۵

Ephraim Hussain - معلم
Mary Kimmerling - از کارگران صنعتی جهان (IWW) واشنگتن

Sarah Morken - کارگر خدمات بهداشتی، واشنگتن

Jeffrey Nunes - اتحادیه کارگران ساختمانی، شعبه ۱۵۷

Cathy Pryor - اتحادیه کارگران مواد غذایی (UFCW)، شعبه GS8
Sarah Saunders - اتحادیه پرستاران، کالیفرنیا

Heather Schroeder - اتحادیه کارگران مواد غذایی (UFCW)، شعبه GS8

Scott Schroeder - اتحادیه کارگران مواد غذایی (UFCW)، شعبه GS8

Cheryl Zuur - دبیر سابق فدراسیون کارگران شهرداری، استان و دولتی آمریکا، (AFSCME) شعبه ۴۴۴

در عین حال نباید شرایط خواهران و برادرانمان در فلسطین را از یاد ببریم و از مبارزه برحق شان برای تعیین سرنوشت خویش، علیه جنایات دولت اسرائیل و حامیان آن، پشتیبانی کنیم.

سرمایه داری کل کره زمین و بشریت را به نابودی میکشد. این ما، کارگران جهان، هستیم که می توانیم با اتکا به همبستگی بین المللی طبقه کارگر و سوسیالیسم این کره و بشریت را نجات دهیم. ما مشتاق رابطه ای مستقیم میان کارگران آمریکا و خواهران و برادرانمان در ایران، بمثابة قدمی کوچک در این راه هستیم.

جان رایمن، معاون سابق اتحادیه کارگران ساختمانی- آمریکا، کالیفرنیا، شعبه ۷۱۳ و سردبیر oaklandsocialist.com

آدرس تماس 1999wildcat@gmail.com

باید اذعان کنیم که بخشی از کارگران در آمریکا، فریب ناسیونالیسم، راسیسم، ضدیت با زن و خارجی ستیزی ترامپ را خورده اند. ترامپ به ترس و حتی تنفر از مردم مسلمان دامن می زند. اگر ترامپ به جنگ علیه ایران برود، مسلماً از این تعصبات کور استفاده می کند.

این وضعیت، برقراری یک رابطه مستقیم، یک همبستگی طبقاتی میان کارگران ایران و آمریکا را مهمتر از همیشه کرده است. همبستگی که به مبارزه علیه افراطی های مذهبی، که در هر دو کشور نفوذ دارند، کمک می کند.

ما متوجه هستیم که ترامپ در حالیکه مردم ایران را تهدید می کند، همراه روحانی، خامنه ای و پوتین سعی دارد به سرپا نگاه داشتن یکی از خشن ترین دیکتاتورهای این قرن، بشار اسد، کمک کند. ما معتقدیم باید همانطور که همبستگی خود را با خواهران و برادران هم طبقه ای مان در ایران اعلام میکنیم، همبستگی خود را با هم طبقه ای های خود در سوریه اعلام کنیم. همانطور که ما در کنار هم علیه حمله آمریکا به ایران ایستاده ایم، باید در کنار هم علیه این حمایت از اسد در سوریه بایستیم.

در این دوران خطرناک، همبستگی طبقه کارگر کشورهاییمان، بمراتب مهمتر از گذشته است. ما کارگران به این امر که هیچ نقطه اشتراکی با سیاست های خشونت آمیز محلی و بین المللی دولتهای اینجا (غرب) نداریم، آگاهیم. این امر شامل تحریم های اقتصادی دولت ترامپ بر علیه مردم ایران نیز میشود. ما به اینکه این شما کارگران و مردم محروم هستید که بیشترین لطمات را از تحریم ها می بینید، آگاهیم و از اینرو با همه وجود مخالف آن هستیم. ما نیز در هراس اینکه اقدامات دولت ترامپ می تواند به جنگ بیانجامد به سر میبریم. ما می دانیم که این کارگران، خواهران و برادرانمان، در ایران و همچنین ما کارگران در آمریکا هستیم که هزینه چنین جنگی را باید بپردازیم.

ما از مبارزات کارگران در ایران، از اعتصابات کارگری و اعتراضات بخشهای دیگر مردم علیه سرکوب ها، با خبریم. در آمریکا نیز جدال مشابهی از اعتصابات رو به افزایش تا مبارزه زنان برای احقاق حقوق خود، مبارزه علیه راسیسم و هموفوبیا، علیه سرکوب مهاجرین در جریان است و این مبارزه مشترک ماست که ما کارگران جهان را پیوند داده است.

انقلاب کارگری باید دولت بورژوازی را به زیر بکشد. مقاومت بورژوازی در برابر انقلاب و بویژه در مقابل اشتراکی شدن وسائل تولید. حتی پس از در هم شکسته شدن قدرت دولتی اش ادامه خواهد یافت. از اینرو تشکیل یک حکومت کارگری که این مقاومت را خنثی کند و فرمان انقلاب را به اجرا در بیاورد. امری حیاتی است. حکومت کارگری نیز. نظیر هر حکومت دیگر. حکومتی مافوق جامعه و طبقات نیست. حکومتی طبقاتی است. اما این حکومت. که به همین اعتبار در تئوری مارکسیسم دیکتاتوری پرولتاریا نامیده شده است. دولت اکثریت استثمار شده جامعه برای دیکته کردن حکم آزادی و برابری انسان ها به طبقات استثمارگر و فائق آمدن بر تلاش ها و توطئه های آنهاست. از نظر شکل. حکومت کارگری یک دولت آزاد است که تصمیم گیری و اعمال اراده مستقیم خود توده وسیع مردم کارگر و زحمتکش در جامعه را سازمان میدهد. حکومت کارگری بنا بر ماهیت خویش حکومتی گذرا است که با تحقق اهداف انقلاب ضرورت وجودی خود را از دست میدهد و زوال پیدا میکند.

آزادی، برابری، حکومت کارگری!

مدافعین دروغین در صف تعرض به شادی کودکان

مونا شاد

شادی و رقص کودکان در مدارس و پخش تصاویری از آن در میدیای اجتماعی به معضلی جدی در بالاترین ارکان حکومت جمهوری اسلامی تبدیل شد. چهل سال تلاش حکومت اسلامی در تحمیل نوحه خوانی و آموزش قرآن و تدریس خرافه مذهبی در مدارس از طرف کودکان با رقصی زیبا جواب "نه" گرفت و حملات هیستریکی مدافعین و سران نظام و شاخ و شانه کشیدن علیه کودکان "فاسد"، معلمین "خاطی" و دستگاه آموزش و پرورش "بی لیاقت" را به دنبال داشت.

در هیاهوی موج شادی و رقص کودکان در مدرسه ها، خانم مژگان باقری معلم، مدیران مدارس و کسانی که فیلم های رقص کودکان را در دنیای مجازی پخش کردند را "بی مسئولیت" دانست و مورد انتقاد قرار داده و می گوید: "اگرچه شادی حق کودکان است ولی شادی باید متناسب با سن کودکان باشد". ایشان می گوید شعر ساسی مانکن "سکسی" است. خانم باقری و باقری ها با شمشیر کهنه و زنگ زده ای به جنگ جامعه ای میروند که حتی کودکان آن، شکست سیاسی - ایدئولوژیک نظام را اعلام کرده اند!

این مدافعین دروغین کودک با ژست مدافع رشد و شادی کودکان ظاهر می شوند اما نوک تیز حمله را به بی رحمانه ترین شکل از حاکمیت به سمت والدین میگیرد. دروغین بودن این ژست آنجا است که این منتقدین شادی و رقص کودکان با این همه "نبوغ" و "تیزبینی" تاکنون کوچکترین نقدی به تعرض وحشیانه نظام اسلامی در طول چهل سال حاکمیت به زندگی کودکان نداشته اند! تا کنون اعتراضی به اعدام کودکان یا به تجاوز و به بردگی جنسی کشیده شدن کودکان به اسم شریعت نداشته اند! و امروز با رقصی که اعلام "میخواهم کودک و شاد باشم و زندگی کنم" در دفاع از پوسیده ترین و گندیده ترین ارزشها و قوانین کف بر دهان میاورند و تحمیل ارتجاع به زندگی کودکان را تئوریزه می کنند.

امثال مژگان باقری چهل سال است که خود را به ندیدن و نشنیدن زده اند. در سیستم آموزشی جمهوری اسلامی کودک از همان روزی که پا به مدرسه می گذارد با پدیده ی تبعیض و تفکیک جنسیتی روبرو می شود و روزانه شادی کودکانه اش مورد تعرض قوانین اسلامی قرار میگیرد.برایش سوال است که چرا دیگر نمی تواند با دختر یا پسر همسایه که تا دیروز در کوچه و مهدکودک همبازی بود، در یک کلاس و مدرسه کنارش بنشیند وهر روز گستره این ممنوعیت ها برایش بیشتر و بیشتر میشود. شادی ممنوع. رقص ممنوع. ورزش ممنوع. ورزشگاه ممنوع. دوچرخه ممنوع. زندگی شاد و کودکانه و امن و آزاد ممنوع!

خانم باقری به جشن تکلیف دختر بچه ها در سن ۹ سالگی و القا آمادگی بهره برداری جنسی به آنها، شستشوی مغزی کودکان به "محرم و نامحرم"، سوق دادن کودک ۹ ساله به دنیای رابطه جنسی و سکس، آنها از دریچه قوانین و سنن کثیف اسلامی، معترض نیست. آن را متناسب سن کودکان میدانند. اینها اعتراضی به بردگی جنسی کودکان تحت لوای شرع نداشته و با افتخار سکوت اختیار می کنند اما با دیدن شادی و رقص کودکان که مالکیت نظام بر جسم و جان کودکان را زیر سوال می برد به رعشه و جنون می افتند. حال به دروغین و واهی بودن تئوری سازیشان در ادامه برخواهم گشت.

ایشان با دلوایی عجیبی که مبدا حکومت، مقصر شناخته شود ادامه می دهد:" آیا باید مسئولیت فردی را فراموش کرده و با رها کردن کودکان در میان انبوهی از فیلم ها و موسیقی های نامناسب، روح و روان آنها را نابود کنیم و دست آخر بگوییم تقصیر حکومت است؟"

نظام جمهوری اسلامی با توسل به تمام ابزارهای موجودش از آموزش و پرورش تا صدا و سیما به تولید و بازتولید جهل و خرافه می پردازد و نگرش پدوفیلی را در سطح جامعه ترویج و

آموزش می دهند. به نمایش گذاشتن ازدواج کودکان بعنوان محصول "عشق" و "بیتابی" طرفین برای ورود به رابطه زناشویی، را در **سریال خانوادگی** "بچه مهندس" نمونه ای از حق شادی کودک، تحت حاکمیت قوانین ارتجاعی و اسلامی است. در این سریال دختر بچه ای که ۱۲ سال بیشتر ندارد را به پسری که او هم ۱۳ یا حداکثر ۱۴ سال دارد نمایش می دهند. این کودک و نوجوان نقش دو "دلداده" و "عاشق" را بازی می کنند. تمی که به دختر داده اند بازی کند این است که بگوید: "موقع خداحافظی است ولی حداکثر ۶ ماه طول می کشد که تکلیف ما مشخص بشود و پسر می گوید اگر ۶ سال هم طول بکشد من منتظرات می مانم، دختر می گوید ولی من نمی توانم اینقدر صبر کنم و باید زودتر تکلیف مان مشخص بشود، مامان راضی و فقط بابا را باید راضی کنیم !.

به خانم باقری باید یادآوری کرد که حرف از مسئولیت های فردی زدن بدون دست بردن به ریشه ها و بر شمردن تبعیض ها، نابرابری ها، بی حقوقی کودکان در حکومتی که در تمام زوایای زندگی شخصی دخالت می کند و مقررات و قوانین ضد انسانی را بعنوان یک قانون شریعت تصویب و به جامعه تحمیل می کند. شوخی بیش نیست!. تمام دستگاه عریض و طویل ضد انسانی حاکمیت به کار افتاده تا "کودک همسری"، این جنایت رسمی علیه کودکان، را قانونی و عملی کنند.

کامیل احمدی پژوهشگر اجتماعی می گوید: "در کشور تنها ۱۴هزار کودک بیوه وجود دارد. در سال ۹۳ بیش از ۴۰ هزار کودک ازدواج کرده‌اند که ۱۷۶ نفر از آنها کمتر از ۱۰ سال سن داشته‌اند. وی شمار تولد نوزادان از چنین مادران خردسال را در سال ۱۳۹۴، ۹۷ هزار و ۸۶۲ نوزاد از مادران زیر ۱۹ سال متولد شده اند که از این میان ۱۵۱۱ نفر زیر ۱۵سال سن داشتند".

فاجعه و جنایتی که از رسانه ی ملی صدا و سیما، خانواده ها را تشویق و ترغیب می کند و با تصویب قانون "کودک همسری" با توجه به گسترش روز افزون دامنه فقر خصوصا در خانواده های کارگری با بسته شدن یا اخراج از کارخانه ها، این سیه روزی دامن کودکان را گرفته وکودکان اولین قربانیان فقر و فشار اقتصادی هستند.

امثال خانم باقری آگاهانه، قوانین، فرهنگ و سنتهای ارتجاعی –اسلامی را زیر فرش میکند و مردم را به بی کفایتی و بی لیاقتی متهم می کند و تمام مسئولیت ها را به گردن خانواده ها می اندازند. ایشان به نام مدافع شادی کودک در کنار دستگاه حاکمیت رقص و شادی کودکان را به لحاظ سلامت روانی نگران کننده می دانند اما فتوای "رساله حل المسائل خمینی" رابطه سکسی

با نوزاد را برحق و سلامت کودک می نامد. گوش دادن به ترانه ای که اسم خانم و آقا در آن آمده باعث ایجاد فرهنگ تجاوز به حرمت دختر بچه ها نیست بلکه لباس سن تکلیف و شرعی و قانونی پوشاندن بر تن کودک ۹ ساله ای که از دنیای کودکی بدون هیچ درکی از این پدیده به دنیای زناشویی هدایت می شود تعرض و تجاوز جنسی به کودکان و به حرمت انسان است.

خانم باقری می گوید:"فرض کنیم همین فردا نظام ایدئولوژیک ما از بیخ و بن متحول و صد در صد سکولار شود. آیا ما بزرگترها به عنوان پدر و مادر و معلم آمادگی تربیت کودکانمان را در یک نظام سکولار داریم؟ آیا علم روانشناسی در یک نظام سکولار به ما اجازه می دهد که چشم و گوش کودکانمان را در معرض انواع پیام های آسیب زا قرار دهیم؟".

اما ایشان باتیرنه کردن حکومت، آگاهانه واقعبیت ها را پنهان می کند. باید یادآوری کنم که در جامعه ی سوکولاری که ایشان از آن یاد می کند، مسئولیت تک تک افراد خصوصا کودکان به گردن جامعه و دولت است. از شادی و بازی تا تامین رفاه ،آسایش، آموزش، تحصیل رایگان و تامین زندگی کودکان به بهترین نحو تماما به گردن دولت است نه خانواده. و اگر خانواده ای دچار مشکلات خانوادگی باشند، توسط دولت یا تحت درمان و مشاوره قرار می گیرند و اگر آن محیط برای کودک خطرناک باشد. دولت سرپرستی کودک را برعهده می گیرد.

خانم باقری از گفتن واقعبیت های آموزشی در کشورهای اروپایی طفره می رود و دست به دامان علم روانشناسی می شوند که تحریف گویی محض است و واقعی نیست.

شناخت کودک با مسایل جنسی و جسم خودش بنا به سن کودک از مهد کودک ها تا دوران دبیرستان، در کشورهای اروپایی مرحله به مرحله صورت می گیرد. برای نمونه در کشور آلمان تدریس مسایل جنسی در مدارس مورد حمایت قانونی قرار گرفته است و حتی آن دسته از والدینی که مخالف شرکت فرزندان خود در کلاس های آموزشی جنسی باشند در وهله ی اول جریمه و در صورت تکرار مخالفت با پیگرد قضایی و مجازات می شوند.

روند آموزش و آگاه گری و شفاف سازی کودکان در این زمینه در کشوری مانند سوئد به شدت جدی تر و حرفه ای تر است. حال خانم باقری مدافع سیستم ارتجاع اسلامی و قوانین ضد کودک آن، دست به تحریف میزند.

خانم باقری مانند همه سران و مدافعین ارتجاع حاکم، شکست سیاسی ایدئولوژیک جمهوری اسلامی، ناتوانی حاکمیت در تحمیل قوانین و فرهنگ ارتجاعی و اسلامی را به جامعه امروز از درپچه رقص شاد کودکان مینیند. امروز دیگر فقط دختران و زنان جوان نیستند که خواهران زینب را زیر لگد و مشت میگیرند، امروز دیگر جوانان نیستند که اوباش رژیم را در تعرض به دختران "بدحجاب" را گوشمالی میدهند، امروز

کمونیست ۲۴۰

کودکان خردسال در مدارس با رقص خود شکست حاکمیت را در اسلامی کردن جامعه فریاد میزنند. این نقطه اشتراک خانم باقری و بیت امام در تعرض به این کودکان و شاخه شانه کشیدن برای آنها است.

حربه این مدافعان حقته کردن سنتهای عهد عتیق و دشمنان شادی و سلامت کودکان آنجاست که چهل سال سکوت و اغماض و مهر تائید به قوانین عصر حجری خود را با حمله به ما فعالین حقوق کودکان و فرهنگیان مترقی فرموله می کنند و همگی را متهم به ریاکاری در مخالفت با ازدواج کودکان میکنند. طرح "افزایش سن ازدواج" از سوی مجلس نشینان از سر انسانیت و متمدن شدن آنها نیست بلکه فشار جامعه، فشار ما فعالین حقوق زنان و کودکان و جنبش ما است. زیر فشار همین جنبش است که دولت هنوز جرأت تصویب طرح شنیع "ازدواج با فرزندخوانده" را ندارد.

این یک خواست بدیهی ست که آموزش های کودکان با سن آنها باید مطابقت داشته باشد و شادی کودکان باید از جنس و نوع دیگری باشد. اما با یکی به میخ و یکی به نعل زدن نمی توان به عقیم سازی فکر و ذهنی کودکان و همچنین به لحاظ جنسی کودک آزاری را نادیده گرفت مورد اغماض قرار داد.

نمی توان ترانه خارج کشوری را تخریب روان کودکان اعلام کرد ولی تعرض فکری به کودکان را از سنین ۵ سالگی نادیده بگیریم . اجبار کردن کودکان در حفظ آیه های ارتجاعی "قرآن" را مطابق با سن و سال کودکان را زیر فرش قایم کنیم. سلامت روانی کودک را، اجبار به نماز و روزه و گوش دادن به نوحه به خطر می اندازد نه موزیک های شادی آفرین!.

بنا به آمار سازمان پزشکی ایران خودکشی در سال ۱۳۸۹ نسبت به سال ۸۸، ۱۷ درصد افزایش داشته است که مهترین علت آن ناامیدی از زندگی و افسردگی ست. تا بحال فیلم خودکشی دردناک دو دختر جوان را دیدید که با لبخند به بالای پل می روند و خودشان را به وسط اتوبان پرت می کنند و قیل از خودکشی از خودشان فیلم می گیرند و می گویند امیدی به آینده نداریم. و ایران از بین ۱۴۰ کشور دنیا مقام چهارم از افسرده ترین کشورها را دارد.

جنبش دفاع از حق کودک پا به پای جنبش کارگری، جنبش حق زن، جنبش آزادیخواهی مردم در ایران برای ساختن دنیایی شایسته کودکان، برای یک زندگی شاد، ایمن و خلاق، مرفه و سعادتمند برای کودکان، به میدان آمده و مصمم است حاکمیت و سیستمی که مانع دستیابی به این زندگی انسانی است را به زیر بکشد.

دفاع شرمگینانه خانم باقری از قوانین سیاه اسلامی، آنها در دوره ای که سوت پایان عمر جمهوری اسلامی به صدا در آمده بیش از اندازه حقیر است.

آزادی بشر از نظر بورژوازی، در اساس، آزادی استثمار کردن و استثمار شدن است. آنجا هم که پای حقوق

بشر به میان کشیده میشود در بهترین حالت حقوق سیاسی مشروط و محدودی تصویر میشود که استفاده

از آن برای اکثریت کسانی هم که شامل آن شده‌اند ممکن نیست. آزادی و برابری با انقیاد اقتصادی

متناقض است. حقوق بشر سرمایه داری با مسکوت گذاشتن این واقعیت نمیتواند پاسخگوی نیاز انسان

باشد. بیانیه حقوق بشر تضمین کننده آزادی و برابری انسانها نیست. ابزار جلوگیری از طغیان مردم

آزادیخواه و برابری طلب است. وسیله‌ای برای ممانعت از جلب مردم و متفکرین و آزادیخواهان به ابعاد

عمیقتر حقوق بشر و درک تناقض حقوق انسان با ماهیت نظام سرمایه‌داری است.

حزب کمونیست کارگری - حکمتیست با انتشار بیانیه حقوق جهانشمول انسان تصویر روشنی از مبنای

حقوق انسان را بدست میدهد. حزب کمونیست کارگری - حکمتیست این حقوق را حقوق همه انسانها در هر

نقطه جهان میداند و برای تحقق آن میکوشد.

بیانیه حقوق جهانشمول انسان

سراسر ایران بستگی دارد. مردم کردستان ایران نمی‌خواهند تجربه‌ی اقلیم کردستان با جنگ و جدال احزاب ناسیونالیست آن بر سر تقسیم قدرت و ثروت و خیانت‌هایشان به مردم و نوکریشان برای دول مرتجع منطقه مثل جمهوری اسلامی و ترکیه و عربستان و در راس همه آمریکا، در کردستان ایران تکرار شود.

جامعه‌ی آزاد و مرفه و برابر در کردستان، با طرد و منزوی کردن ناسیونالیسم، قوم پرستی و سنی‌گری...، در دل مبارزه با قدرت حاکم جمهوری اسلامی امکانپذیر است. و تنها نیروی ضامن این آینده، کمونیسم بعنوان ابزار مبارزه کارگران و زحمتکشان برای ساختن جامعه‌ی آزادی و برابر است!

دفتر کردستان حزب حکمتیست (خط رسمی)

۱۱ خرداد ۹۸ (اول ژوئن ۲۰۱۹)

کارگران محروم و گرسنه تحمیل کرده است. پناه بردن به کولبری برای تامین نان شب گرسنگان این خانواده‌ها جرمی است که رژیم سرمایه داران نسبت به کارگران و زحمتکاران مرتکب می‌شوند.

جنایت و قتل عمد و تعرض به انسانیت و حرمت و زندگی و جان و مال همسروشانمان، از شما جواب قاطع و جسورانه می‌طلبیم. سکوت نکنید! آه و ناله هم نشان همدردی نیست! بغض‌هایتان را در گلو خفه نکنید. بغض‌تان را به فریاد و تجمع و اعتراض دستجمعی تبدیل کنید!

ننگ بر حاکمان زبون سرمایه و تفنگدارانشان

دفتر کردستان حزب حکمتیست - خط رسمی

۹ خرداد ۹۸ (۳۰ مه ۲۰۱۹)

جنگ و صلح ناسیونالیست‌ها بر سر چیست!

کارگران و زحمتکشان کردستان باید آگاهانه و با چشم باز به زدو بند و ائتلاف و اتحادها و بویژه مخاطرات آتی سیاستهای ناسیونالیسم و قوم پرستی و سنی‌گری نگاه کنند. مردم کردستان باید بدانند که نه ائتلاف و جنگ مسلحانه‌ای این مرتجعین با هم و نه ائتلاف و اتحادهایشان سر سوزنی با منفعت کارگران و زحمتکشان کردستان ربطی ندارد.

کردستان ایران برخلاف سنت ارتجاعی ناسیونالیسم کرد در منطقه، صاحب یک سنت کارگری، آزادیخواهی و برابری طلبانه است. کمونیسم در کردستان سنتی آشنا و محبوب در میان کارگران و بخش آگاه جامعه و زنان برابری طلب است.

مردم کردستان باید صریح و قاطعانه اعلام کنند که راهشان از راه ناسیونالیسم جدا است. کارگران کردستان بخشی از کل طبقه کارگر ایران و سرنوشت تحولات آتی کردستان به سرنوشت جنبش آزادیخواهی و برابری طلبی در

بعدا افشا گردید.

دوما اتحاد و ائتلاف جناح‌های مختلف ناسیونالیست و قومی و مذهبی اساسا برای تزیین و بیترینی برای مقبول شدن از جانب آمریکا و دول مرتجع منطقه است. بارها دولت آمریکا از جریانات کوردی خواسته است که متحد شوند تا زمانی که لازم شد بعنوان ابزار فشار بر جمهوری اسلامی مورد استفاده قرار گیرند. و در مقابل هم جایزه‌هایی دریافت کرده‌اند. جنگ نیابتی حدکا به نفع عربستان، اخیرا اتفاق افتاده و هنوز پایان نیافته است.

ما بارها در مورد مخاطرات جنگ و جدال ناسیونالیست‌ها و قوم پرستان کرد در رقابت با همدیگر، هشدار دادیم. خطری که در آینده‌ی تحولات ایران و کردستان به جنگ داخلی و ایجاد سناریوی سیاه بویژه از جانب قوم پرستانی چون جریانات مهدی و مذهبیون سنی چون خه بات، می‌انجامد.

در روزهای اخیر خبر دو درگیری بین نیروهای احزاب ناسیونالیست، قومی و مذهبی کردستان ایران در خاک کردستان عراق اتفاق افتاده است.

یکی صف آرابی و تیراندازی نیروهای دو جریان کومله‌ی عبدالله مهدی و عمر ایلخانیزاده در اردوگاه‌هایشان در مقابل هم در زرگویز و دیگری محاصره نیروهای خه بات از جانب حزب دمکرات در کوهستانهای قندیل.

پتانسیل احزاب کوردی برای دست بردن به اسلحه در حل اختلافات شان پدیده‌ی جدیدی نیست و برای مردم کردستان شناخته شده است. اما جالب اینجا است که همین جریانات بارها در اتحادها و ائتلاف‌هایی کنار هم ایستاده‌اند. ماجرا چیست؟

اولا در سنت ناسیونالیسم کرد در سراسر منطقه هر وقت اختلافی پیش آمده، فوراً پای اسلحه به میان آمده و نهایتاً طرف با نیروی مسلح برتر، دست بالا را داشته و طرف مقابل را به عقب رانده است. جنگ‌های احزاب حاکم در اقلیم کردستان را همه می‌دانند. حتی در جریان جدا شدن زحمتکشان عبدالله مهدی از کومله‌ی سازمان کردستان حزب کمونیست ایران، توطئه‌ی حمله به اردوگاه کومله هر چند عملی نشد اما

کشتار کولبران در منطقه پیرانشهر از زنجیره قتل‌هایی است که نیروهای مسلح رژیم تا کنون آشکارا انجام داده و می‌دهند.

کشتن انسان‌هایی که بار سنگین و کمرشکنی برکول "دوش" دارند، قتل عمد است. این انسان‌ها نه مسلح‌اند، نه مثل سرداران و وزرا و وکلا و تجار، دزد و محتکر و قاچاقچی! کشتن انسانهایی که برای نان سفره بچه‌هایشان راه سخت و طولانی و بار کمرشکن بردوش دارند، جنایت علیه بشریت است.

این رژیم نان سفره مردم را گرو گرفته و آشکارا و بدون شرم، جانشان را هم می‌گیرد. کشتن کولبر نشان قدرت رژیم نیست. نشان استیصال و وقاحت و دشمنی و کینه‌توزی طبقه‌ای حاکم و ذلیل در مقابل خشم و نفرت و عصیان ده‌ها میلیون کارگر و زحمتکش است. این انتقام است. انتقامی زبونانه و کشتار انسانهایی بدون دفاع و اسیر زندگی فلاکت‌بار که با گرسنگی و مرگ دست و پنجه نرم می‌کنند.

دفتر کردستان حزب حکمتیست - خط رسمی

کشتن کولبران قتل عمد است!

این جنایات را نباید نادیده گرفت. برای هر انسان کارگر و زحمتکش و زن و مرد و جوان این کشتار بیرحمانه و انتقام‌بیشمانه، تعرضی ضد انسانی علیه حرمت و کرامت و شخصیت همه‌ی انسان‌ها است. کسانی که بیدفاع و خسته و گرسنه در خون می‌غلظند، عین کشتار انسانیت است. این قتل عمد و جنایت علیه بشریت است.

نه تنها کارگران و زحمتکشان کردستان بلکه کل طبقه کارگر ایران و همه‌ی انسانهای شرافتمند و انساندوست باید در مقابل این کشتار عمده‌اند و از فرط استیصال دشمنان مردم فریادشان را بلند کنند. در مقابل این جنایات خیابان‌ها زیر پای کارگران و زحمتکشان به لرزه در بیاید. تجمع بزرگ در مقابل مراکز دولتی در هر شهر توسط

قتل عمد جنایتکاران را با تعرض و اعتراض و تجمعات خود پاسخ دهید! نفس کولبری خود جنایتی است که حاکمان سرمایه به بخشی از

کارگران! مردم

ملیت برخلاف جنسیت مخلوق طبیعت نیست، مخلوق جامعه و تاریخ انسان است. ملیت از این نظر به مذهب شبیه است. اما برخلاف تعلق مذهبی، تعلق ملی حتی در سطح فرمال هم انتخابی نیست. بعنوان فرد نمیتوان به ملیت خاصی گروید و یا از آن برید. (هرچند برخی محققین ملت و ملی‌گرایی چنین تعابیر سوپژکتیوی از این مقوله بدست داده‌اند). این خصوصیت، ملیت و تعلق ملی را از کارایی و برندگی سیاسی باورنکردنی‌ای برخوردار میکند. طوقی است بر گردن توده‌های وسیع مردم که کسی منشاء آن را نمیداند و نمیتواند جستجو کند و با اینحال وجود آن آنقدر طبیعی و بدیهی است که همه آن را بخشی از پیکر و وجود خویش می‌پندارند. اما نسل ما این شانس را دارد که در زمان حیات خود بطور روزمره شاهد خلق ملتهای جدید و بی‌اعتباری مقولات ملی قبلی باشد و لذا میتواند هویت ملی را بعنوان یک محصول اقتصاد سیاسی لمس کند و چه بسا نقد کند. ملیت یک قالب برای دسته‌بندی و آرایش دادن به انسانها در رابطه با تولید و سازمان سیاسی جامعه است. ملت جمع افرادی با یک ملیت یکسان نیست، برعکس، تعلق ملی فرد محصول نازل شدن هویت ملی جمعی بر اوست. این ملل نیستند که جدا و یا ملحق میشوند، بلکه این الحاق‌ها و جدایی‌های تحمیلی به توده‌های انسانی است که ملتها را شکل میدهد. ناسیونالیسم محصول سیاسی و ایدئولوژیک ملتها نیست، برعکس، این ملتها هستند که محصول ناسیونالیسم‌اند.

منصور حکمت از نوشته ملت، ناسیونالیسم و برنامه کمونیسم کارگری

بیانیه مشترک در همبستگی با جنبش و فعالان کارگری ایران

در پنجاه و دومین کنگره کنفدراسیون عمومی کار - س ژ ت، دیزون فرانسه

نامه اعتراضی اتحادیه

کارگران خدمات

عمومی کانادا

(کیوپی) به خامنه ایی

به آیت الله سید علی خامنه ای، رهبر جمهوری اسلامی ایران

موضوع: آزادی فوری و بی قید و شرط فعالین بازداشت شده در ایران

آقای محترم،

به نمایندگی از اتحادیه کارگران خدمات عمومی کانادا (کیوپی) نگرانی عمیق خودمان را از دستگیری خشونت آمیز ده ها عضو سندیکای کارگران شرکت واحد و گروههای دانشجویی را در حین مراسم روز جهانی کارگر اعلام می داریم. خشوندم که بخشی از بازداشت شدگان تا امروز آزاد گشته اند. با این وجود، هنوز تعدادی از این فعالان در بند هستند که در میان آنها نام دو تن از اعضای شناخته شده سندیکای کارگران شرکت واحد اتوبوسرانی، حسن سعیدی و سید رسول طالب مقدم، به چشم می خورد. ما در کنار جنبش بین المللی کارگران و مدافعان حقوق کارگری خواهان آزادی فوری و بی قید و شرط این فعالان هستیم.

در روز جهانی کارگر، مراسمی در مقابل مجلس در تهران، بنا بر فراخوان سندیکای واحد که مورد حمایت دیگر تشکلات مستقل کارگری و دانشجویی قرار گرفته بود، برگزار گردید که در آن حضور سهمگین نیروهای پلیس و لباس شخصی برجسته بود. تنها اندکی پس از آغاز مراسم، نیروهای امنیتی و انتظامی به شرکت کنندگان حمله ور شدند و ده ها نفر را با خشونت فراوان دستگیر کردند. بنا بر گزارش ها بیش از بیست نفر بلافاصله دستگیر شدند.

ما صدای سندیکای کارگران شرکت واحد اتوبوسرانی تهران و حومه را بازتاب می دهیم، و این برخورد قهرآمیز را به شدت محکوم می کنیم، و خواهان آزادی فوری و بی قید و شرط تمام بازداشت شدگان هستیم. این حق مسلم کارگران است که در روز جهانی کارگر، و همینطور در رویدادهای دیگر، صدای خود را به گوش عموم برسانند.

حق تشکل یابی و آزادی بیان و تجمع در زمره ی حقوق پذیرفته شده در سطح بین المللی هستند. سرکوب مستمر کارگران در ایران و اعضای سندیکای کارگران شرکت واحد باید فوراً خاتمه یابد.

با احترام،

مارک هنکوک، رئیس کشوری

چارلز فلوری، دبیر و خانه دار کشوری

استثمار شده گان کاناک، کالدونی جدید مسئولان و نمایندگان بخش های مختلف س ژ ت، همگی از نمایندگان منتخب شعبه های مختلف برای شرکت در پنجاه و دومین کنگره از ایالت های مختلف فرانسه:

امانوئل ویر، اس دیلیو چی، س ژ ت

پی یر لوران،

آلیس فلیپی

والری لوفور فدراسیون بانک و بیمه، س ژ ت آن ژیرودو، س ژ ت استان ۹۲ (سن علیا) فرانسه

میلن کازیمیر اف.اس.پ.ب.آ. س ژ ت

ژیل رولوبون، او.د. - س ژ ت

ژان طی یر سولوه، اس.پ.ب.آ. س ژ ت

لنیا پورو

فابین مونیو

آنائیس تریکوا

والری میسیلنا

کریستف بیسفیٹی

اولیویه ببین

کاترین برنار

پی یر پیوکیان

شیخ بوسو

فرانسواز دوم

شروتین نورو

سخنگوی بخش راه آهن س ژ ت

سسلیل مارشان

ژیل بناتو

میشل کوفر

ملن سباشی

ونسان کویترون

آلن دولوما، مشاور آفریقا در س ژ ت مشاور

فدرال بخش بین المللی

ژان-میشل تیرون

فلورانس بروسار

شانتال ریزون

اولیویه من فروا

سیمون.تی.پل

نجات فروز، مسئول خاورمیانه س ژ ت

سندیکای کارگران شرکت واحد اتوبوسرانی تهران و حومه

۱۸ ماه مه ۲۰۱۹

Email: vsyndica@gmail.com

Website: www.vahedsyndica.com

Telegram: @vahedsyndica

سندیکای سی تی -تی، آرژانتین

هوراسیو کاتنا، سندیکای سی تی -آ، آرژانتین نولیرتو دیاز سانچز، دبیر کل سی تی، شیلی

بازی باسولما، دبیر کل س ژ ت ب، بورکینافاسو

ژان مارک بیکوکو، رئیس سندیکای سی اس پی، کامرون

آن ماری نزیلا، رئیس سندیکای یو اس سی، کنگو

احمدو عبداللهی، دبیر کل سندیکای سی جی تی ام، موریتانی

ایدریسا جیبیریل، دبیرکل سندیکای سی دی تی ان، نیجریه

حوا سوو، معاون دبیرکل سندیکای سی اس تی ام، مالی

دیوف الیمان، سندیکای سی اس ا، سنگال

سوزانا کاموسو، دبیر بین المللی، سندیکای سی جی آی ال، ایتالیا

سالواتوره مارا، مشاور سندیکای سی جی آی ال، ایتالیا

خزوس گالگو، دبیر بخش سیاست بین المللی سندیکای یو جی تی، اسپانیا

کریستینا فاسیاین لاکورته، مسئول بین المللی سندیکای سی سی او، اسپانیا

اونای سوردو کالو، دبیرکل سندیکای سی سی او او، اسپانیا

دیمیتر ووهوان، مشاور رئیس سندیکای سی ان اس ال آر-فرانسیا، رومانی

فوسه کیسوک، معاون دبیرکل و مسئول بین المللی سندیکای زنورون، ژاپن

جونگ هی-کیئونگ، معاون دبیرکل سندیکای ک سی تی یو، کره جنوبی

میکوینگ ریویو، مسئول بین المللی ک سی تی یو، کره جنوبی

بلیک هارول، هماهنگ کننده بین المللی، سندیکای "یونایت هیبر"، آمریکا

امیرول حق امین، رئیس سندیکای کارگران بنگلادش، سی اس ان

رشید معلوی، رئیس سندیکای سی جی تی ا، الجزایر

عدنان عبدالعلیم رشید الصفار، نماینده سندیکای جی اف آی تی یو، عراق

کاسترو عبدالله، رئیس سندیکای فیناسول، لبنان

اشرف عوار آسی، دبیرکل سندیکای پی جی اف تی یو، فلسطین

صلاح قندیل، دفتر مرکزی سندیکای سی تی، مراکش

یوسف شنول، دبیر بین المللی سندیکای کارمندان، کیشک، ترکیه

عبدالقادر کمال احمد عباس، هماهنگ کننده عمومی سندیکای سی تی یو و اس، مصر

محمد الوفی، دبیر کل سندیکای یو ام تی، مراکش

آندره فورست، اتحادیه سندیکائی کارگران و

نمایندگان تشکلات کارگری از دهها کشور جهان، با پشتیبانی از مبارزات کارگران ایران، خواهان آزادی فوری بازداشت شدگان تجمع روز جهانی کارگر از جمله حسن سعیدی، مرضیه امیری، عاطفه رنگریز، نسرین جوادی، ندا ناجی، کیوان صمیمی و فرهاد شیخی و نیز سپیده قلیان و اسماعیل بخشی شدند. ترجمه فارسی این بیانیه مشترک که بدنبال نشستهای متعدد نماینده سندیکای کارگران شرکت واحد، آقای رضا شهابی، با نمایندگان تشکلات کارگری از بخشهای مختلف جهان، و به ابتکار س ژ ت صورت گرفت، به شرح زیر می باشد.

سندیکای کارگران شرکت واحد، به سهم خود از کلیه نمایندگان تشکلات کارگری بین المللی نهایت قدردانی و تشکر دارد و امیدوار است که همکاری و تبادل تجربه و حمایتهای متقابل میان ما بیش از پیش گسترش یابد.

بیانیه پشتیبانی

چهارشنبه اول ماه مه ۲۰۱۹، در یک گردهم آئی مسالمت آمیز در برابر مجلس، حدود چهل نفر از تظاهرکنندگان (کارگر، دانشجو، معلم، روزنامه نگار) مورد خشونت نیروهای انتظامی قرار گرفته و دستگیر شدند. آنان به زندان های مختلف از جمله اوین منتقل شدند. تاکنون، بخش بزرگی از بازداشت شدگان و عمدتاً با قرارهای کفالت سنگین آزاد شده اند.

اما آقای حسن سعیدی، عضو سندکای کارگران شرکت واحد، خانم مرضیه امیری، دانشجو و خبرنگار روزنامه شرق، خانم عاطفه رنگریز، دانشجو؛ خانم نسرین جوادی، بازنشسته؛ خانم ناهید خداجو، بازنشسته، خانم ندا ناجی، فعال حقوق زنان و آقایان کیوان صمیمی سردبیر ماهنامه ایران فردا و فرهاد شیخی، کارگر، همچنان در زندان به سر می برند. همچنین خانم سپیده قلیان و آقای اسماعیل بخشی از هفت تپه، که قبلاً دستگیر شده بودند، هنوز زندانی هستند.

ما این اعمال خودکامه علیه کارگران در راه اعاده حقوق اولیه و مطالبات عادلانه شان را محکوم می کنیم. ما خواهان آزادی فوری و بی قید و شرط زندانیان یادشده در بالا و احترام به حقوق مردم بوده و از فعالیت سندیکائی آزاد در ایران حمایت می کنیم.

علاوه بر این، مشاهده می کنیم که ایران زیر تهدید و تحریم های اقتصادی قرار گرفته است. ما اطمینان داریم که هر دخالت خارجی، به هر توجیهی که صورت گیرد، در درجه نخست مردم کشور و به ویژه اقشار فقیر و زحمتکش جامعه ایران را هدف قرار می دهد. هم اکنون، این تهدیدها و تصمیمات شرایط زندگی حقوق بگیران را سخت تر کرده است. تجربه نشان می دهد که نتیجه ی چنین مداخله هائی برای مردم عادی کشور بسیار مصیبت بار خواهد بود. ما علیه هر اقدام جنگی در این منطقه هشدار می دهیم.

دیزون، ۱۴-۱۳ مه ۲۰۱۹

امضاکنندگان

ادواردو پیرا، دبیر بین المللی سندیکای سی تی -آ، آرژانتین

مارتا اسکراپاتو، مسئول بخش اروپا،



نشریه ماهانه کمیونست

نشریه ای از حزب کمیونست کارگری -

حکمتیست (خط رسمی) است

مسئولیت مقالات کمیونست

با نویسندگان آن است

سردبیر: خالد حاج محمدی

khaled.hajim@gmail.com

دستیار سردبیر: هساره ابراهیمی

sepideazhand@gmail.com

تماس با حزب حکمتیست

دبیرخانه حزب: هساره ابراهیمی

hekmatistparty@gmail.com

دبیر کمیته مرکزی: آذر مدرسی

azar.moda@gmail.com

دفتر کردستان: مظفر محمدی

mozafar.mohamadi@gmail.com

تشکیلات خارج کشور: امان کفا

aman.kafa@gmail.com

تماس با واحدهای تشکیلات خارج

انگلستان: بختیار پیرخضری: تلفن ۰۰۴۴۷۵۷۷۹۵۲۱۱۳

pirkhezri.bakh@gmail.com

استکهلم: رعنا کریم زاده: تلفن ۰۰۴۶۷۳۹۲۸۶۸۴۲

rana.karimzadeh@ymail.com

یوتیوری: سیوان رضائی: تلفن ۰۰۴۶۷۳۹۲۴۱۳۸۳

syvan_rezaei@yahoo.com

آلمان: محمد راستی: تلفن ۰۰۴۹۱۷۶۴۷۶۰۶۴۵۴

mohammedraasti@yahoo.com

دانمارک: ابراهیم هوشنگی

ebi_hoshangi@hotmail.com

نروژ: آزاد کریمی: تلفن ۰۰۴۷۴۰۱۶۱۰۴۲

azadkarimi@yahoo.com

بلژیک: پیمان حسینی: تلفن ۰۰۳۲۴۸۵۱۲۲۶۰۷

parham.poya@gmail.com

سوئیس: پرشنگ کنعانیان: تلفن ۰۰۴۱۷۹۲۰۷۲۸۹۵

sunshayn2@gmail.com

تورنتو: سهند حسین زاده

sahand.hosseinzadeh@gmail.com

ونکوور: دلشاد امین: تلفن ۰۰۱۹۰۴۷۰۰۸۵۲۲

shashasur1917@gmail.com

آمریکا: اسد کوشا

akosha2000@gmail.com

حکمتیست هفتگی نشریه رسمی حزب،

دوشنبه ها منتشر می شود (حکمتیست را بخوانید)

علیه قلدری و میلیتاریزم امریکا

عقبگردی سیاسی، اجتماعی و اخلاقی را به جهانیان تحمیل خواهند کرد. باید به این جنگ اقتصادی علیه مردم ایران، به فضای جنگی و میلیتاریزه کردن منطقه، به نا امن کردن هر روزه و هر لحظه زندگی مردم در ایران و منطقه پایان داد.

حزب حکمتیست (خط رسمی) تهدید و قلدری امریکا، تحریمهای اقتصادی علیه مردم ایران و تبدیل خلیج فارس و کشورهای همجوار ایران به میدان مانور نظامی و... را، با هر توجیه و بهانه ای شدیداً محکوم میکند.

ما در کنار میلیونها انسان حق طلب و آزادیخواه در ایران، ضمن ایستادن در مقابل قلدری و گردنکشی دولت امریکا، با همه توان خود مانع سوءاستفاده حاکمان بر ایران از این فضا و تهدیدات، برای عقب راندن مبارزه حق طلبانه طبقه کارگر و مردم آزادیخواه ایران خواهیم شد. ما همراه طبقه کارگر ایران و محرومان این جامعه، تلاش میکنیم همه جهانیان، خصوصاً هم طبقه ای های خود در امریکا و اروپا را علیه افسار گسیختگی ترامپ و همراهان او به میدان بیاوریم.

حزب حکمتیست (خط رسمی)

۱۹ اردیبهشت ۱۳۹۸ (۹ مه ۲۰۱۹)

میلیاردی چون ترامپ در راس هیئت حاکمه امریکا قرار گرفته اند. عناصری که حتی "موازن و مقررات بین المللی" دست پخت ارتجاع جهانی مانع قلدری و تهدیدهای نظامی و یکه تازی شان نمیشود. ترامپ قرار است با به تباهی کشاندن زندگی مردم در ایران، عراق، افغانستان، سوریه، لیبی و...، با تحمیل عقب گرد و تسلیم و سکوت به جهانیان، به عنوان مرد "پیروز" این میدان عروج کند و دور دیگر در مقابل حریفان خود در امریکا، در مسند قدرت بماند.

مستقل از اهداف ترامپ و متحدین اش در منطقه، مستقل از ادعای ترامپ مبنی بر در دستور نبودن حمله نظامی و آمادگی برای مذاکره با جمهوری اسلامی، شلیک هر گلوله و هر تحریکی از جانب هر کس از طرفین این ماجرا، میتواند کل منطقه را به آتش بکشد. فضای جنگی امروز در ایران و منطقه تماماً محصول مستقیم قلدری نظامی هیئت حاکمه امریکا است.

قربانیان این جنگ اقتصادی و فضای ملتهب و ترسناک نظامی در وهله اول مردم ایران اند. اما ابعاد مخرب و ضد انسانی این گردنکشی و افسار گسیختگی ترامپ و همراهان او، تنها به مردم ایران و منطقه خاورمیانه محدود نمیشود، بلکه و بعلاوه این تعرضی آشکار به بشریت متمدن و تلاش برای به سکوت و تسلیم کشاندن مردم در جهان، در خود امریکا و غرب، است. عواقب سیاسی این قلدری و زورگویی اگر عاملین آن از جانب بشریت عدالتخواه در جهان، افسار نشوند و اگر حاکمین بر امریکا سر جایشان نشانده نشوند،

به دنبال تحریمهای اقتصادی امریکا علیه ایران، اضافه کردن تحریم صنایع آهن، فولاد، آلومینیوم و مس و بالاخره کشیدن ناوگانهای لینکلن به خلیج فارس، اعلام ادامه استقرار پایگاه نظامی خود در عراق با هدف کنترل ایران، فضای جنگی نه فقط ایران که کل خاورمیانه را فرا گرفته است.

بعد از تجربه حمله نظامی امریکا به عراق، افغانستان، پس از به خون کشیدن مبارزه مردم در سوریه و لیبی، پوچ بودن تحمیل این جنگ ها به بهانه "خلع سلاح صدام از سلاح های کشتار جمعی"، مبارزه با "تروریسم اسلامی"، "گسترش دموکراسی"، "دخالت های بشردوستانه" و "خطر ایران هسته ای"، دیگر بهانه "مقابله با تهدیدات منطقه ای ایران" برای لاپوشانی قلدری امریکا و تبدیل خاورمیانه به میدان کشمکش امریکا و رقبای جهانی و دست بالا پیدا کردن امریکا، کسی را فریب نمیدهد. کشمکشی که بهای آن را باید میلیونها انسان بیگناه در خاورمیانه با نابودی زندگی، گرسنگی کشیدن، جنگ و کشتار بدهند.

تهدیدات و قلدری آشکار هیئت حاکمه امریکا، فضای جنگی و کابوسی که به کمک رسانه های رسمی و نوکر و مواجب بگیر به مردم ایران و منطقه تحمیل کرده اند، قرار است موقعیت اقول یافته امریکا در جهان و خاورمیانه، و در جنگ اقتصادی با حریفان جهانی او را بهبود بخشد.

امروز شالواتان ترین، کلاش ترین، غیرمسئول ترین و دست راستی ترین عناصر و در راس آنها لمپن مولتی

زنده باد سوسیالیسم